

مقدمة ابن خلدون

جلد دوم

عبدالرحمن بن خلدون

مقدمهٔ ابن خلدون

جلد دوم

مترجم

محمد پروین گنابادی



تهران ۱۳۸۲

ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد، ۷۳۲-۸۰۸ ق.

[مقدمه ابن خلدون، (فارسی)]

مقدمه ابن خلدون / عبدالرحمن بن خلدون؛ ترجمه محمد پروین گنابادی. - تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.

ISBN 964-445-255-0 (دوره)

۲ ج. : مصور، نمونه.

ISBN 964-445-254-2 (ج. ۲)

کتابنامه.

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیبا.

ج. ۱ و ۲ (چاپ دهم: ۱۳۸۲).

۱. تاریخ - فلسفه - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۲. تاریخ اجتماعی - متون قدیمی تا قرن ۱۴. ۳. تمدن - متون قدیمی تا قرن ۱۴. الف. پروین گنابادی، محمد، ۱۲۸۲ - ۱۳۵۷، مترجم. ب. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. ج. عنوان.

۹۰۱

۲۷۰۴۱ الف / ۷ / ۱۶ D

۱۳۷۶

کتابخانه ملی ایران

۱۰۴۰۶ - ۷۶ م

مقدمه ابن خلدون (جلد دوم)

نویسنده: عبدالرحمن بن خلدون

مترجم: محمد پروین گنابادی

چاپ نخست: ۱۳۳۶

چاپ دهم: زمستان ۱۳۸۲؛ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی و آماده‌سازی: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

لیتوگرافی: مهران؛ چاپ: سهند؛ صحافی: مهرآئین

حق چاپ محفوظ است.



شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

○ اداره مرکزی: خیابان افریقا، چهارراه حقانی (جهان کودک)، کوچه کمان، پلاک ۴، کد پستی ۱۵۱۷۸؛

صندوق پستی ۳۶۶ - ۱۵۱۷۵؛ تلفن: ۷۱ - ۸۷۷۴۵۶۹؛ فاکس: ۸۷۷۴۵۷۲

○ مرکز پخش: شرکت بازرگانی کتاب گستر، خیابان افریقا، بین بلوار ناهید و گلشهر، کوچه گلغام، پلاک ۱؛

کد پستی ۱۹۱۵۶؛ تلفن: ۲۰۱۹۷۹۵؛ تلفکس: ۲۰۵۰۳۲۶

○ فروشگاه یک: خیابان انقلاب - روبروی در اصلی دانشگاه تهران؛ تلفن: ۶۴۰۰۷۸۶

فهرست تفصیلی موضوعات

جلد دوم

- باب چهارم - از کتاب نخستین دربارهٔ دیوها و شهرهای بزرگ و کوچک و همهٔ اجتماعات شهرنشینی و کیفیات و احوالی که در آنها روی میدهد و این باب دارای مقدمات و لواحق است.** ۶۷۳
- فصل نخستین - در اینکه دولتها پیش از بوجود آمدن شهرهای بزرگ و کوچک تشکیل می‌یابند و تأسیس شهرهای کوچک و بزرگ پس از پدید آمدن پادشاهی است.** ۶۷۳
- فصل دوم - در اینکه هرگاه قبایلی به تشکیل دادن دولتی نایل آیند این امر سبب میشود که شهرهای بزرگ روی آورند.** ۶۷۶
- فصل سوم - در اینکه شهرهای بزرگ و بناهای بلند و باشکوه را پادشاهان بزرگ بنیان می‌نهند.** ۶۷۸
- فصل چهارم - در اینکه یادگراها و بناهای بلند بسیار بزرگ در دوران يك دولت بتنهایی بنیان نهاده نمیشود.** ۶۸۱
- فصل پنجم - دربارهٔ اموری که مراعات کردن آنها در بنیان نهادن شهرها لازم است و نتایج سوئی که روی میدهد در صورتیکه آن امور را در نظر نگیرند.** ۶۸۳
- فصل ششم - در مساجد و بیوت معظم جهان.** ۶۸۹
- فصل هفتم - در اینکه شهرهای کوچک و بزرگ در افریقه و مغرب اندك است.** ۷۰۶
- فصل هشتم - در اینکه بناها و ساختمانها در میان ملت اسلام نسبت به توانایی آنها و نسبت به دولتهایی که پیش از آنان میزیسته‌اند اندك است.** ۷۰۷
- فصل نهم - در اینکه به بناهایی که عرب بنیان نهاده است بجز در موارد قلیلی ویرانی بسرعت راه می‌یابد.** ۷۰۹

- ۷۱۰ **فصل دهم** - درمبادی ویرانی شهرها.
فصل یازدهم - در اینکه برتری که شهرهای کوچک و بزرگ در رفاه مردم و رواج بازارها بر یکدیگر دارند وابسته به کمی یا بسیاری
- ۷۱۲ عمران و اجتماع شهرهاست.
- ۷۱۷ **فصل دوازدهم** - دربارهٔ ارزهای (ارزاق و کالاهای) شهرها.
فصل سیزدهم - در اینکه مردم بادیه نشین نمیتوانند در شهرهای پر جمعیت سکونت گزینند.
- ۷۲۱ **فصل چهاردهم** - در اینکه اختلاف سرزمینها نیز از لحاظ رفاه زندگی و فقر مانند شهرهاست.
- ۷۲۲ **فصل پانزدهم** - در بدست آوردن و تکثیر املاک و اراضی مزروعی و چگونگی سود بردن و بهره برداری از آنها.
- ۷۲۶ **فصل شانزدهم** - در نیازمندی توانگران شهر نشین به صاحبان جاه و مدافعان توانا.
- ۷۲۸ **فصل هفدهم** - در اینکه اصول شهرنشینی و حضارت در سایهٔ پدید آمدن دولتهاست و این اصول بسبب پیوستگی و پایداری دولتها رسوخ می یابد.
- ۷۲۹ **فصل هجدهم** - در اینکه شهرنشینی و حضارت نهایت عمران و پایان دوران آن است و همین حضارت فساد و تباهی آنرا اعلام میدارد.
- ۷۳۵ **فصل نوزدهم** - در اینکه شهرهایی که پایتخت ممالک میباشند به سبب فساد و انقراض دولتها ویران می شوند.
- ۷۴۱ **فصل بیستم** - در اینکه برخی از شهرها بصنایع خاصی اختصاص می یابند
- ۷۴۵ **فصل بیست و یکم** - در اینکه در شهرها هم عصیت وجود دارد و برخی از آنها بردگیری غلبه می یابند.
- ۷۴۷ **فصل بیست و دوم** - در لغات شهر نشینان.
- ۷۵۰ **باب پنجم از کتاب نخستین** - در معاش (اقتصاد) و راههای کسب آن از قبیل پیشه ها و هنرها و کیفیاتی که درین باره روی میدهد و این باب دارای چندین مسئله است.
- ۷۵۳ **فصل نخستین** - در حقیقت رزق محصول و شرح آنها و اینکه محصول عبارت از ارزش کالاهای بشریست.
- ۷۵۳ **فصل دوم** - در راههای بدست آوردن معاش و شیوه های گوناگون آن.
- ۷۵۷ **فصل سوم** - در اینکه خدمتگزاری از طرق معاش طبیعی نیست.
- ۷۵۹ **فصل چهارم** - در اینکه جستن اموال از دفینه ها و گنجها از اقسام معاش طبیعی نیست.
- ۷۶۱ **فصل پنجم** - در اینکه جاه برای ثروت سودمند است.
- ۷۷۰ **فصل ششم** - در اینکه خوشبختی و وسیلهٔ روزی غالباً برای کسانی حاصل می شود که فروتن و چاپلوس هستند و این خوی از موجبات سعادت است.
- ۷۷۱

- فصل هفتم - در اینکه متصدیان امور دینی مانند آنانکه به قاضی‌گری و فتوی دادن و تدریس و پیشنمازی و خطابه‌خوانی و مؤذنی و امثال اینها مشغولند اغلب ثروت بزرگ بدست نمی‌آورند. ۷۷۸
- فصل هشتم - در اینکه کشاورزی وسیله ده‌نشینان مستضعف و بادیه‌نشینان سلامت طلب است. ۷۸۰
- فصل نهم - در معنی بازرگانی و شیوه‌ها و اقسام آن. ۷۸۰
- فصل دهم - در صادر کردن کالای بازرگانی. ۷۸۱
- فصل یازدهم - در احتکار. ۷۸۳
- فصل دوازدهم - در اینکه تنزل قیمت‌ها بسبب ارزان شدن (کالاها) به - پیشه‌وران زبان می‌رساند. ۷۸۴
- فصل سیزدهم - در اینکه کدام یک از اصناف مردم تجارت پیشه می‌کنند و کدام صنف شایسته‌است که آنرا فروگذارند و از پیشه کردن آن اجتناب ورزد. ۷۸۶
- فصل چهاردهم - در اینکه خوی بازرگانان نسبت بخوی اشراف در مرحله پستی است. ۷۸۸
- فصل پانزدهم - در اینکه خوی بازرگانی نسبت بخوی رؤسا در مرحله‌ای پست و دور از جوانمردی است. ۷۸۹
- فصل شانزدهم - در اینکه صنایع ناچار باید دارای آموزگار باشد. ۷۹۱
- فصل هفدهم - در اینکه صنایع در پرتو تکامل و توسعه اجتماع شهرنشینی تکمیل می‌شود. ۷۹۳
- فصل هجدهم - در اینکه رسوخ صنایع در شهرها وابسته برسوخ تمدن و طول مدت آن است. ۷۹۵
- فصل نوزدهم - در اینکه صنایع هنگامی نیکوتر می‌شود و توسعه می‌یابد که طالبان آنها افزون گردد. ۷۹۸
- فصل بیستم - در اینکه هرگاه شهرها در شرف ویرانی باشند صنایع آنها روبرو زوال می‌رود. ۷۹۹
- فصل بیست و یکم - در اینکه تازیان از همه مردم از صنایع دورتر اند. ۸۰۰
- فصل بیست و دوم - در اینکه هرگاه برای کسی ملکه‌ای (استعداد و مهارت) در یک صنعت حاصل شود کمتر ممکن است از آن پس در صنعت دیگری برای وی ملکه نیکی حاصل آید. ۸۰۲
- فصل بیست و سوم - در اشاره به امهات صنایع. ۸۰۳
- فصل بیست و چهارم - در صناعت کشاورزی. ۸۰۴
- فصل بیست و پنجم - در صناعت بنائی. ۸۰۵
- فصل بیست و ششم - در صناعت درودگری. ۸۱۲
- فصل بیست و هفتم - در صناعت بافندگی و خیاطی. ۸۱۵
- فصل بیست و هشتم - در صناعت مامائی (تولید). ۸۱۸

- فصل بیست و نهم - در صناعت پزشکی و اینکه این صناعت در پایتختها**
 ۸۲۳ **و شهرهای بزرگ مورد نیاز است نه باده نشینان.**
- فصل سی ام - در اینکه خط و نوشتن از جمله هنرهای نوع انسان است**
 ۸۲۸ **فصل سی و یکم - در صنعت صحافی.**
 ۸۴۱
- فصل سی و دوم - در فن غناء (آواز خوش).**
 ۸۴۴
- فصل سی و سوم - در اینکه صنایع به پیشه کنندگان آنها خردمندی خاصی**
 ۸۵۶ **می بخشد بویژه هنرنوشتن و حساب**
- باب ششم از کتاب نخستین - در دانشها و گونه های آنها و چگونگی آموزش و**
شیوه ها او دیگر گونه های آن و احوالی که از همه
 ۸۵۹ **اینها عارض می شود و آنرا مقدمه و ملحقاتی است.**
- فصل - در اندیشه انسانی.**
 ۸۵۹
- فصل - در اینکه افعال در جهان حادثات تنها به نیروی اندیشه انجام می پذیرد**
 ۸۶۱
- فصل - در عقل تجربی و چگونگی حدوث آن.**
 ۸۶۳
- فصل - در دانشهای بشر و دانشهای فرشتگان**
 ۸۶۶
- فصل - در دانشهای پیامبران علیهم الصلاة والسلام.**
 ۸۶۹
- فصل - در اینکه انسان ذاتاً جاهل و از راه اکتساب عالم است.**
 ۸۷۱
- فصل نخستین - در اینکه دانشها و آموزش در عمران و اجتماع بشری از**
 ۸۷۳ **امور طبیعی است.**
- فصل دوم - در اینکه تعلیم دانش از جمله صنایع است.**
 ۸۷۴
- فصل سوم - در اینکه دانشها در جایی فزونی می یابد که عمران توسعه**
 ۸۸۱ **پذیرد و حضارت بعظمت و بزرگی نایل آید.**
- فصل چهارم - در انواع دانشهایی که تا این روزگار در عمران و**
 ۸۸۳ **اجتماع بشری پدید آمده است.**
- فصل پنجم - در دانشهای قرآن از قبیل تفسیر و قرآات.**
 ۸۸۷
- فصل ششم - در علم حدیث .**
 ۸۹۴
- فصل هفتم - در دانش فقه و مباحثی از فرائض که بدان وابسته است.**
 ۹۰۶
- فصل هشتم - در دانش فرائض تقسیم (ارث) .**
 ۹۱۹
- فصل نهم - در اصول فقه و آنچه بدان متعلق است از قبیل جدل و**
 ۹۲۲ **خلاقیات (مناظرات) .**
- فصل دهم - دانش کلام .**
 ۹۳۲
- فصل - در کشف حقیقت از مشابهاات کتاب (قرآن) و سنت و اختلافاتی**
 ۹۵۰ **که بسبب آنها در عقاید طوایف سنی « پیروان سنت » و**
بدعت گذاران روی داده است.
- فصل یازدهم - در علم تصوف .**
 ۹۶۸
- فصل - (درباره کشف و ماورای حس)**
 ۹۸۲
- فصل - (در کشف و کرامات صوفیه)**
 ۹۸۸
- فصل دوازدهم - در دانش تعبیر خواب .**
 ۹۹۲

- ۹۹۹ فصل سیزدهم - علوم عقلی و انواع آن .
- ۱۰۰۶ فصل چهاردهم - در علوم عددی .
- ۱۰۱۱ جبر و مقابله .
- ۱۰۱۳ حساب معاملات .
- ۱۰۱۳ حساب فرائض
- ۱۰۱۵ فصل پانزدهم - در علوم هندسی .
- ۱۰۱۷ هندسه مخصوص به اشکال کروی و مخروطات .
- ۱۰۱۸ هندسه مساحت .
- ۱۰۱۸ هندسه مناظر .
- ۱۰۱۹ فصل شانزدهم - در دانش هیئت .
- ۱۰۲۱ علم زیج .
- ۱۰۲۲ فصل هفدهم - در علم منطق .
- ۱۰۲۸ فصل - (بحث در کلیات خمس)
- ۱۰۳۱ فصل هجدهم - در طبیعیات (فیزیک) .
- ۱۰۳۲ فصل نوزدهم - در دانش پزشکی .
- ۱۰۳۴ فصل - (طب موروثی)
- ۱۰۳۵ فصل بیستم - در فلاحات .
- ۱۰۳۶ فصل بیست و یکم - در دانش الهیات .
- ۱۰۳۹ فصل بیست و دوم - در علوم ساحری و طلسمات .
- ۱۰۵۲ فصل - (تأثیرات چشم زدن)
- ۱۰۵۳ فصل بیست و سوم - در دانش اسرار حروف .
- ۱۰۶۲ فصل - (استخراج پاسخها از پرسشها)
- ۱۰۶۳ توضیح مترجم .
- ۱۰۶۸ فصل بیست و چهارم - در دانش کیمیا .
- ۱۰۸۱ تدبیر
- فصل بیست و پنجم - در ابطال فلسفه و فساد کسانی که در آن ممارست میکنند
- ۱۰۸۷
- ۱۰۹۸ فصل بیست و ششم - در ابطال صناعت نجوم و سستی مدارک و فساد غایت آن .
- فصل بیست و هفتم - در انکار ثمره کیمیا « اکسیر » و محال بودن وجود آن و مفاسدی که از ممارست در آن بوجود می آید .
- ۱۱۰۶ فصل - در مقاصدی که برای تألیف کتب سزااست بر آنها اعتماد کرد و جز آنها را فرو گذاشت .
- ۱۱۱۹
- فصل بیست و هشتم - در اینکه فزونی تألیفات در دانشها مانعی در راه تحصیل است .
- ۱۱۲۵
- فصل بیست و نهم - در اینکه اختصار فراوان در مؤلفات دانشها به کار
- ۱۱۲۷ تعلیم آسیب میرساند .
- ۱۱۲۹ فصل سی ام - در شیوه درست تعلیم دانشها و روش افاده تعلیم

- ۱۱۳۲ فصل - (اندیشه انسانی)
فصل سی و یکم - در اینکه نباید نظریات و تحقیقات در دانشهاییکه ابزار و وسیله کسب دانش هستند توسعه یابد و مسائل آنها بشعب گوناگون منشعب شود .
- ۱۱۳۶ فصل سی و دوم - در تعلیم فرزندان و اختلاف عقاید مردم شهرهای بزرگ اسلامی در شیوه های تعلیم .
- ۱۱۳۸ فصل سی و سوم - در اینکه سختگیری نسبت به متعلمان برای آنان زیان آور است .
- ۱۱۴۳ فصل سی و چهارم - در اینکه سیر و سفر در جستن دانشها و دیدار مشایخ (استادان) بر کمال تعلیم می افزاید .
- ۱۱۴۵ فصل سی و پنجم - در اینکه در میان افراد بشر دانشمندان « فقیهان » نسبت به همه کس از امور سیاست و روشهای آن دورتر میباشند .
- ۱۱۴۶ فصل سی و ششم - در اینکه بیشتر دانشوران اسلام از ایرانیانند .
- ۱۱۴۸ فصل - در اینکه کسانی که در آغاز زندگی بزبان غیر عرب آشنا شده باشند در فراگرفتن علوم زبان عربی بهره ناچیزی عاید آنان خواهد شد .
- ۱۱۵۳ فصل سی و هفتم - در دانشهای زبان عربی .
- ۱۱۵۷ علم نحو .
- ۱۱۵۸ دانش لغت .
- ۱۱۶۲ فصل
- ۱۱۶۷ دانش بیان .
- ۱۱۶۸ دانش ادب .
- ۱۱۷۴ فصل سی و هشتم - در اینکه لغت ملکه ای مانند ملکات صنایع است .
- ۱۱۷۶ فصل سی و نهم - در اینکه لغت عرب در این روزگار زبان مستقلی مفایر لغت مضر و حمیر است .
- ۱۱۷۸ فصل چهلم - در اینکه زبان شهرنشینان و مردمان شهرهای بزرگ لغت مستقلی مخالف لغت مضر است .
- ۱۱۸۴ فصل چهل و یکم - در آموختن زبان مضر .
- ۱۱۸۶ فصل چهل و دوم - در اینکه ملکه این زبان بجز صناعت عربی (نحو) است و در آموختن آن ملکه نیازی به نحو نیست .
- ۱۱۸۸ فصل چهل و سوم - در تفسیر کلمه « ذوق » که در میان عالمان بیان مصطلح است و تحقیق معنی آن و بیان اینکه این ذوق غالباً برای عجمی زبانانی که عربی می آموزند حاصل نمیشود .
- ۱۱۹۱ فصل چهل و چهارم - در اینکه مردم شهرنشین بر اطلاق از بندست آوردن این ملکه لسانی (زبان مضر و فصیح عرب) که از راه تعلیم اکتساب میشود عاجزند و گروهی از آنان که از زبان عرب دورتر باشند حصول ملکه مزبور برای آنان

- دشوارتر است
 ۱۱۹۶
 فصل چهل و پنجم - در تقسیم سخن به دو فن نظم و نثر .
 ۱۲۰۲
 فصل چهل و هشتم - در اینکه بندرت سخن است کسی در هر دو فن نظم و نثر مهارت یابد.
 ۱۲۰۵
 فصل چهل و هفتم - در صناعت شعر و شیوه آموختن آن.
 ۱۲۰۷
 فصل چهل و هشتم - در اینکه صناعت نظم و نثر در الفاظ است نه در معانی
 ۱۲۲۴
 فصل چهل و نهم - در اینکه این ملکه « سخنرانی » در نتیجه محفوظات بسیار حاصل میشود و نیکوئی در آن بسبب محفوظات نیکو و استادانه بدست میآید.
 ۱۲۲۵
 فصل - در اینکه اساس و رتبه سخن مطبوع از نظر بلاغت استوارتر و برتر از سخن مصنوع است.
 ۱۲۳۱
 مطالب الحاقی نسخه خطی ینی جامع .
 ۱۲۳۵
 فصل پنجاهم - در اینکه صاحبان مراتب بلند از پیشه شاعری دوری میجویند .
 ۱۲۴۱
 فصل پنجاه و یکم - در اشعار عربی « بادیه نشینان » و « شهر نشینان »
 در این عصر
 ۱۲۴۴
 موشحات و از جال اندلس
 ۱۲۵۳
 فهرست نامهای اشخاص
 ۱۲۹۷
 فهرست اسامی اماکن
 ۱۳۳۹
 فهرست قبایل و اقوام...
 ۱۳۶۷
 فهرست کتابها
 ۱۳۸۸
 کتابشناسی در باره ابن خلدون
 ۱۳۹۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باب چهارم

از کتاب نخستین

در باره دینه‌ها و شهرهای بزرگ و کوچک و همه اجتماعات
شهرنشینی و کیفیات و احوالی که در آنها روی میدهد
و این باب دارای مقدمات و لواحق است

فصل نخستین

در اینکه دولت‌ها پیش از بوجود آمدن شهرهای بزرگ
و کوچک تشکیل می‌یابند و تأسیس شهرهای کوچک و بزرگ
پس از پدید آمدن پادشاهی است

و شرح آن این است که ساختمان کردن شهرها و بنیان نهادن خانه‌ها بیگمان
از انگیزه‌ها و تمایلات شهرنشینی است که تجمل‌خواهی و ناز و نعمت و سکون و
آرامش موجب بنیان‌گذاری آنها میشود، چنانکه در پیش یاد کردیم و این وضع
پس از مرحله بادیه‌نشینی و انگیزه‌ها و تمایلات آن است. و دیگر آنکه شهرها و
پایتختها دارای هیاکل^۱ و ساختمانهای عظیم و عمارات با شکوه هستند و آنها را
برای عموم بنیان می‌نهند نه مخصوص افراد ویژه‌ای، و از اینرو بنیان‌نهادن چنین
بناهای عظیمی ناچار باید به همدستی گروههای بزرگ و همکاری جمعیت‌های
بسیاری صورت پذیرد و از امور ضروری مردم بشمار نمی‌رود که مورد نیاز همگان

۱- از نسخه «ینی». در چاپهای مصر و بیروت نیست. ۲- هیاکل جمع هیکل بمعانی بسیاری
آمده همچون: بنای بلند و کلیسای مسیحیان که در اینجا مراد معنی نخست است. رجوع شود به
منتهی‌الارب و اقرب‌الموارد.

باشد تا آنها را از روی شوق و اضطراب بنا کنند بلکه ناچار باید چنین جمعیت‌های کثیری را به اکراه و اجبار، با تازیانه پادشاهی و زور و یا از راه تشویق به مزد بکار وادارند و پیداست که اینهمه مرزدهای بسیار را یکفرد عادی نمیتواند پردازد بلکه جز پادشاهان و دولتها کسی قادر پرداخت آنها نمیشود. پس برای ساختن قصبات و بنیان نهادن شهرهای بزرگ هیچ راهی نیست جز اینکه به نیروی دولت و پادشاهی انجام یابد.

آنگاه هنگامیکه شهر بنیان نهاده شود و اساس آن موافق نظر بنیان‌گذار آن استوار گردد و مقتضیات جوی و ارضی در آن مراعات شود آنوقت بقا، یا عمر آن شهر وابسته بدوران فرمانروایی دولت بنیان‌گذار آن خواهد بود و اگر روزگار آن دولت کوتاه باشد کیفیت توسعه و پیشرفت آنشهر هم پس از پایان یافتن فرمانروایی دولت مزبور متوقف خواهد شد و اجتماع و آبادانی آن تقلیل خواهد یافت و رو بویرانی خواهد گذاشت و اگر مدت فرمانروایی آن دولت دراز باشد همچنان دهکده‌ها و دژها در آن تأسیس خواهد شد و ساختن خانه‌ها و کاخهای وسیع بیشمار و گوناگون در آن توسعه خواهد یافت و دایره باره‌ها و حصارهای آن پهناور و دور خواهد شد تا آنکه سرزمین وسیع و مسافت درازی بدان ضمیمه شود و مساحت آن بمرحله‌ای بیحد و حصر برسد، چنانکه وضع بغداد و شهرهای مشابه آن بدین شیوه توسعه یافته است.

خطیب^۱ در تاریخ خود نوشته است که در عهد مأمون شهر بغداد شصت و پنج هزار گرما به داشته و مشتمل بر بیش از چهل قصبه و شهرهای کوچک و بزرگ بهم پیوسته و نزدیک بیکدیگر بوده است و بعلت توسعه اجتماع (و آبادانیهای متعدد

۱- ل: بازارها. ۲- ابوبکر احمد بن علی بن ثابت بن احمد بن مهدی بغدادی فقیه و محدث و مورخ قریب صد تألیف دارد و تاریخ او بنام تاریخ خطیب معروف است. تولدش بسال ۳۹۱ یا ۳۹۲ بوده و در سال ۴۶۳ درگذشته است و رجوع به لغت نامه دهخدا شود.

وابسته بیکدیگر) شهر واحدی بشمار نمیرفته است که يك حصار و باره آنرا احاطه کرده باشد.

وضع قیروان و قرطبه و مهدیه در (دوره ملت اسلام)^۱ و هم مصر (قاهره کهنه) و قاهره تازه پس از آن دوره نیز چنانکه اطلاع یافته‌ایم در این عصر مانند بغداد آن روزگار است. و اما پس از انقراض دودمان دولتی که شهر را بنیان می‌نهد اگر در کوهستانها و صحراهای پیرامون و نواحی نزدیک آن شهر بادیه نشینانی وجود داشته باشند که پیوسته با اجتماع آن کمک برسانند آنوقت همین امر موجب نگهداری موجودیت آن خواهد شد و پس از سقوط دولت مزبور نیز شهر مزبور همچنان دوام خواهد یافت و بر جای خواهد ماند، چنانکه این وضع در فاس و بجایه از بلاد مغرب و عراق عجم از شهرهای مشرق مشاهده میشود که دارای آبادیهای کوهستانی میباشند. زیرا هنگامیکه بادیه نشینان از لحاظ آسایش و رفاه و دارایی (ناشی از کسب و تجارت) بهدفع مطلوب خویش نایل آیند آنوقت شوق آرامش و شهرنشینی که از طبایع بشر بشمار میرود در آنان برانگیخته میشود و بشهرهای کوچک و بزرگ فرود می‌آیند و در آنها اقامت میگزینند، ولی اگر يك شهر نو بنیاد دارای چنین شرایطی نباشد که پیاپی از نواحی نزدیک آن بادیه نشینان بدان روی آورند و مایه توسعه اجتماع آن بشوند و بر جمعیت آن بیفزایند، آنوقت انقراض (دودمان) دولت (بنیان گذار آن) بمنزله واژگون شدن باره‌ها (و ویرانی اساس) آن خواهد بود و دیری نخواهد گذشت که موجبات بقای آن از میان خواهد رفت و رفته رفته اجتماع و آبادانی آن نقصان خواهد پذیرفت و ساکنان آن پراکنده خواهند شد و در ورطه ویرانی سقوط خواهد کرد. چنانکه شهرهای مصر (قاهره قدیم) و بغداد و کوفه در مشرق و قیروان و مهدیه و قلعه ابن حماد و نظایر آنها در مغرب بدین سر نوشت دچار شدند. پس باید باینگونه حقایق توجه

داشت و آنها را درك كرد. و چه بسا که پس از انقراض نخستین بنیان گذاران يك شهر پادشاه و دولت دیگری بجز دودمان دولت نخستین آن را مقرر فرمانروایی و پایتخت خود قرار میدهد و از بنیان نهادن شهر دیگری بی نیاز میشود و (خواه ناخواه) در نگهبانی آبادانی آن میکوشد و بموازات افزایش ثروت و پیشرفت آن دولت در کیفیات آبادانی، بر بناها و دهکده‌ها و دژهای آن شهر نیز افزوده میشود (و در پرتو توسعه اجتماع و آبادانی موجبات نوینی برای بقا و دوام آن شهر پدید می‌آید)^۱ چنانکه در این عصر شرایط مزبور برای شهرهای فاس و قاهره آماده شده است. پس از این حقایق پند گیر و اسرار خدا را در آفریدگانش دریاب^۲.

فصل دوم

در اینکه هر سه قبایلی بتشکیل دادن دولتی نایل آیند این امر سبب میشود که بشهرهای بزرگ روی آورند

زیرا هر گاه قبیله‌ها و گروه‌های بادیه‌نشین پادشاهی و کشورداری نایل شوند دو امر آنانرا مجبور میکند که بر شهرهای بزرگ استیلا یابند: یکی از آنها موجباتی است که پادشاهی و کشورداری انسان را بدانها میخواند از قبیل آسایش- طلبی و اقامت گزیدن و فرو نهادن بارهای سنگین (صحرا گردی و کوچ نشینی) و بکمال رسانیدن نقایصی که در زندگانی بادیه نشینی وجود داشته است.

دوم در نظر گرفتن خطراتی که ممکن است بوسیله ستیزه جویان و غوغاگران متوجه دولت گردد، چه شهر بزرگی که در نواحی آن دولت میباشد اگر دولت آنرا تصرف نکند بیشتر پناهگاه ستیزه جویان قرار میگیرد و کسانی که آهنگ

۱ - از چایهای مختلف است. در «ینی» چنین است: «و بمدت عمر دولت جدید عمر تازه‌ای می‌یابد.»
 ۲ - در چایهای مصر و بیروت فصل بدینسان پایان می‌یابد: «و خدا سبحانه و تعالی دانانراست و کلامیابی بعنایت اوست.» و صورت متن از «پ» و «ینی» است

غوغا گری و سرپیچی دارند و بر آنند که دولت و فرمانروایی را از زمامداران آن باز گیرند بر آن استیلا می یابند و آنرا برای غلبه یافتن بر دولت بمنزلهٔ دژ استواری تلقی میکنند زیرا غلبه یافتن بر يك شهر بزرگ بی نهایت دشوار و مشقت بار است و شهر بمثابه لشکریان بیشماری میباشد، چه جنگاوران از بالای برج و باروها و در پناه حصارهای استوار نبرد میکنند و به لشکریان فراوان و گروه های عظیم پیکار جو نیازی ندارند بعلت آنکه احتیاج به نیروهای لشکری و دسته های بزرگ در جنگها از نظر پایداری (در برابر دشمن) است از اینرو که هنگام تاختن بردشمن پس از حملهٔ هر دسته، دستهٔ دیگر بمیدان می شتابد (و با پایداری و همکاری میجنگند) در صورتیکه برای پیکار جویانی که از بالای برج و باروهای شهر بزرگی نبرد میکنند همان استحکامات و برج و باروها بمنزلهٔ بهترین وسیلهٔ پایداری است و مجبور نمیشوند گروههای بسیار و افراد بیشماری را بجنگ وادارند، چه حال آن شهر و ستیزه جویانی که آنرا پناهگاه خویش میسازند خود از موجهاتی است که پشت (امت) ملت مهاجم را میشکند و نیروی جنگی دولتی را که آهنگ استیلا یافتن بر آن شهر دارد سر کوب میکند. از اینرو دولتی که تشکیل می یابد هر گاه در اطراف و جوانب خود شهرهایی بیابد بیدرنگ بر آنها استیلا می یابد تا [از پناه بردن ستیزه جویان بدانها و پدید آمدن شکاف بزرگی در فرمانروایی ممانعت کند و] خود را از دستبرد غوغا گران مصون دارد. و هر گاه در میان قبایل وابسته بآن دولت شهر بزرگی وجود نداشته باشد دولت مزبور ناچار برای دو منظور باحداث چنین شهری همت میگمارد: نخست تکمیل اجتماع خود و فرو نهادن بارهای سنگین صحرا گردی در آن شهر. دوم اینکه از اینراه سدّ بزرگی در برابر آنانکه آهنگ غلبه جویی و سرپیچی دارند از طوایف و گروههای منسوب بخود بوجود آورد. پس آشکار شد که تشکیل دادن پادشاهی و دولت خواننده

قبایل به فرود آمدن در شهرها و استیلا یافتن بر آنهاست. و خدا بر امر خود غالب است.^۱

فصل سوم

در اینکه شهرهای بزرگ و بناهای بلند و باشکوه را پادشاهان بزرگ بنیان می‌نهند

در فصول گذشته در باره یادگارهای دولتها از قبیل ساختمانها و جز آنها یاد کردیم که اینگونه یادگارها بنسبت بزرگی و کوچکی دولتها بنیان نهاده میشود، از اینرو که پایه گذاری و استوار ساختن شهرها در پرتو همکاری و همدستی گروههای عظیم کارگران ایجاد میشود و بنابراین هر گاه دولتی بزرگ باشد و بر نواحی پهناور و کشورهای گوناگون فرمانروایی کند کارگران را از سرزمینهای مختلف بکار بر میانگیزد و همدستی آنان نیروی عظیمی را برای بنیان نهادن تشکیل میدهد و چه بسا که برای اینگونه بناها بیشتر عملیات را بوسیله چرخ (ماشین)^۲ انجام میدهند که نیروها و قدرت‌ها را در حمل بارهای سنگین بنا دو برابر میکند بدینکه توانایی بشریت از آنها عاجز است مانند جراثقال و دیگر چرخها.

و اغلب بسیاری از مردم هنگامیکه یادگارهای گذشتگان و ساختمانهای عظیم آنانرا می‌بینند مانند ایوان کسری و اهرام مصر و طاقهای معلق شرشال در مغرب گمان میکنند که این بناها را بنیرو و قدرت خودشان خواه بطور پراکنده یادسته جمعی ساخته‌اند و آنوقت خیال میکنند اینگونه کسان اندامها و بدنهایی داشته‌اند

۱ - والله غالب علی امره . سورة یوسف، آیه ۲۱ . در جاهای مصر و بیروت پایان فصل چنین است : «و خدا سبحانه و تعالی داناست و کامیابی بیاری اوست جز او پروردگاری نیست» و صورت متن مطابق «پ» و «ینی» است. ۲ - در باره این کلمه رجوع به حاشیه ص ۳۳۷ ج ۱ همین چاپ شود. در فارسی نیز ناصر خسرو اسم فاعل «هندمه» یعنی «مهندم» را بمعنی تراشیده و صیقلی بکار برده است. رجوع به ص ۱۴ برگزیده سفرنامه بوسیله دکتر خانلری و دکتر صفا شود.

که از لحاظ طول و عرض متناسب با این بناها بوده است تا میان عظمت و شکوه و بلندی آن بناها و سازندگان آنها تناسبی برقرار کنند و از اهمیت چرخها (ماشینها) و جراثقال و آنچه صنعت هندسی در بنیان نهادن این گونه بناهای بزرگ اقتضا کرده است غفلت کرده اند؛ و بسیاری از کسانی که در ممالک مختلف رفت و آمد میکنند کیفیت بنیان نهادن اینگونه ساختمانها و چاره جویها و سدبیری را که در نقل دادن اجسام بکار میبرند در دولتهای غیر عربی که بدین امور توجه مبذول میدارند بچشم دیده اند و مشاهده عیان آنها گواه بر گفته ما در این باره است.

و عامه مردم بیشتر یادگارهای گذشتگان را که هم اکنون برجای است بقوم عاد منسوب میکنند و بهمین سبب آنها را «عادی» مینامند، زیرا چنین توهم میکنند که ساختمانها و بناهای قوم عاد بعلت بزرگی بدنهای آن قوم و زورمندی آنان بمیزان چندین برابر زور مردم این عصر بوده است. در صورتیکه حقیقت چنین نیست چه ما آثار و یادگارهای بسیاری از اقوامی می یابیم که با اندازه اجسام ایشان آگاهی داریم و آن یادگارها هم بهمان بزرگی یادگارهای قوم عاد یا بزرگتر از آنهاست مانند ایوان کسری و ساختمانهای عبیدیان شیعه در افریقیه^۱ و صنهاجیان که یادگار ایشان در صومعه قلعه ابن حماد آشکار است و همچنین بنای اغلبیان در مسجد جامع قیروان و بنای موحدان^۲ در رباط الفتح^۳ و بنای سلطان ابوسعید که از چهل سال

۱- ترجمه کلمه «هندام» است که در ص ۳۳۷ و صفحه پیش از آن سخن رفت این کلمه را در برخی از موارد مؤلف با کلمه «میخال» همراه می آورد و کلمه مزبور در نسخ این تألیف بصورت های ، منخال ، منخال و مخالی آمده و دزی آن را بمعنی (Treuil) آلت جرثقیلی برای بلند کردن و چرخ چاه یا ابزاری همانند آن جهت بالا کشیدن بار آورده و صورت «میخال» را بر دیگر صورتهای مشابه ترجیح داده است . ۲ - مقصود استحکامات شهر مهدیه و حوضهایی است که بکری جغرافی دان قدیم آنها را وصف کرده و هم اکنون نیز آنها را در مجاورت قیروان می بینیم (دسلان، ص ۲۴۳) . ۳ - مناره ایست که هنوز پایدار است و در مسافت هفت فرسخی مسیله واقع است . ۴ - شهر یست واقع در ساحل چپ بورگرپ، Bau - Regreb، روبروی سله ، Selè، و قدیمیترین استحکاماتی است که هنوز برجای و پایدار است (دسلان، ص ۳۴۲ ج ۲) .

پیش درمنصوره مقابل تلمسان ساخته شده است. و همچنین پلهایی که اهالی کارتاژ بوسیله آنها آب از مجرای که بر آنها سوار است بشهر خود برده اند و هم اکنون نیز نمودار است. و دیگر بناها و معابدی که باخبار سازندگان آنها خواه در ازمئه نزدیک یا دور آگاهی یافته ایم و بطور قطع دریافته ایم که بنیان گذاران ابنیه مزبور از لحاظ مقادیر اجسام (تنومندی اندامها) در مرحله افراط نبوده اند، بلکه این پندار ساخته افسانه سازانی است که باخبار قوم عاد و ثمود و عمالقه شیفته میباشند و ما خانه های قوم ثمود را در سنگهای تراشیده در این عصر نیز می یابیم و در حدیث صحیح ثابت شده است که آنها مساکن ایشان بوده است و کاروانهای حجازی بیشتر سالها از برابر آنها میگذرند و مشاهده میکنند که از لحاظ جو و مساحت و سقف و دیگر خصوصیات باخانه های معمولی تفاوتی ندارند بلکه افسانه سازان در این باره مبالغه میکنند و حتی می پندارند که عوج بن عناق از نسل عمالقه^۱ ماهی تازه را از دریا میگرفت و آنرا در برابر خورشید بریان میکرد و با این پندار گمان میکنند که هر چه به خورشید نزدیک شوند گرم تر می باشد و نمیدانند گرمائی که در نزد ما از خورشید یافت میشود عبارت از نور است که بعلت انعکاس شعاع آن در برابر سطح زمین و هوا گرم میشود، ولی خورشید بذاته نه گرم و نه سرد است بلکه عبارت از ستاره تابانست که مزاج و ترکیبی ندارد و ما در این باره در فصل (باب) دوم نیز آنجا که یاد کردیم: آثار دولت بر نسبت نیروی آن و در ریشه و اصل آن است سخن را ندیم و خدا آنچه بخواهد می آفریند^۲. [و فرمان میدهد آنچه بخواهد].

1 - Amalécites ۲ - یخلق ما یشاء . سورة آل عمران، آیه ۲۴ . قسمت داخل کرده در چاپ «ب» و «ینی» نیست .

فصل چهارم

در اینکه یادگارها و بناهای بلند بسیار بزرگ در دوران یک دولت بتنهایی بنیان نهاده نمیشود

زیرا چنانکه یاد کردیم بنیان نهادن چنین بناهایی نیاز به همکاری و همدستی نیروهای بشری دارد و گاهی ساختمانهای عظیم بحدی بزرگ است که با نیروهای بشر هرچند با ابزار و چرخ (ماشین) و نیروهای مفرد یا مضاعف هم توأم شود در (عصر یک سلطان) پایان نمیرسد و چنانکه گفتیم نیاز به نیروهای دیگری بهمان میزان در زمانهای پیاپی دارد تا پایان برسد، این است که پادشاه نخستین پایه گذاری آنرا آغاز میکند و پادشاه دوم و سوم پیاپی ساختمان آنرا دنبال میکنند و هر یک از آنان بنای آنرا بوسیله کارگران بسیار و همدستی گروه عظیمی تکمیل میکنند تا منظور اساسی حاصل میشود و بنای آن پایان می یابد. و چنان بنظر آیندگان می آید که آنها را یکدولت بنیان نهاده است. و نظری بروایات مورخان در باره ساختمان سد مأرب^۱ بینداز که چگونه سبا پسریشجب آنرا بنیانگذاری کرد و هفتاد نهر بسوی آن روان ساخت ولی مرگ به وی مهلت نداد که آنرا پایان برساند و از اینرو پادشاهان حمیر، پس از وی آنرا تمام کردند. و نظیر این را در باره ساختمان قرطاجنه (کارتاژ) و کاریز آن که برطاقهای عادی^۲ سوار است روایت میکنند.

و بیشتر بناهای بزرگ با احتمال قوی بر این شیوه است و گواه بر آن ساختمانهای بزرگی است که در عهد خودمان مشاهده میشود و می بینیم که یک پادشاه پایه گذاری و بنیان نهادن آنرا آغاز میکند و هر گاه یادگار او را پادشاهان

۱ - مأرب، بلاد و شهرهای ازد. (منتهی الارب) ۲ - منسوب به قوم عاد و کنایه از کهنه و قدیمی. (از اقرب الموارد).

پس از وی دنبال نکنند و آنرا پایان نرسانند همچنان تا تمام باقی میماند و منظور وی بکمال نمیرسد. وهم گواه بر این، این است که می بینیم بسیاری از یادگارها و بناهای بزرگ پیشینیان بحدی استوار است که یکدولت از ویران ساختن و منهدم کردن آن عاجز میماند با آنکه خراب کردن بدرجات از بنیان نهادن آسانتر است، زیرا خرابی بازگشت باصل یا عدم و بنا کردن برخلاف آن اصل است. پس هرگاه ببینیم نیروهای بشری ما از منهدم کردن بنایی ناتوان است با اینکه میدانیم خراب کردن آسان است آنوقت خواهیم دانست که نیروهای بنیان گذارنده آن بسیار افزون بوده است و یادگار يك دولت نیست و این امر نظیر واقعه ایست که برای عرب درباره ایوان کسری روی داد که چون رشید بر آن شد آنرا منهدم کند و برای مشورت در این باره کسی را بسوی یحیی بن خالد فرستاد که در زندان بود وی گفت: ای امیر المؤمنین بچنین کاری اقدام مکن و آنرا همچنان برای نمونه بگذار تا دلیل و گواه بر عظمت نیاکان تو باشد که چگونه بر خداوندان چنین یادگار و بنای عظیمی چیره شده و کشور آنرا بدست آورده اند، ولی رشید او را در مشورت و خیر خواهی متهم کرد و گفت زیر تأثیر غرور قومی ایرانی واقع شده است. بخدای سوگند آنرا واژگون میسازم! و شروع بخراب کردن آن کرد و نیروهای بسیار برای آن گرد آورد و برای ویران ساختن آن تهرهایی بکار برد و آنها را با آتش داغ می کرد و سر که بر آن میریخت ولی با همه اینها از خراب کردن آن عاجز ماند و از رسوایی خود بیمناک شد، او بار دیگر کسی نزد یحیی فرستاد تا با او مشورت کند که از این کار دست بردارد، ولی یحیی گفت: ای امیر المؤمنین از این تصمیم منصرف مشو و همچنان بتخریب آن ادامه ده تا نگویند امیر المؤمنین و پادشاه عرب از ویران ساختن یکی از بناها و یادگارهای ایرانیان فرو ماند ولی رشید بخیط خود پی برده بود و از ویران ساختن آن دست کشید.

همین پیش آمد نیز برای مأمون روی داد که بر آن شد اهرام مصر را منهدم

سازد و کارگران بیشماری گردآورد ولی نتیجه و سودی بدست او نیامد چه شروع به نقب زدن کردند و سرانجام به فضایی میان دیوار بیرون و دیگر دیوارهای پس از آن منتهی شدند و آنجا منتهای خرابکاری ایشان بود و چنانکه میگویند آن قسمت تاکنون منفذ آشکار نیست. و برخی می‌پندارند که در میان دیوارها گنجینه‌هایی یافت شده است و خدا دانای آن است. همچنین پلهای معلق کارتاژ که تا این روزگار مردم شهر تونس بسنگهای آن برای ساختمانهای خویش نیازمندند و صنعتگران سنگهای آن را (برای صنایع خود) نیکومی‌دانند و از این رو، روزهای بیشماری بتخریب آن همت می‌گمارند ولی کوچکترین دیوار آن فرو نمی‌ریزد مگر پس از رنجبردن فراوان و ناکامی بسیار. و برای خراب کردن آن جمعیت‌های مشهور گرد می‌آمدند چنانکه من در روزگار کودکی بسیاری از آنها را دیده‌ام. و خدا بر همه چیز تواناست.^۲

فصل پنجم

دربارهٔ اموری که مراعات کردن آنها در بنیان نهادن شهرها لازم است و نتایج سوئی که روی میدهد در صورتیکه آن امور را در نظر نگیرند

باید دانست که شهرها جایگاه‌های اقامت و قرارگاه‌هایی است که ملت‌ها آنها را پس از رسیدن بکمال مطلوب توانگری و تجمل و انگیزه‌های آنها برمیگزینند و آرامش و سکونت (و کوچ نکردن از اینسوی بدانسوی) می‌گیرند و برای قرارگاه خود بساختن منازل متوجه میشوند.

و چون این شهرها اقامتگاه و پناهگاه بشمار می‌روند باید در آنها دفع

۱- بنی: مشهود. ۲- والله علی کل شیء قدير. سورة آل عمران، آیه ۲۷. و چاههای مصر و بیروت بدینسان پایان می‌یابد؛ «و خدا شما را آفرید و آنچه را می‌سازید». والله خلقکم و ماتعملون. سورة الصافات، آیه ۹۳.

زیانها (از قبیل نگهبانی از دستبرد دزدان و هجوم آوران) و هم جلب منافع و آسان کردن (مرافق) راه آبها و جزاینها مراعات شود. چنانکه برای نگهبانی شهر از زیانهای (احتمالی) در گرداگرد خانههای آن حصارها و باره‌هایی میسازند و باید جایگاهی را برای ساختن شهر در نظر گیرند که نسبت بمکانهای دیگر بلندتر باشد چنانکه یا آنرا بر روی پشته و تپه‌ای کوهستانی که بر آمدن بآن دشوار باشد بنا کنند و یا دریا یا رودخانه‌ای گرداگرد آنرا فرا گرفته باشد چنانکه برای رفتن به آن جز از روی پلهای کوچک و بزرگ نتوانند عبور کنند و رسیدن بدان برای دشمن دشوار باشد و بر حصانت و استحکام آن (از راه منطقه‌ای طبیعی) افزوده شود.

و از نکاتی که برای حمایت آن از آفات آسمانی مراعات میشود، خوشی هوا برای سالم ماندن از بیماریهاست، زیرا اگر هوا را کد و ناپاک باشد یا شهر در نزدیک آبهای تباه و حوضچه‌های ناسالم یا چراگاههای ناپاک و پلید قرار گیرد بسبب مجاورت سرعت عفونت بدان راه خواهد یافت و در نتیجه (موجودات زنده) یا جانوران آن بیدرنگ دچار بیماریها خواهند شد، چنانکه این وضع را در بعضی از نواحی مشاهده میکنیم، و شهرهایی که در آنها خوبی‌هوا مراعات نمیشود سرانجام مردم آنها دچار امراض گوناگون میگرددند و شهری که بدین صفت در ناحیه مغرب مشهور است، شهر قابس از نواحی جرید در افریقه میباشد که توان گفت ساکنان یا وارد شوندگان بدان بهیچ‌رو از چنگال تب عفونی رهایی نمیابند. و چنانکه میگویند این وضع بعدها در آن شهر روی داده و از آغاز بدینسان نبوده است. بکری در سبب پدید آمدن بیماری مزبور گفته است: در شهر قابس چاهی یافته‌اند که در درون آن ظرف مسینی بوده و آن ظرف را با قلع مهر کرده بوده‌اند و همینکه مهر آنرا برداشته‌اند دودی از آن به فضا صعود کرده و سپس پایان یافته است و این حادثه مبدأ بیماریهای تبار در آن شهر میباشد.

و مقصود بکری از این داستان این است که در آن ظرف بعضی از عملیات طلسمات برای جلوگیری از بیماری ساری در آن شهر تعبیه شده بوده و در نتیجه ناپدید شدن آن بخار سر آن طلسم هم از میان رفته و باز شهر بعفونت و وبا دچار شده است.

در صورتیکه این افسانه از عقاید و افکار پست و بیخردانه عامه است. و بکری دارای آن اندازه دانش استوار و اندیشه و بینایی روشن نبوده که یک چنین افسانه‌ای را رد کند یا خرافی بودن آن بر وی آشکار شود، از اینرو افسانه را همچنانکه شنیده نقل کرده است. در صورتیکه حقیقت قضیه این است که آنچه اینگونه هواهای گندیده را برای گندیده ساختن اجسام و بیماریهای تبار آماده میکند رگود آنهاست و اگر باد بوزد و آن هواها را در جهات راست و چپ بپراکند کیفیت عفونت و مرضی که حیوانات را دچار میسازد تخفیف می‌یابد. و هر گاه شهری پر جمعیت باشد و رفت و آمد ساکنان آن فزونی یابد خواهی نخواهی هوا متموج میشود و بادهایی که هوای را کد را بجنبش در می‌آورد پدید می‌آید و بنا بر این جمعیت بسیار در یک شهر به حرکت و تموج هوای آن کمک میکند. و برعکس اگر شهری کم جمعیت باشد موجی برای جنبش و تموج هوا یافت نمیشود و در نتیجه هوا را کد میماند و عفونت آن فزونی می‌یابد و زیان بسیار ساکنان آن میرسد. و شهر قابس مذکور هنگامیکه افریقیه از عمران و اجتماع فراوان بهره‌مند بوده است جمعیت بسیار داشته و بسبب جنبش و رفت و آمد ساکنان آن از اینسوی بدانسوی موجبات تموج و حرکت هوای شهر مزبور نیز فراهم‌میشده است و هوای شهر کمتر بمردم گزند و آسیب میرسانیده است لیکن همینکه جمعیت آن تقلیل یافته است هوای گندیده شهر بر اثر تباهی آبهای آن را کد شده است و در نتیجه عفونت و بیماری هم در شهر افزایش یافته است و علت بیماری شهر قابس جز این چیز دیگری نبوده است و ما خلاف این وضع را بتجربه دیده‌ایم.

شهرهاییکه هنگام بنیان نهادن پاکیزگی و خوبی هوا در آنها مراعات نشده و جمعیت آنها اندک بوده بیماریهای بسیار در آنها وجود داشته و همینکه بر جمعیت آنها افزوده شده است وضع هوای آنها تغییر یافته و هوای زیان بخش آنها به هوای سالم مبدل شده است و نمونه آنها شهر پایتخت کنونی فاس است که آنرا شهر نوین (البلد الجدید) مینامند و در جهان نظیر آن بسیار است و نیک این نکته را دریاب، حقیقت گفته ما بر تو آشکار خواهد شد. [و اکنون دیری نمیگذرد که هوای فاسد و عفونت شهر قابس زایل شده است چه از هنگامیکه سلطان تونس آنرا محاصره کرد و نخلستانهای بیشه پیرامون شهر را بر انداخت قسمتی از اطراف آن باز شد و هوای آن متموج گردید و بادهای وزیدن گرفت و هوای گندیده آن زایل شد. و خدا گرداننده امور است].^۱

اما برای تأمین منافع و مرافق شهر باید نکات چندی را در نظر گرفت: از آنجمله آب است که باید شهر را بر ساحل رودخانه یا در برابر چشمه های گوارا و پر آب بنیان نهاد، زیرا نزدیک بودن آب بشهر نیازمندی ساکنان را سهولت بر طرف میکند. چه آب یکی از ضروریات زندگی است و عموم مردم از آن سودهای فراوان میبرند. دیگر از مرافقی که در شهرها باید مراعات شود پاکیزگی و خوبی چراگاهها برای حیوانات اهلی است زیرا صاحبان هرمسکنی ناچار دارای حیوانات اهلی برای تولید نسل و بهره برداری از محصولات آنها و سواری و بارکشی و غیره میباشند و در اینصورت حیوانات مزبور نیاز بچراگاه دارند و هرگاه در نزدیکی شهر چنین چراگاهی وجود داشته باشد بسیار برای اهالی سودمندتر خواهد بود از اینکه آذوقه آنها را از راههای دور فراهم سازند. دیگر از اموری که باید مراعات شود مزارع و کشتزارهاست، زیرا کشت-

۱ - قسمت داخل کروش در چاپهای مصر و بیروت نیست. ۲ - مرافق خانه؛ جای آب و برف انداختن و مستراح و مانند آن.

ورزها همانا مایهٔ روزی وقوت مردم است و هر گاه کشتزارهای شهر بدان نزدیک باشد روزی اهالی سهل‌تر و زودتر بدست خواهد آمد.

نکتهٔ دیگر درختهای فراوان برای سوختن و بکار بردن در ساختمانهاست، زیرا هیزم از نیازمندیهای عمومی است که برای سوخت و پخت و پز بکار میرود و چوب نیز برای سقف بنا و بسیاری از ضروریات دیگر بسیار مورد نیاز است و گاهی هم در نظر میگیرند که شهر بدریا نزدیک باشد تا از طریق دریا بهتر بتوانند نیازمندیهای خود را از شهرهای دور بدست آورند و ارتباط آنان آسان‌تر شود ولی این امر از لحاظ اهمیت مانند نکتهٔ نخستین نیست. و کلیهٔ این نکات بر حسب اختلاف و تفاوت نیازمندیها و ضروریات ساکنان شهرها متفاوت است. و گاهی هم بنیان‌گذاران شهرها از حسن انتخاب جایگاه شهر غفلت میکنند یا تنها اموری را مراعات می‌کنند که مهمتر برای خود آنان باشد و نیازمندیهای دیگران را بیاد نمی‌آورند.

چنانکه تازیان در آغاز اسلام شهرهایی را که در عراق و (حجاز) و افریقیه بنیان نهادند در بنای آنها تنها نکاتی را مراعات کردند که در نظر خودشان مهمتر بود از قبیل چراگاه‌های شتران و درختان مخصوص علوفهٔ آنها و آب‌شور، و به هیچ‌رو وضع آب‌شهر و کشتزارها و حواصیل سوخت (هیزم) و چراگاه‌های دیگر چارپایان اهلی و دیگر نیازمندیهای عمومی را مراعات نکردند مانند شهرهای قیروان و کوفه و بصره و سجلماسه و نظایر آنها، و بهمین سبب شهرهای مزبور به ویرانی نزدیک تراند زیرا امور طبیعی در بنیان‌گذاری آنها مراعات نشده است.

فصل ۲

وازنکاتی که در شهرهای ساحلی دریاها مراعات میشود این است که باید آنها

۱- از دسلان ۲- بجز در نسخهٔ «ب» و «پ» و «ینی» در بیشتر چاپها «فصل» نیست.

را در ناحیه‌ای کوهستانی یا در میان ملتی پر جمعیت بنیان نهند تا هنگامیکه شش در آینده‌ای از دشمن بشهر میتازد بمنزله فریادرسی برای آن باشد، زیرا اگر شهر را در کنار دریا بنیان نهند و در پیرامون آن اجتماعاتی از قبایل و خداوندان عصیت نباشد یا محل بنای آنرا در کوهستان مستحکمی قرار ندهند آنوقت در معرض خطر غافلگیر کردن و شیخون زدن دشمن واقع خواهد گردید و تسخیر آن بوسیله نیروی دریایی برای دشمن آسان خواهد بود و بسهولت برخی از کناره‌ها و جوانب آنرا بخود ملحق خواهد ساخت چه دشمن از وجود فریادرسی برای شهر در امان خواهد بود (تا هنگام حمله دشمن از هر سوی بیاری آن برخیزند) و شهر نشینانی که بآرامش و تن پروری عادت کرده اند حس دفاع و مبارزه را از دست میدهند و قادر بچنگ کردن نمیباشند. مانند اسکندریه در مشرق و طرابلس در مغرب و شهرهای بونه و سلا.

ولی هنگامیکه قبایل و عصیت‌ها در نزدیک آن باشند و در موقع لزوم به فریادرسی آن برخیزند و نیز بعلت بنیان نهادن آن در پشته‌ها و نقاط بلند کوهها عبور از راههای دشوار آن برای دشمن ممتنع باشد، آنوقت همین وضع بمنزله نگهبان آن از دستبرد دشمنان خواهد بود و از حمله بآن نومید خواهند گردید چه از راه دشوار آن دچار رنج خواهند شد و از قبایل پیرامون آن وحشت خواهند داشت. چنانکه سبته و بجایه و شهر قل با همه کوچکی بر این صفتند و تسخیر آنها بسیار دشوار است. از اینجا میتوان فهمید که چرا اسکندریه را از روزگار دولت عباسیان مرز مینامیدند و در شمار سرحدات می‌آوردند با آنکه دعوت اسلام بماورای آن مانند برقه و افریقیه هم رسیده بود زیرا بیم آن میرفت که بعلت سهولت تسخیر آن از راه دریا مورد هجوم قرار گیرد و بهمین سبب، و خدا داناتر است، در دوران ملت اسلام شهرهای اسکندریه و طرابلس چندین بار مورد حمله دشمن واقع شده است^۲

۱- از «ینی». ۲- چایهای مصر و بیروت بدینسان پایان می‌یابد، «و خدای تعالی داناتر است» و صورت متن از «ینی» و «ب» است.

فصل ششم

در مساجد و بیوت معظم جهان

باید دانست که خدای سبحانه و تعالی نقاطی از زمین را گرامی شمرده و بعنایت خویش اختصاص فرموده و آنها را جایگاه پرستش خود قرار داده است که در اینگونه جایگاهها ثواب و اجر عبادت آدمی را دوچندان میکند و بزبان فرستادگان و پیامبران خود بما خبر داده است تا از این راه بندگان خود را مشمول مهر و احسان خویش سازد و طرق سعادت ایشان را آسان فرماید. و چنانکه میدانیم و در صحیحین نیز آمده است بهترین جایگاههای روی زمین مساجد سه گانه مکه و مدینه و بیت المقدس اند، اما بیت الحرام که در مکه می باشد همان بیت ابراهیم، ص، است که خداوند ویرا بساختن آن امر فرمود تا بمردم اعلام کند در آن حج گزارند، از اینرو وی و پسرش اسماعیل آنرا بنیان نهادند چنانکه در قرآن عظیم آمده است^۱ و امر خدا را ابراهیم در آن باره انجام داد و اسماعیل با هاجر و کسانی از «جرهم»^۲ که با ایشان آمده بودند، در آن سکونت گزیدند تا آنکه اسماعیل و هاجر جان بجان آفرین تسلیم کردند و در حجر^۳ آن دفن شدند. و بیت المقدس (بیت داود و سلیمان بود که خدا آن دورا به بنیان نهادن مسجد و نصب هیاکل آن امر فرمود)^۴ و بسیاری از پیامبرانی که از فرزندان اسحاق، ع، اند در پیرامون آن دفن شده اند. و مدینه جایگاه هجرت پیامبر ما محمد، ص، است که خدای تعالی ویرا بمهاجرت بدان شهر و برپا داشتن دین اسلام در آن امر فرمود و از اینرو پیامبر

۱ - منظور : بیت الحرام یا بیت العتیق (خانه خدا) و بیت المقدس است. در «ینی» البیوت الممظمة و در چاپهای مصر و بیروت : البیوت العظیمه و گویا صحیح تر «ینی» باشد . ۲ - اشاره به : و از یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسماعیل. سورة بقره، آیه ۱۲۱ ۳ - جرهم (بضم ج - ه) قبیله ایست از یمز که در حوالی مکه معظمه فرود آمدند و حضرت اسماعیل علیه السلام در آن قبیله تزوج کرد (منتهی الارب). ۴ - حجر (بکسر ح) گرداگرد کعبه اندرون حطیم از سوی شمال (منتهی الارب) ۵ - از «ینی»

مسجد الحرام را در آن شهر بنا نهاد و آرامگاه شریف وی در آن است.

اینها هستند مساجد شریف سه گانه که همچون نور چشم مسلمانان میباشند و آنها را از دل و جان دوست میدارند و مایه نگهبانی و عظمت دین آنان هستند. و درباره فضیلت و ثواب مضاعف در مجاورت و نماز خواندن در آنها روایات (آثار) مشهور بسیاری است، و اینک ما بتاریخ مختصر ابتدای بنای این مساجد سه گانه اشاره می کنیم و یاد آور میشویم که چگونه رفته رفته تغییراتی در آنها روی داده تا کمال آنها در جهان پدید آمده است.

اما درباره ابتدای بنای مکه بر حسب آنچه می گویند آدم، ص، آنرا در مقابل بیت المعمور^۱ بنا کرد، سپس طوفان آنرا ویران ساخت، ولی در این باره خبر صحیحی که بتوان بر آن اعتماد کرد وجود ندارد، بلکه به احتمال آنرا از مفهوم این آیه از قول خدای تعالی اقتباس کرده اند: و هنگامیکه ابراهیم و اسماعیل آن پایه‌ها را از خانه بلند می کرد^۲

پس خدا ابراهیم را به پیغمبری مبعوث فرمود و قضایای مربوط به زندگانی وی و همسرش ساره و غیرت او نسبت به هاجر چنانکه معروف است روی داد، و خدا به وی وحی فرمود تا پسرش اسماعیل و مادر وی هاجر را در فلات فرو گذارد و او آنان را در محل بیت گذاشت و از آنان جدا شد^۳ و چگونه خدا با آنان ملاطفت کرد و چشمه آب زمزم را برای ایشان پدید آورد و سپس جرهم به راهی ایشان آمدند تا خانه را بنیان نهادند و در آن سکونت گزیدند و با ایشان در حوالی زمزم فرود آمدند چنانکه در موضع خود معروف است. آنگاه اسماعیل در جایگاه کعبه خانه‌ای بر گزید و در آن سکونت گزید و در پیرامون آن دیواری از دوم^۴ بر آورد و آنرا

۱- بیت المعمور، خانه‌ای در آسمان معاذی خانه کعبه شریفها الله تعالی (منتهی الارب). ۲- واذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسماعیل . سوره بقره آیه ۱۲۱ . ۳- در اینجا در برخی از نسخ زوایدی بود که چون با «ینی» مطابقت نداشت فرو گذاشته شد. ۴- درخت بوی جهودان و به هندی کوکل است و درخت کنار و هر درخت بزرگ (منتهی الارب) در چاپ «ک» بجای «دوم» «روم» است.

آغل گوسفندان خود قرار داد و ابراهیم، ص، بارها برای زیارت وی از شام بدان ناحیه رفت و در آخرین دیدار فرمان یافت تا در محل آن آغل خانه کعبه را بنیان نهد، ابراهیم آنرا بنا کرد و از اسماعیل نیز در این باره یاری جست و مردم را به حج گزاری آن دعوت کرد و اسماعیل در آن همچنان سکونت داشت و چون مادرش هاجر در گذشت [ویرا در آنجا دفن کرد و همواره بخدمت در آنجا ادامه میداد تا آنکه جان بیجان آفرین تسلیم کرد و در کنار مادرش ویرا به خاک سپردند]^۱ و پس از وی فرزنداناش با دایه‌پایشان از خاندان جرهم بکار خدمت خانه کعبه همت گماشتند .

و سپس عمالقه خدمتگزار آن شدند و وضع بدین منوال ادامه داشت و مردم از هر قوم و طایفه و از همه نواحی جهان بسوی آن میشتافتند خواه از خاندان اسماعیل یا جز آنان از کسانی که با ایشان نزدیکی داشتند یا دور بودند چنانکه گویند تابعه برای حج گزاری بکعبه می رفتند و آنرا گرامی می داشتند و یکی از تبع‌ها (موسوم به قیارسعد ابو کرب)^۲ بر روی کعبه پارچه‌های نرم^۳ و جامه‌های مخطط یمانی پوشانید و فرمان داد که آن خانه را پاک نگهدارند و برای آن کلیدی قرار داد، و نیز نقل شده است که ایرانیان حج می کردند و بکعبه نزدیکی می جستند و دو آهوی زرینی که عبدالمطلب هنگام کندن زمزم یافته بود از قربانیهای آنان بوده است. و پس از فرزندان اسماعیل همچنان خاندان جرهم بنام دایه بودن فرزندان اسماعیل بر مکه فرمانروایی داشتند و عهده دار امور کعبه بودند تا آنکه قبیله خزاعه آنان را بیرون کردند^۴ پس از ایشان در آن اقامت گزیدند تا وقتی که خدا میخواست. سپس فرزندان اسماعیل فزونی یافتند و پراکنده شدند و منشعب بقبیله کنانه شدند. و آنگاه کنانه به قبیله قریش و قبایل دیگری منشعب شدند و طرز

۱- از «پ» ۲- از «پ» ۳- ترجمه ملاء (م) ج ، ملاءة بمعنی هر جامه نرم و چادر يك لخت. و جامه‌های مخطط یمانی ترجمه و صائل است. رجوع به منتهی الارب شود. ۴- از «ینی».

فرمانروایی خزاعه ناپسند شده بود از اینرو قریش در امر مزبور بر ایشان غلبه یافتند و ایشان را از خانهٔ کعبه بیرون راندند و خود بر آنجا تسلط یافتند و بزرگتر ایشان در آن روزگار قصی بن کلاب بود. و او خانه را بنا کرد و سقف آنرا با چوب درخت کنار و شاخه‌های نخل پوشانید. اعشی گوید:^۱

« بجامه‌های راهب دیرو خانه‌ای که قصی و مضاض^۲ بن جرهم بنیان نهاده‌اند سوگند یاد کردم ».

آنگاه [هنگامیکه امور خانهٔ کعبه را قریش بر عهده داشتند] بر اثر سیل یا بقول دیگر حریق، خانهٔ مزبور خراب شد و از اینرو بنای آنرا از نو آغاز کردند و از میان قبیلهٔ خود مبالغی برای این منظور گرد آوردند و در همان هنگام در ساحل جده یک کشتی درهم شکست و بانیان خانه، چوبهای آنرا برای سقف خانهٔ کعبه خریدند و دیوارهای آن پیش از این خرابی کمی از قامت یک انسان بلندتر بود در این تعمیر آنها را به اندازهٔ هجده ذراع قرار دادند و در گاه خانه از پیش با کف زمین برابر بود، در این هنگام برای اینکه سیل بدان راه نیابد آنرا از قد یک آدمی بلندتر ساختند و وجوهی که برای ساختن آن فراهم آورده بودند برای پایان رسانیدن آن کافی نبود از اینرو پایه‌های آنرا کوتاه کردند و به اندازهٔ شش ذراع و یکوچب آنرا فرو گذاشتند و در گرداگرد آن دیوار کوتاهی کشیدند که از پشت آن طواف می‌شود، و این قسمت عبارت از حجر است.^۳ و بنای خانهٔ کعبه بر همین وضع باقی بود تا هنگامیکه ابن الزبیر^۴ در مکه مردم را بخلافت خویش دعوت می‌کرد

۱ - شعر مزبور در چاپ پاریس منلوط است و در چاپهای دیگر اختلافات فاحشی دارد و ما از چاپ (۱) که صحیتر بنظر میرسد آنرا ترجمه کردیم. ۲ - مضاض (بضم م) مضاض بن عمر و ابوالحارث بن مضاض جرهمی‌اند (منتهی الارب). ۳ - صاحب منتهی الارب ذیل «حطیم» آرد، کنارهٔ کعبه یا دیوار کعبه یا آنچه میان رکن و زمزم و مقام است و بعضی حجر را هم بر آن افزوده‌اند. ۴ - ابن الزبیر، ابوبکر عبدالله بن زبیر بن عوام قرشی اسدی. پدر وی زبیر یکی از عشرهٔ مبشره و مادرش اسماء بنت ابوبکر است عبدالله پس از مرگ معاویه از بیعت با یزید سر باز زد و بمکه رفت و مدعی خلافت گشت و حکام یزید را از حجاز براند. یزید مسلم بن عقبه مری را با سپاهی گران بدفع او گسیل کرد و مسلم پس از وقعهٔ الحرة بمرد و حصین بن نمیر بجای او سرداری سپاه منصوب گشت و ←

و در آن جایگاه متحصن شد و در سال شصت و چهارم هجری سپاهیان یزید بن معاویه بسر کردگی حصین بن نمیر سکونی بسوی مکه رهسپار شدند و [خانه کعبه دچار حریق شد] که گویند بسبب نقطی بوده است که آنرا بسوی ابن الزبیر پرتاب کرده اند [و در نتیجه این حریق دیوارهای آن درهم شکسته است و ابن الزبیر دیوارهای مزبور را خراب کرده] و بار دیگر نیکوتر از پیشین آنرا بنا کرده است از آن پس که صحابه در وضع ساختن آن با وی اختلاف داشتند ولی ابن الزبیر به گفتار پیامبر، ص، خطاب به عایشه، رض، استدلال کرد که فرموده «اگر طایفه تو تازه مسلمان نمی بودند و دوران نشان بکفر نزدیک نمی بود بی شک وضع بنای خانه کعبه را بدانسان تجدید می کردم که در روزگار ابراهیم بود و برای آن دو در شرقی و غربی قرار می دادم». بهمین سبب ابن الزبیر دیوارهای کهنه را خراب کرد و پایه‌هایی را که ابراهیم، ع، بنیان نهاده بود آشکار ساخت و بزرگان و سران قوم را گرد آورد تا آن اساس را بچشم ببینند و ابن عباس به وی توصیه کرد که حفظ قبله را از مردم تحری کند، و وی بدین منظور در پیرامون پایه‌های بنا چوب‌بستی ترتیب داد و از بالای آن پرده‌هایی برای حفظ قبله در آویخت و برای تهیه کردن گچ^۱ و آهک^۲ کسانی به صنعاء یمن گسیل کرد تا از آن ناحیه مواد مزبور را بکعبه آورده اند. و از معدن سنگی که در آغاز از آنجا سنگ استخراج می کرده اند جستجو کرد و هر چه سنگ برای بنا لازم بود از آن فراهم آورد، آنگاه ساختن بنا را بر روی همان پایه‌هایی که در روزگار ابراهیم، ص، بنیان نهاده شده بود آغاز کرد و دیوارهای آنرا باندازه بیست و هفت ذراع بر آورد و چنانکه خود در حدیثش

→ مکه مکرمه را در بندان کرد و این محاصره تا مرگ یزید یعنی تاریخ الاول ۶۴ بکشید، پس از مرگ یزید ممالک اسلامی آنروز بجز مصر و شام خلافت ابن زبیر را پذیرفتند و عبدالملک بن مروان سپاهی بسوی عراق فرستاد و آنگاه حجاج بن یوسف را به حجاز گسیل کرد و او بسال ۷۲ مکه مکرمه را در بندان و بامنجنیق‌هایی که به ابوقبیس نصب کرد خانه خدای را خراب کرد و این محاصره بطول انجامید تا در جمادی الاخرای سال ۷۳ عبدالله کشته شد. رجوع به لغت نامه دهخدا شود.

۱- از «ینی» ۲- از «پ» درینی و (۱) فضا است.

روایت کرد برای آن دو در متصل بزمین قرار داد.

و کف خانه و روپوش دیوارها را از سنگ مرمر پوشانید و دستور داد کلیدهای زرین برای درها بسازند و هم روی درها را از زر پوشانید.

سپس در روز گار عبدالملك، حجاج برای پیکار با وی عازم شد و مکه را محاصره کرد و با منجنیق آنقدر سنگ بسوی مسجد پرتاب کرد که دیوارهای آن درهم شکست و پس از آنکه بر ابن الزبیر چیره شد با عبدالملك در باره اینکه این - الزبیر کعبه را تعمیر کرده و بعضی قسمتها بر ساختمان نخستین افزوده است گفتگو کرد. عبدالملك فرمان داد آنرا خراب کند و باردیگر کعبه را بر همان شیوه و اساسی که در روز گار قریش بوده است بنیان نهد چنانکه بنای کنونی کعبه همان است که وی ساخته است، و گویند عبدالملك هنگامیکه بصحت روایتی که ابن الزبیر از عایشه نقل کرده پی برده است از این عمل خود پشیمان شده و گفته است: کاش من آنچه را که ابوخیب^۱ در امر بنای کعبه متحمل شده تحمل می کردم و همان شیوه او را پیش می گرفتم. از اینرو حجاج شش ذراع و یکوچوب جایگاه حجر را خراب کرد و آنرا بر اساس قریش بنیان نهاد و در غربی و هم زیر آستانه در شرقی را که امروز دیده میشود مسدود کرد و سایر قسمتهای ساختمان را همچنان که بود فرو گذاشت و هیچگونه تغییری در آن نداد و بنا بر این تمامی بنایی که امروز وجود دارد همان بنای ابن الزبیر است و میان دیوار بنای ابن الزبیر و دیوار بنای حجاج اتصال آشکار است که بچشم دیده می شود و معلوم است که دو بنا را بهم پیوند کرده اند و یکی از دیگری باندازه يك انگشت جداست و همانند شکافی است که آنرا پر کرده باشند.

و در اینجا اشکال بزرگی روی میدهد زیرا آنچه گفته شد (در چگونگی

۱- در تمام چلیها بجای « ابوخیب » (بضم خ - فتح ب) که کنیه عبدالله بن زبیر است « ابوخیب » چاپ شده است. رجوع به لغتنامه دهخدا ذیل ابوخیب شود.

بنای ابن‌زبیر و حجاج) منافی گفتار فقیهان در امر طواف کنندگان است، چه بر حسب نظر آنان طواف کنندگان باید از خم شدن بر شادروانی که از پایین روی پایه دیوارها دور میزند احتراز کنند تا در نتیجه طواف ایشان در داخل خانه کعبه انجام نیابد، چه قسمتی از دیوار که همان جایگاه شادروان است بر روی پایه اصلی بنا نشده است. همچنین فقیهان درباره بوسیدن حجرالاسود گفته‌اند که طواف کننده ناچار است به بوسیدن رجوع کند تا راست ایستاده است تا مبادا قسمتی از طواف او در داخل خانه کعبه انجام یابد. و در این صورت اگر کلیه دیوارها را ابن‌الزبیر بنا کرده و بر اساس بنای ابراهیم است، چگونه این کیفیتی که فقیهان گفته‌اند روی میدهد. و برای رهایی از این اشکال ناچار باید یکی از این دو نظر را بپذیریم: نخست آنکه بگوئیم حجاج کلیه بنا را خراب کرده و آنرا از نو بنیان نهاده است و این نظر را گروهی نقل کرده‌اند، ولی مشاهده و عیان خلاف این را ثابت میکند، چه اتصال میان دو بنا و جدایی یکی از دو دیوار در قسمت بالای آنها از دیگری بچشم نمودار است و از لحاظ صنعت بنایی درست این عقیده را رد میکند.

و یا اینکه بگوئیم ابن‌الزبیر از تمام جهات بنا را بر اساس ابراهیم بنا نکرده بلکه فقط این امر را در قسمت حجر انجام داده است و بنا بر این بنای امروزی با اینکه همان ساختمان ابن‌الزبیر است بر پایه‌های ابراهیم بنیان نهاده نشده است و اینهم بعید است.

و راه فراری از دو نظر مزبور نیست و خدای تعالی داناتر است.

سپس باید دانست که حیاط خانه کعبه یا مسجد سابقاً فضائی برای طواف کنندگان بود و در روزگار پیامبر، ص، و ابوبکر دیواری نداشت لیکن بعدها ازدحام مردم در آن فزونی یافت از اینرو عمر، رض. چند خانه خرید و آنها را خراب کرد و بر فضای مسجد افزود و در پیرامون آنها دیواری کشید که از قامت يك انسان کوتاهتر بود و عثمان و پس از وی ابن‌الزبیر و آنگاه ولید بن عبدالملک نیز هر يك

همین شیوه را برگزیدند و خانه‌هایی بر آن افزودند و ولید بن عبدالملک برای آن ستون‌هایی از سنگ مرمر بنا کرد.

سپس منصور و پسرش مهدی نیز بر فضای آن افزودند و از آن پس افزودن بر آن متوقف شد و بر همین فضایی که در روزگار ما وجود دارد پایدار ماند. و خدا بحدی آن خانه را گرامی داشته و بدان عنایت فرموده است که در اندیشه نمیگنجد و کافی است که بگوییم خداوند آنرا جایگاه نزول وحی و ملائکه و عبادتگاه قرار داده و شعایر حج گزاری و مناسک را در آن واجب کرده است.

و برای حرم کعبه از همه نواحی آن حقوق تعظیم و شایستگی خاصی واجب کرده است که برای جز آن فرض نفرموده است. چنانکه دخول مخالفان دین اسلام بدان حرم ممنوع است و باید کسی که بدرون حرم میرود جامه دوخته ننهد و فقط با روانداز بلندی که [سراسر] بدن را میگیرد^۱ داخل شود و زمین حرم بمنزله جایگاه امن و بستی است که پناه برندگان بدان و جانورانی که در چراگاه آن میچرند از هر گونه دستبرد و گزند مصون‌اند، از اینرو به هیچ خائفی در آن جایگاه نمیتوان تعرض کرد و هیچ حیوانی را نمیتوان شکار نمود و درختان آنرا نمیتوان برای هیزم بکار برد. و حدود حرم که به این مزایا اختصاص دارد عبارت است از: سه میل از راه مدینه تا تنعیم، و از راه عراق هفت میل تا خمیدگی منقطع کوه، و از راه^۲ جعرانه، نیم میل تا شعب، و از راه جده ده میل^۳ تا منقطع عشایر، این است چگونگی و اخبار مر بوط بهمکه و آنرا ام‌القری و کعبه نیز می‌نامند از کلمه «کعب» بعلت بلندی آن وهم آنرا «بکه» گویند اصمعی گوید: زیر مردم با یکدیگر نرمی میکنند، و مجاهد گوید باء بکه را بهمیم بدل کرده‌اند چنانکه لازب را لازم گویند چه مخرج میم و باء بهم نزدیک است، و نخعی^۴ گوید بکه با باء بر خانه کعبه و مکه بامیم بر شهر اطلاق شود

۱- ترجمه ازار است. رجوع به منتهی‌الارب شود. ۲- از راه طائف هفت میل تا بطن نمره (ن. ل).
 ۳- هفت میل (ك) ۴- ابراهیم نخعی، ابو عمران بن یزید بن اسود تابعی فقیه اصلا از مردم یمن بود و در کوفه میزیست، او محضر عایشه را درک کرده و بسال ۹۶ درگذشته است. (لفت نامه دهنخدا).

وزهری گوید بگه به باء بر کلیه مسجد و مکه بهمیم بر حرم اطلاق گردد. و ملتپای گذشته از روزگار جاهلیت مکه را گرامی میداشتند و پادشاهانی مانند کسری (خسرو) و دیگران اموال و گنجینه‌های بسیار بدان میفرستادند و داستان شمشیرها و دو آهوی زرین که عبدالمطلب هنگام کندن چاه زمزم یافته است معروف مییابد. و رسول، ص هنگامیکه مکه را گشود در چاهیکه در خانه کعبه واقع بود هفتاد هزار اوقیه زریافت و این مبلغ از ارمغانهایی بوده است که پادشاهان آنهارا برای خانه کعبه میفرستاده‌اند و قیمت زر مزبور معادل دو میلیون دینار و به وزن دویست قنطار بوده است. و علی بن ابی طالب، ع، به پیغمبر گفت: ای رسول خدا کاش این ثروت را برای مصارف جنگ بکار میردی، ولی پیامبر آنرا دست نزد. و همین پیشنهاد به ابوبکر گفته شده و او نیز بدان دست نبرد. ازرقی گوید و در بخاری حدیثی است که سند آن به ابووائل^۱ میرسد، گوید: نزد شیبه بن عثمان نشستم و گوید وی نزد عمر بن خطاب نشست و گفت قصد آن کرده‌ام که در آن (خانه کعبه) هیچگونه زرد (دینار) و سفید (درهم) بجای نگذارم و همه رامیان مسلمانان قسمت کنم. شیبه گفت: تو چنین کاری نخواهی کرد. گفت: چرا؟ گفت از اینرو که دو یار تو (پیامبر و ابوبکر) چنین کاری نکردند. عمر گفت آنها کسانی بودند که به ایشان اقتدا میشود. و ابوداود و ابن ماجه حدیث مزبور را تخریج کرده‌اند. و این ثروت همچنان بجای ماند تا هنگامیکه فتنه افطس پدید آمد و افطس حسن^۲ بن حسین بن علی بن علی بن زین العابدین بود که چون در سال ۱۹۹ بر مکه غلبه یافت بسوی کعبه شتافت و همه گنجینه‌های آنرا تصرف کرد و گفت این

۱- ابوبکر محمد بن مسلم زهری معروف به ابن شهاب محدث تابعی است وی از ده تن از اصحاب رسول، ص، روایت دارد و در سال ۱۲۴ درگذشته است. (لغتنامه دهخدا).
 ۲- ابووائل شقیق بن سلمه اسدی خزیمی، برخی او را صحابی گفته‌اند و بعضی دیگر گویند تابعی است از مردم کوفه و در درک صحبت عمر و عثمان و علی و معاذ بن عباس و ابن مسعود و ابوهیره و عایشه و غیره کرده است. وفات او بسال ۸۲ یا ۸۹ بوده است (لغتنامه دهخدا).

۳- از (ا) و (ب) در «ینی» حسین بن حسن. و در دسلان حسین بن حسین است و صحیح صورت متن و منظور حسن بن علی اصغر بن علی سجاد بن حسین بن علی بن ابیطالب (ع) است، رجوع به لغتنامه (دهخدا) ذیل حسن افطس شود.

ثروت بچه درد کعبه میخورد که بدون سود در آن ذخیره باشد ما برای تصرف آن شایسته‌ترین که در جنگها از آن استفاده کنیم، و آنگاه مبالغ مزبور را از خزائن کعبه بیرون آورد و تصرف کرد و از آن روزگار اندوخته کعبه از میان رفت.

و اما بیت المقدس (اورشلیم) یا مسجد اقصی در آغاز کار و در روزگار صائبه جایگاه معبد زهره بوده است و در ضمن ارمغانهایی که بدان معبد تقدیم میکرده‌اند روغن زیتون هم بعنوان هدیه بدان جایگاه میبرده و آنها را بر روی صخره‌ای که در آن معبد بوده میریخته‌اند.

سپس معبد مزبور کهنه شد و پس از آنکه بنی اسرائیل آن ناحیه را تصرف کردند صخره مزبور را قبله نماز قرار دادند و آن چنان بود که چون موسی، ع، بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد تا بر حسب وعده‌ای که خدا به اسرائیل پدر ایشان و پدرو وی اسحاق^۱ داده بود بیت المقدس را بتصرف خویش درآورد و چون در سرزمین تیه اقامت کردند خدا به موسی فرمان داد قبه‌ای از چوب اقا قیا بسازد چنانکه اندازه و شکل و هیاکل و تصاویر آن از راه وحی تعیین شده بود و نیز مقرر شده بود که در آن قبه باید تابوت (صندوق عهد) و مائده با بشقابها و مناره‌ای با قندیل‌های آن تهیه کند و مذبحی برای قربانی بسازد و وصف تمام اینها بکاملترین طریقی در تورات آمده است.

موسی قبه را بساخت و تابوت عهد را در آن بگذاشت و در آن تابوت بجای الواح نازل شده با دستورهای ده گانه که شکسته بود الواح مصنوعی قرار دارد و مذبح را نزدیک آن ترتیب داد و خدا به موسی امر کرد که هارون امور قربانی را بر عهده گیرد. و قبه مزبور را در میان خیمه‌های خود در تیه نصب کردند و بسوی آن نماز میخواندند و در مذبح جلو آن قربانی میکردند و متعرض وی در آنجا می‌شدند. و چون بر سرزمین شام تسلط یافتند [قبه را هم به کلکال از بلاد سرزمین

۱- در ینی، و پدران وی اسحاق و یعقوب پیش از وی.

مقدس میان قسمت بنی یامین و بنی افرائیم فرود آوردند و در آن جایگاه چهارده سال باقی ماندند هفت سال در مدت جنگ و هفت سال پس از فتح و هنگام تقسیم بلاد و چون یوشع، ع، در گذشت آنرا بشهر شیلو^۱ نزدیک کلکال نقل کردند و برگرد آن دیوارها بر آوردند و بر این وضع مدت سیصد سال بجای ماند تا آنکه فرزندان فلسطین آنرا از تصرف آنان بیرون آوردند، چنانکه گذشت و برایشان غلبه یافتند ولی بعداً قبه را بآنان رد کردند و پس از مرگ کوهن بزرگ (عالی) آنرا به نوف بردند آنگاه در روزگار طالوت آنرا به کنعون^۲ از بلاد بنی یامین نقل کردند و چون داود، ص، بسطنت رسید قبه و تابوت را به بیت المقدس انتقال داد و بر روی آن چادرهای خاصی تعبیه کرد و آنرا بر روی صخره قرار داد^۳ و داود، ع، تصمیم گرفت مسجدی بر صخره بجای قبه بنیان نهد، ولی این منظور را پایان نرسانید و بفرزندش سلیمان، ع، وصیت کرد و وی در مدت چهار سال از دوران سلطنت خود آنرا بنا کرد و در این هنگام پانصد سال از وفات موسی، ع، میگذشت و ستونهای مسجد را از روی آن بنیان نهاد و بر روی آن گوشه شیشه‌ای قرار داد و درها و دیوارهای آنرا به روپوش زرین بیاراست و هیاکل و تصاویر و (ظروف)^۴ و مناره‌ها و کلیدهای آنرا از زر ساخت و در عقب عمارت قبه ماندی^۵ بنا کرد که تابوت عهد را در آن بسپارند و تابوت را از صهیون شهری که اقامتگاه پدرش داود، ع، بود آوردند [و او هنگام بنا کردن مسجد دستور داده بود آنرا بیاورند و از اینرو در این هنگام حاضر بود]^۶ و تابوت مزبور را اسباط (رؤسای قبیله) و کاهنان انتقال داده بودند تا آنرا در قبه^۷ مانند بگذارند و قبه و ظروف و

۱- Silo در متن چاپ (پ) چنین است، ولی دسلان در حاشیه «کبعون» در متن Gabaon نوشته است. ۲- قسمت داخل گروه در چاپهای مصر و بیروت نیست و بجای مطالب مزبور چنین است: « و چون شام را متصرف شدند این قبه همچنان قبله آنان بود و آنرا در بیت المقدس بر روی صخره قرار دادند». ینی مطابق این متن است. ۳- از (ب) ۴- در چاپهای مصر و بیروت بجای کلمه «مقبوا» «قبر» است و سپس این جمله اضافه شده است: «و آن تابوتی است که الواح در آن قرار دارد». ۵- عبارت داخل گروه از چاپ (پ) نقل شده. ۶- قبر، (ك) و (ا).

مذبح همه آنها را در مسجد آماده کردند و برای هر يك جایگاه خاصی ترتیب دادند و تا هنگامیکه خدا میخواست همچنان پایدار بود تا آنکه پس از هشتصد سال بنا کردن مسجد دوران بخت نصر فرا رسید و او مسجد را ویران ساخت و توراة و عصا (عصای موسی) را بسوخت و مجسمه‌ها و تصاویر را بریخت و سنگهای مسجد را پراکنده ساخت. سپس هنگامیکه پادشاهان ایران بنی اسرائیل را بسرزمین مقدسشان عودت دادند عزیر^۱ یکی از پیامبران بنی اسرائیل بکمک بهمن^۲ پادشاه ایران مسجد را بار دیگر بنا کرد. و این پادشاه کسی است که بنی اسرائیل را از اسارت بخت نصر نجات داد و ایشانرا فرمانروایی بخشید^۳ و پادشاه مزبور در بنیان نهادن مسجد حدودی برای آنان تعیین کرد که پایین حدود سلیمان بن داود، ع، بود و آنها از حدود مزبور تجاوز نکردند.

[و اما ایوانهایی که در زیر مسجد بنا شده و بصورت دو طبقه یکی بر روی دیگری دیده میشود چنانکه ستون طبقه بالای آنها بر روی ضریح طبقه پایین قرار گرفته است بسیاری از مردم گمان میکنند ایوانهای مزبور عبارت از اسطبلهای سلیمان، ع، است در صورتیکه چنین نیست، بلکه منظور از بنیان نهادن آنها پاکی و طهارت بیت المقدس از نجاست موهومی است که خیال میکنند؛ زیرا در شریعت آنان نجاست هر چند در زیر زمین قرار گیرد و میان آن نجاست نهان و روی زمین پراز خاک باشد، ولی میان نجاست پنهان و ظاهر زمین خط مستقیمی پدید آید آنوقت قسمت ظاهر زمین بتوهم نجس میشود؛ و امر متوهم در نزد ایشان مانند امر محقق و مسلم است. از اینرو ایوانهای مزبور را بدین صورت بنا کرده اند که ستون ایوانهای پایین منتهی به ضریحی‌های آنها میشود و خط آنها را قطع میکند و در نتیجه نجاست بقسمت طبقات بالا بوسیله خط مستقیم نمیرسد و خانه از این نجاست موهوم و خیالی

۱- عزیر (بضم ع - فتح ز) وعزرا (بکسر ع) نام يك تن از انبیای بنی اسرائیل است. ۲- گویا مقصود اردشیر است. ۳- از (ا) در حاشیه چاپ (پ) بجای «ولاده» «ولایه» است و گویا توجیهاتی که دسلان کرده و در حاشیه نوشته است، مادر بهمن یا اردشیر یهودی بوده، صحیح تر است.

پاک میشود تا بطور کامل و مطمئن تری خانه مقدس بمرحله طهارت و تقدس برسد^۱.
 آنگاه کشور بنی اسرائیل میان پادشاهان یونان و ایران و روم دست بدست
 میگشت و در این مدت پادشاهی خاندان اسرائیل بمرحله عظمت رسید و [پس از آن]^۲
 خاندان حشمنای^۳ که از کاهنان آن قوم بودند بسلطنت رسیدند و آنگاه فرمانروائی به
 هیرودس^۴ از بستگان ایشان (داماد و شوهر خواهر آنان) و پس از وی بفرزندانش انتقال
 یافت و هیرودس بیت المقدس را بر حدود بنای سلیمان، ع، بنیان نهاد و در زیبایی آن
 دقت فراوان بکار برد، تا آنکه بنای مزبور را در مدت شش سال تکمیل کرد و چون نوبت
 سلطنت روم به طیطش رسید و بر کشور بنی اسرائیل دست یافت بیت المقدس و مسجد
 آنرا خراب کرد و فرمان داد که در جایگاه آن زراعت کنند، پس از چندی رومیان به دین
 مسیح، ع، گرویدند و به تعظیم آن معتقد شدند، آنگاه وضع پادشاهان روم در پیروی
 از دین مسیح دگرگون شد و یکبار بدان میگریویدند و بار دیگر آنرا فرومیگذاشتند
 تا آنکه نوبت پادشاهی به قسطنطین^۵ رسید و مادر وی هیلانه^۶ (هلن) بدین مسیح
 ایمان آورد و به قدس^۷ (اورشلیم) سفر کرد تا چوبی را که بعقیده آنان مسیح را بدان
 بردار آورده اند بدست آورد، و در آنجا کشیشان^۸ به وی خبر دادند که چوبی بر روی
 زمین انداخته شده و بر آن خاک کروبها و کثافات نشسته است. هلن دستور داد چوب
 را از زیر خاک کروبها بیرون آوردند و در جایگاه آن خاک کروبها کلیسای قمامه^۹
 را بنیان نهاد چنانکه گویی کلیسای مزبور بر روی قبروی بعقیده آنان بنا شده است
 و فرمان داد بقیه ساختمان بیت المقدس را (که باقی مانده بود) خراب کنند و هم

۱- قسمت داخل کروه در چایهای مصر و بیروت و ینی نیست و دسلان حدس زده که شاید از
 اضافات ناسخان باشد. ۲- در «ینی» نیست. ۳- Machabées یا Les asmonéens.
 ۴- Hérode - ۵- Constantin - ۶- Hélène در بعضی از نسخ «هلایه» و در برخی
 «هیالانه» است و صحیح «هیالانه» میباشد. ۷- Jérusalem - ۸- این صورت «قساوسه»
 از چایهای مصر و بیروت است در «ینی» کلمه «قماقه» است که در لغت بمعنی «جمعیت مردم است» ،
 ۹- این نام را مسلمانان به کلیسای مزبور داده اند و خود مسیحیان بجای آن «معبد زندگی دوباره»
 میگویند .

خاکروبه‌ها و کثافات را روی صخره بریزند چنانکه جایگاه آن در زیر کثافات مزبور نهان شود تا برحسب گمان ایشان کیفری باشد برای کسانی که نسبت به قبر مسیح بی‌احترامی کرده‌اند. سپس مسیحیان در مقابل قمامه بیت‌لحم را بنا کردند و آن خانه‌ایست که عیسی، ع، در آن متولد شده است. و بیت‌المقدس بر همین وضع باقی بود تا آنکه دوران اسلام پدید آمد و عمر برای فتح بیت‌المقدس بدان جایگاه رفت و دربارۀ صخره سؤال کرد، مردم جایگاه آنرا که خاکروبه‌ها و خاک‌فراوانی روی آنرا فروپوشیده بود نشان دادند. عمر آنرا از زیر خاک‌ها بیرون آورد (و روی آنرا پاک کردند) و بر آن مسجدی بر طریق بدایت بنیاد نهاد و شأن آنرا بزرگ داشت، بنا بر آنچه خدا به تعظیم آن اعلام فرموده و در قرآن (ام‌الکتاب) فضیلت آن از پیش آمده برحسب آنچه ثبت شده است.

سپس ولید بن عبدالملک بر وفق سنن مساجد اسلام آنچه خدا میخواست در استوار کردن مسجد مزبور توجه و عنایت کرد چنانکه همین شیوه را دربارۀ مسجد الحرام و مسجد پیامبر، ص، در مدینه و مسجد دمشق پیش گرفت. و عربها مسجد دمشق را «بلاط الولید»^۱ مینامیدند، وی پادشاه روم راملزم ساخت تا کارگران و مواد لازم برای تعمیر مساجد مزبور بفرستد و آنها را با (کاشی کاری) بیاراید و پادشاه روم دستور ولید را پذیرفت و بر طبق دلخواه وی بنای مساجد یاد کرده تکمیل گردید، آنگاه چون وضع خلافت در اواخر قرن پنجم هجری رو بضعف نهاد و بیت‌المقدس جزو قلمرو عبیدیان (فاطمیان) یا خلفای شیعه قاهره بشمار میرفت و بفرمانروائی آنان اختلال و زبونی راه یافته بود از اینرو فرنگان به بیت‌المقدس لشکر کشیدند و با

۱ - در کتب لغت، ام‌الکتاب را به اصل کتاب یا لوح محفوظ یا سوره فاتحه یا تمام قرآن اطلاق کرده‌اند، در قرآن کریم نیز در سوره ۳ (آل عمران) آیه ۵ بمعنی اصل کتاب (قرآن) و معظم قرآن (هن ام‌الکتاب) و در سوره ۱۳ (رعد) آیه ۳۹ نیز (اصل کتاب) و لوح محفوظ و در سوره ۴۳ (زخرف) آیه ۳ به لوح محفوظ ترجمه و تفسیر شده. رجوع به کشف الاسرار ج ۲ ص ۱۵ و ص ۱۷ و ج ۵ ص ۲۱۰ و ص ۲۱۴ و ج ۹ ص ۴۸ و ص ۵۲ شود. ۲ - «ینی» ، بلاد الولید.

فتح بیت المقدس مالک همه ثغور شام^۱ شدند و بر صخره مقدس آن کلیسایی بنیان نهادند که آنرا گرامی می‌شمردند و به بنای آن افتخار می‌کردند، لیکن همینکه صلاح الدین بن ایوب کردی در کشور مصر و شام استقلال یافت و آثار و بدعت‌های عبیدیان را از میان برد به شام لشکر کشید و با فرنگانی که بر بیت المقدس تسلط داشتند بجهاد پرداخت تا آنکه برایشان غلبه یافت و بیت المقدس و کلیه مرزهای شام را که در تصرف خود داشتند از آنان باز گرفت و این واقعه در حدود سال ۵۸۰ هجری روی داد. صلاح الدین کلیسایی را که مسیحیان بر روی صخره بنا کرده بودند منهدم کرد و صخره را آشکار ساخت و مسجد را به اسلوبی بنیان نهاد که هم اکنون نیز بر همان وضع پایدار است.

و نباید بر تو اشکال معروف در این حدیث صحیح روی دهد: از پیامبر، ص، درباره نخستین خانه‌ای (مسجد) که وضع شده است سؤال شد فرمود مکه، گفتند پس از آن؟ فرمود بیت المقدس، سپس پرسیدند فاصله میان آن دو چقدر است؟ فرمود چهل سال، زیرا مدت میان بنای مکه و بیت المقدس بمقدار زمانی است که میان ابراهیم و سلیمان می‌باشد از اینرو که سلیمان بانی بیت المقدس است و مدت میان او و ابراهیم متجاوز از هزار سال است.

باید دانست که مقصود از وضع در حدیث، بنا کردن خانه نیست، بلکه مراد نخستین خانه‌ایست که برای عبادت تعیین شده است و دور نیست که بیت المقدس برای عبادت پیش از بنای سلیمان در چنین مدتی وضع شده باشد چنانکه گویند صابئه تمثال زهره را بر روی صخره بنا کرده‌اند و شاید گذاشتن تمثال زهره بدان

۱- ثغور در تداول جغرافیای تاریخی بر دو قسمت شام اطلاق می‌شد، ثغور جزیری و ثغور شامی که میان آنها کوه لکام فاصله است ثغور جزیری شامل شهرهای: ملطیه - کمخ - شمشاط - بیره - حصن - منصور - قلمه - روم - حدن حمراء یا محمدیه یا کیتوک و مرعش می‌شد و ثغور شامی عبارت از شهرهای: طرطوس - اذنه - مصیبه - ثغور هارونی - سیس یا سیسه بود کلمه ثغور در این مورد بمعنی قلاع یا قلاع مرزی یا استحکامات مرزی است زیرا جهاد کنندگان حوره در آن دونا حیه لشکریان اسلامی را نگاه می‌داشتند و با رومیان به جهاد می‌پرداختند. رجوع به فهرست نخبه‌الدهر دمشق شود.

سبب بوده است که جایگاه مزبور برای عبادت تعیین گردیده است. چنانکه در روزگار جاهلیت بت‌ها و مجسمه‌ها را در پیرامون و درون خانه کعبه می‌گذاشتند و صابئه که تمثال زهره را بنا کردند در روزگار ابراهیم، ع، بودند. پس دور نیست مدت چهل‌سال میان وضع مکه برای عبادت و وضع بیت المقدس فاصله باشد و هر چند چنانکه معروف است در آنجا بنایی نبوده است و البته نخستین کسی که بیت المقدس را بنیان نهاده سلیمان، ع، است، پس این نکته را باید فهمید، چه حل اشکال مزبور در آن مندرج است.

و اما مدینه منوره که آنرا یثرب هم مینامند، بناکننده آن یثرب بن مهلائیل از عمالقه است و بنام او خوانده شده است، و بنی اسرائیل مدینه را از جمله شهرهایی که در سرزمین حجاز گرفتند متصرف شدند. و آنگاه خاندان قیله^۱ از قبیله غسان با ایشان مجاور شدند و خاندان مزبور بر بنی اسرائیل غلبه یافتند و مدینه و دژهای آنرا از ایشان باز گرفتند سپس پیامبر، ص، فرمان یافت تا بدان شهر مهاجرت کند چه عنایت سابق خدا بدان شهر بود، از اینرو وی با ابوبکر به مدینه مهاجرت کرد و اصحاب نیز از وی پیروی کردند. پیامبر در آن شهر سکونت گزید و مسجد و خانه‌های خویش را بساخت و این بنا در جایگاهی بود که خدا آنرا برای این منظور آماده کرده و از روز ازل بدین تشریف اختصاص داده بود. و خاندان قیله ویرا پناه دادند و به او یاری کردند و بهمین سبب آنرا انصار نامیدند. و دین اسلام از مدینه بمرحله کمال رسید چنانکه بر همه ادیان برتری یافت و پیغمبر بر قوم خود غالب شد و مکه را فتح کرد و بتصرف خود در آورد و انصار گمان کردند که پس از فتح مکه وی آنرا ترك میگوید و بزادگاه خود منتقل میشود از اینرو این پیش آمد مورد توجه آنان واقع شد تا آنکه پیامبر، ص، آنرا مخاطب ساخت و بایشان خبر داد که تادم مرگ مدینه را ترك نخواهد گفت. و هنگامیکه آن حضرت، ص، زندگانی را بدرود گفت قبر

شریفش در آن شهر بود و در فضیلت مدینه احادیث درستی وارد شده است که جای تردید در آنها نیست و میان علما درباره برتری مدینه بر مکه اختلاف روی داده است و مالک رحمه الله چون نص صریح از رافع بن خدیج^۱ بر او ثابت شده است که گوید: پیامبر، ص، گفت: مدینه از مکه بهتر است بدین گرویده است. این حدیث را عبدالوهاب^۲ در (المعونة) با احادیث دیگری که ظاهر آنها بر این منظور دلالت دارد نقل کرده است، ولی ابوحنیفه و شافعی مخالفت کرده اند. و در هر حال مسجد مدینه در مرتبه دوم مسجد الحرام قرار گرفته است و امتها از هرسوی با دل و جان بدان گراییده اند.

از آنچه گفته شد میتوان دریافت که چگونه فضیلت بتدریج در مساجد بزرگ یاد کرده منحصر شده است از اینرو که عنایت خدا از روز نخست به مساجد مزبور مبذول گردیده است و نیز میتوان بیکی از اسرار خدا در جهان هستی پی برد که چگونه امور دین و دنیا را بر ترتیب استواری بتدریج و با گذشت زمان بنیان می نهد.

و اما از مساجد دیگری بجز مساجد سه گانه یاد کرده در روی زمین اطلاعی نداریم جز اینکه میگویند مسجد آدم، ع، در سرندیب از جزایر هند واقع است، ولی درباره آن اخبار قابل اعتمادی بدست نیامده است که بتوان آنرا ثابت کرد. و ملت های باستان بر حسب دیانت هایی که داشته اند دارای مساجدی بوده اند که آنها را گراهی می شمرده اند از آن جمله آتشکده های ایران و معابد مردم یونان و خانه های (مقدس) تازیان در حجاز است که پیامبر، ص، در غزوات خود فرمان داد خانه های مزبور را خراب کنند. و مسعودی برخی از آن خانه ها را در تألیف خود آورده است که ما

۱ - رافع بن خدیج (بضم خ - فتح د) محدثی است که در مدینه متولد شده و یکی از انصار بشمار میرفته و در سال ۷۴ هجری درگذشته است. ۲ - عبدالوهاب، قاضی عبدالوهاب بن علی که معروف به «ابن طاوس» است و در سال ۴۲۲ هجری درگذشته است. و او بجز سید ابن طاوس معروف است.

بر آن نیستیم هیچیک از آنها را نقل کنیم زیرا خانه‌های مزبور نه بر وفق شرع و نه بر طریقی دینی است و کسی بآنها توجهی ندارد و بتاریخ آنها اهمیت نمیدهد و در باره آنها آنچه در تواریخ آمده کافی است و هر که بخواهد بتاریخ آشنا شود بر اوست که بکتاب مزبور رجوع کند و خدا هر که را بخواهد رهبری میفرماید.^۱

فصل هفتم

در اینکه شهرهای کوچک و بزرگ در افریقایه و مغرب اندک است

زیرا سرزمینهای مزبور از هزاران سال پیش از اسلام متعلق به اقوام بربر بوده است. و کلیه اجتماعات و آبادانی‌های نواحی یاد کرده در مرحله بادیه نشینی قرار داشته و حضارت و شهرنشینی در آن مرزوبومها چندان دوام نیافته است تا کیفیت زندگی آنان بمرحله کمال برسد و دولتهایی که از فرنگان و عرب در آن سرزمین فرمانروایی میکرده اند، دوران حکومت آنها چندان ادامه نیافته است که آداب حضارت و شهرنشینی آنان در آن ممالک رسوخ یابد. از اینرو عادات و شئون بادیه نشینی همچنان در میان آنان پایدار مانده است و بآداب مذکور نزدیکتر اند و بدین سبب بناها و ساختمانهای آن نواحی توسعه نیافته است و همچنین صنایع در میان بربرها کمتر متداول است، زیرا بادیه نشینی در زندگی ایشان بیشتر رسوخ دارد و صنایع خود از توابع شهرنشینی و حضارت است و بناها و ساختمانها بسبب صنایع کمال می‌پذیرد و ناچار باید کسانی در آموختن آنها مهارت یابند، و چون بربرها بکسب صنایع نپرداخته اند از اینرو به بنیان نهادن بناها و ساختمانها همت نگماشته اند تا چه رسد باینکه به ساختن شهرها اقدام کنند؛ و گذشته از این بربرها دارای عصیبت‌ها و خاندانها و قبایل میباشند و هیچ گروهی از آنان یافت نمیشود که تهی از عصیبت باشد و داشتن عصیبت و ایل و تبار نیز خود یکی از مظاهری است که ویژه بادیه

۱ - اشاره به: یهدی من یشاء. سوره مدثر، آیه ۳۴.

نشینان است و لازمه شهرنشینی آرامش و سکونت گزیدن است و ساکنان شهر بر نگهبانان و سپاهیان شهر تکیه میکنند تا آنانرا از خطرات مصون دارند و از اینرو می بینیم که بادیه نشینان از سکونت یا اقامت گزیدن در شهرها سر باز می زنند و تنها موجبی که آنان را به سکونت در شهرها و امیدارد توانگری و تجمل خواهی است و چنین گروهی هم بسیار اندک اند. بدین سبب سراسر یا بیشتر عمران و اجتماع افریقیه و مغرب بوضع بادیه نشینی است و مردم آن نواحی چادر نشین اند و دارای چارپایانی از قبیل شتر و گوسفند میباشند و به زاغه هایی در کوهها پناه میبرند. کلیه ویا بیشتر عمران و اجتماع بلاد غیر عرب عبارت از دهکدهها و شهرستانها و روستاهایی در ممالک اندلس و شام و مصر و عراق عجم و امثال اینها بوده است، زیرا اقوام غیر عرب جز در موارد قلیلی خداوندان نسب نیستند که سلسله خاندان خود را حفظ کنند و درصراحت نسب و پیوند آن بر یکدیگر بیالند؛ بلکه این مزیت اغلب به بادیه نشینان اختصاص دارد چه پیوند نسب آنانرا بیکدیگر نزدیکتر میکند و رشته خویشاوندی را استوارتر میسازد و از اینرو عصبیت آنان هم بهمین میزان مستحکمتر میشود و خداوندان اینگونه عصبیت ها شیفته بادیه نشینی میباشند و از اقامت در شهر دوری میجویند، چه شهرنشینی دلاوری آنانرا از میان میبرد و ایشانرا متکی بدیگران میکند. پس باید این حقیقت را دریافت و مسائل را بر آن قیاس کرد.^۱

فصل هشتم

در اینکه بناها و ساختمانها در میان ملت اسلام نسبت
به توانایی آنها و نسبت به دولتهایی که پیش از آنان میزیسته اند
اندک است

و علت آن نظیر مطالبی است که درباره بربرها یاد کردیم، زیرا عرب نیز از

۱ - در چاپهای مصر و بیروت آخر فصل چنین است: « و خدا سبحانه و تعالی دانانتر است و کلمیایی باوست ». و متن با (ینی) و (پ) مطابق است.

اقوام دیگر، بدوی‌تر و دورتر از صنایع است. و نیز بسبب آنکه تازیان نسبت به ممالکی که هنگام اسلام گشودند تا پیش از اسلام بیگانه و نا آشنا بودند، ولی همینکه کشور های مزبور را (پس از اسلام) متصرف شدند دیری نگذشت که رسوم شهرنشینی را بکمال اخذ کردند با اینکه هنگامیکه بناهای دیگران را دیدند خود را از بنیان نهادن ساختمانهای نوینی بی نیاز شمردند.

و نیز دین در آغاز امر مانع از غلو کردن در امر بناها بود و اسراف در این راه را بی آنکه جانب میانه روی مراعات شود، روانمیدانست، چنانکه در کوفه بعثت آنکه در گذشته در ساختمانها، نی بکار برده بودند حریقی روی داد و هنگامیکه از عمر درباره بکار بردن سنگ در بناها کسب اجازه کردند توصیه کرد که سنگ بکار برید، ولی نباید هیچیک از شما بیش از سه اطاق بسازید و در بنیان نهادن بناهای بلند همچشمی و زیاده روی مکنید و سنت را نگاه دارید تا دولت شما حفظ گردد. و به نمایندگانی که نزد او بودند و هم ب مردم سفارش و گوشزد کرد تا هیچ بنیانی را برتر از اندازه بالا نبرند، گفتند اندازه کدام است؟ گفت: آنچه شما را به اسراف نزدیک نکند و از میانه روی بیرون نبرد.

و چون مردم از روزگاری که دین فرمانروایی میکرد دور شدند و باینگونه مقاصد بی پروا گردیدند و طبیعت کشورداری و پادشاهی و تجمل خواهی بر آنان غلبه یافت و عرب از ملت ایران در کارها یاری جست و صنایع و امور بنایی را از آنان اقتباس کرد و آداب و رسوم شهرنشینی و توانگری و تجمل خواهی آنان را به صنایع و ساختمانهای بلند کشانید، آنوقت بناهای استوار برافراشتند و کارگاههای صنعتی ایجاد کردند، ولی این کیفیت هنگامی پدید آمد که با انقراض دولت عرب نزدیک بود و مدت درازی دوام نیافت که بتوانند بناهای فراوان بنیان نهند و شهرها و شهرستانهای گوناگون برپاسازند، ولی ملتهای دیگر بدینسان نبودند چنانکه دوران فرمانروائی ایرانیان هزاران سال بطول انجامید و همچنین قبطیان و نبطیان و

رومیان و هم خود تازیان در دوره های پیشین عباد و ثمود و عمالقه و تبعها مدتهای زیاد فرمانروائی کردند و انواع صنایع در میان آنان رسوخ یافت و از اینرو شماره بناها و معابد ایشان بسیار بود و روزگارهای دراز در جهان بیادگار ماند، و اگر خواننده در این باره بادیده بینا بنگرد گفتههای مرا مطابق واقعیت خواهد یافت، و خدا وارث زمین و کسانی است که بر آنند.

فصل نهم

در اینکه به بناهایی که عرب بنیان نهاده است بجز در موارد قلیلی ویرانی بسرعت راه می یابد

و علت آن چنانکه یاد کردیم حالت بادیه نشینی و دوری آنان از صنایع است و بدین سبب بناها را از بنیان استوار نمیکنند. و خدا داناتر است. برای سست بنیادی بناهای آنان دلیل دیگری نیز وجود دارد که محسوس تر است و آن این است که در بنیان نهادن شهرها چنانکه یاد کردیم کمتر حسن انتخاب بکار میبرند و وضع مکان و پاکیزگی هوا و آب و کشتزارها و چراگاهها را به هیچ و مراعات نمیکنند، چه بنسبت اختلاف نکات مزبور خوبی و بدی شهر از لحاظ عمران طبیعی فرق میکند، در صورتیکه عرب از اینگونه دقایق بکلی برکنار است؛ بلکه آنها تنها چراگاههای شتران خویش را در نظر میگیرند و به هیچ رو بپاکی یا ناپاکی آب یا کمی و فزونی آن اعتنایی ندارند و از حاصلخیزی کشتزارها و مراعات و وضع هوا جستجو نمیکنند زیرا آنها همواره در حال کوچ کردن از اینسوی بدان سوی هستند و حبوب و غلات را از شهرهای دور نقل میکنند.

و اما درباره وزش بادهای، دشتها وزشگاههای مختلف و گوناگون دارد و کوچ کردن از اینسوی بدانسوی ضامن استفاده از وزشگاههای خوش است، زیرا بادهای ناپاک و بدبو بسبب سکونت گزیدن و دریکجا ماندن و فزونی زباله و کثافات پدید

میآید. و بین تازیان هنگامیکه کوفه و بصره و قیروان را بنیان نهادند چگونه در طرز بنای آنها از همه چیز بجز چراگاه شترانشان غفلت کردند و تنها نزدیکی به دشت و راههای کوچ کردن را در نظر گرفتند. از اینرو اما کنمزبور از لحاظ وضع طبیعی به هیچ رومناسب شهر نبود و چنانکه یاد کردیم ماده‌ای که در حفظ اجتماع و عمران، بدان نیازاست در پیرامون آنها یافت نمیشد، تا پس از فرمانروایی آنان به عمران شهرهای مزبور یاری کند، چنانکه جایگاه‌هایی که برای بنیان گذاردن آن شهرها برگزیده بودند برای سکونت گزیدن طبیعی نبود و در میان جمعیتها و طوایف گوناگون قرار نداشت، تا مردم آنها را آباد کنند و بر جمعیت آنها بیفزایند. از اینرو در نخستین وهله‌ای که رشته فرمانروایی آنان از هم گسیخت و عصبیت آنان که بمنزله حصار برای آنها شهرها بود از میان رفت شهرهای مزبور هم بیدرتنگ رو به ویرانی و انحلال نهاد، چنانکه گویی در جهان وجود نداشته است. و خدا کار می‌راند و مراد برمی‌آرد که باز شکننده‌ای نیست و پس آورد سازحکم اورا.^۱

فصل دهم

در مبادی ویرانی شهرها

باید دانست هنگامیکه نخست شهرها را بنیان می‌نهند دارای خانه‌ها و مساکن اند کیست و ابزار (مصالح) و لوازم بنایی از قبیل سنگ و آهک و دیگر وسایلی که مایه برافراشتن دیوارها از لحاظ بلندی و زیبایی است، مانند سنگهای تراشیده و صاف و مرمر و کاشی و شبه و صدف و شیشه در آن کمیاب است و از اینرو بنا - های آن در چنین وضعی شبیه به مساکن بادیه نشینان و ابزار (مصالح) آن تباہ و فاسد است.

۱ - والله یحکم لایمقلحکم . سورة ۱۳ (رعد) آیه ۴۱ ترجمه آیه از کشف الاسرار ج ۰ (ص ۲۱۰) است.

ولی هنگامیکه عمران و اجتماع شهر توسعه یابد و بر جمعیت آن افزوده شود ابزار و وسایل آن هم بسبب کارهای فراوان و بسیاری صنعتگران فزونی می یابد تا بمرحله نهای و کمال خود میرسد، چنانکه در این باره گفتگو کردیم. از اینرو همینکه عمران آن انحطاط یابد و از ساکنان آن کاسته شود، ساختمانهای آنهام تقلیل می یابد و فاقد بناهای زیبا و بلند و استوار میشود و سپس بسبب کمی جمعیت کار و کوشش هم در آن نقصان می پذیرد و در نتیجه، جلب ابزار و مصالح مانند سنگ و مرمر و غیره بدان شهر اندک میشود و رفته رفته مردم بکلی فاقد اینگونه لوازم میگردند و برای بناها و ساختمانهای خود از همان مواد و مصالحی که در بناهای کهنه بکار رفته استفاده میکنند و آنها را از کار گاهی به کار دیگر نقل میکنند زیرا بیشتر کار گاهها و کاخها و خانهها بسبب کمی عمران، خالی از سکنه میباشند و شهر آن رونق و آبادی نخستین خود را بکلی از دست میدهد، سپس پیوسته این مصالح و ابزار بنایی کاخ بکاخ و خانه بخانه ببادست بکار گذاشته می شود (نه با وسایل ماشینی یا چرخ) تا آنکه قسمت عمده آنها را بکلی از دست میدهند و دیری نمیگذرد که در ساختن ابنیه بهمان وضع بادیه نشینی باز میگردند و بجای سنگ، خشت در بناها بکار میروند و سبک زیبایی و ظرافت را بکلی از دست می دهند و سرانجام ابنیه شهر مانند خانههای دهکدهها و قصبات و روستاها میشود و آثار بادیه نشینی در آن نمودار می گردد؛ و آنگاه همچنان رو بنقصان و خرابی میرود تا بآخرین مرحله ویرانی می رسد، اگر برای آن مقدر شده باشد. دستور خدای تعالی است در میان بند گانش.

فصل یازدهم

در اینکه برتری که شهرهای کوچک و بزرگ در رفاه مردم و رواج بازارها بر یکدیگر دارند وابسته به کمی یا بسیاری عمران و اجتماع شهرهاست

و علت آن این است که ثابت و دانسته شده است یکفرد بشر بتنهایی بکار نیازمندیهای خود در امر معاش نمی‌پردازد، بلکه افرادیک اجتماع بایکدیگر همدستی و تعاون میکنند تا بتوانند وسایل معاش خود را فراهم سازند و موادی که در پرتو همکاری و تعاون گروهی از مردم بدست می‌آید برای جماعتی چند برابر آن عده کافی خواهد بود و ضروریات آنها را برطرف خواهد کرد. چنانکه در مثل یکفرد بتنهایی مقدار خوراک خود را از گندم فراهم نمی‌سازد، ولی هرگاه برای بدست آوردن آن، شش یا ده تن همکاری کنند. یعنی آهنگر و درودگر برای ساختن ابزار و گاودار برای شخم و دروگر برای درویدن خوشه‌ها و تنی چند برای کارها و ضروریات دیگر کشاورزی همدست شوند، خواه این کارها را میان خود تقسیم کنند و یا بطور جمعی آنها را انجام دهند و با این کار خود مقداری مواد غذایی تولید کنند، آنوقت این مواد غذایی برای گروههایی چندین برابر آنان کافی خواهد بود. بنا بر این کارکرد انسانی پس از اجتماع و همدستی زاید بر ضروریات و نیازمندیهای آن کارگران خواهد بود.

و هرگاه کلیهٔ کارهای ساکنان یک شهر یا قصبه بر مقدار ضروریات و نیازمندیهای آنان تقسیم شود میزان کمتری از آن کارها هم در برابر نیازمندیهای ایشان کفایت خواهد کرد و کارهای ایشان یکسره نسبت به ضروریات نیازمندیهای آنان فزونی نخواهد بود و آنوقت مازاد این کارها صرف عادات و کیفیات تجمل-خواهی و وسایل رفاه و توانگری خواهد شد و نیازمندیهای مردم شهرهای دیگر را هم

برطرف خواهند کرد و دیگران آنها را درمقابل اجناس دیگریا بهای آنها خواهند گرفت و از اینراه بمرحلهٔ توانگری خواهند رسید و ما در فصل پنجم در باب پیشه و روزی ثابت کردیم که درآمد و دارایی عبارت از ارزش کارهای انسانی است و از اینرو هرگاه کارهای انسانی فزونی یابد بر ارزش آنها هم در میان آنان افزوده میشود و در نتیجه خواهی نخواهی دارایی و درآمد آنان فزونی می‌یابد و این امر موجب رفاه و توانگری آنان میشود و بدان منتهی میگردد که بتجمل - پرستی و عادات و نیازمندیهای آن روی آورند و در زیبایی و ظرافت مساکن و پوشیدنیهای خود بکوشند و ظروف و اثاث عالی و نیکو فراهم آورند و خدم و حشم و مرکوبهای بهتر آماده سازند و اینها همه کارهایی است که به ارزش‌هایشان طلب می‌شوند و برای ساختن آنها هنرمندان زبردستی بر می‌گزینند و آن گروه بتپیه کردن آنها همت میگمارند و در نتیجه بازار کارها و صنایع رواج مییابد و دخل و خرج مردم شهرافزونتر میشود و پیشه‌وران و هنرمندانی که این کارها را پیشهٔ خود میکنند از راه کارهای خود ثروت بدست می‌آورند و هنگامیکه عمران و اجتماع ترقی کند بهمان نسبت بار دیگر کارافزونی می‌یابد و سپس تجمل خواهی و آسایش - طلبی بدنبال بدست آورده‌ها توسعه می‌پذیرد و عادات و رسوم و نیازمندیهای آن افزون میگردد و برای بدست آوردن آنها صنایع نوینی ابداع میشود و آنگاه ارزش آنها بالا می‌رود و بهمین سبب دارایی و محصول در شهر برای بار دوم دوبرابر میشود و بازار کارها بیش از بار نخستین رواج می‌یابد و همچنین در بار دوم و سوم کار رونق میگیرد زیرا کلیهٔ آن کارهای زاید بامور تجملی و توانگری اختصاص می‌یابد، برعکس کارهای اصلی که تنها بامور معاش تعلق میگیرد.

پس^۱ هرگاه شهری بسبب یکنوع اجتماع و عمران برتری یابد، این برتری در نتیجهٔ فزونی بدست آورده‌ها و وسایل رفاه و بعلت عادات و رسوم تجملی خواهد

۱ - عبارت در بیشتر نسخه‌های دسترس مامفوش است .

بود که در شهر دیگر یافت نمیشود و هر چه عمران آن از شهرهای دیگر بیشتر و وافرتر باشد وضع زندگی مردم آن نیز بهمان نسبت در توانگری و تجمل-خواهی از وضع زندگی مردم شهری که از آن فروتراست کاملتر و مرفه‌تر خواهد بود و این تناسب بريك شیوه در تمام اصناف نمودار خواهد گردید، چنانکه زندگانی قاضی و بازرگان و صنعتگر و بازاری و امیر و شرطی (پاسبان) این شهر با زندگانی همان اصناف در شهر عقب مانده تفاوت خواهد داشت و این حقیقت را میتوان در مغرب ملاحظه کرد و در مثل وضع فاس را با دیگر شهرهای آن ناحیه، مانند بجایه و تلمسان و سبتة سنجید، آنوقت می‌بینیم میان آنها خواه از جهات کلی و خواه در جزئیات تفاوت بسیاری وجود دارد چنانکه زندگانی يك قاضی در فاس مرفه‌تر از زندگانی يك قاضی در تلمسان است و همچنین هر صنفی را در دو شهر مزبور با یکدیگر مقایسه کنیم می‌بینیم که وضع زندگانی آنان در فاس بهتر از زندگانی همان صنف در تلمسان است و نیز وضع تلمسان با وهران و الجزایر و وضع وهران و الجزایر با شهرهای فروتر از آنها بر همین شیوه است تا بدهکده‌های کوهستانی میرسیم که کارهایشان تنها منحصر به تهیه ضروریات معاش آنان می‌باشد یا از فراهم آوردن آنها قاصراند.

و علت آن تفاوت و اختلاف کارها در شهرهای مزبور میباشد چنانکه گوئی همه آنها بازارهایی مخصوص کارهاست و خرج در هر بازاری بنسبت خود آن است چنانکه دخل يك قاضی در فاس و هم در تلمسان برابر خرج اوست، ولی در هر جادد آمد و هزینه بیشتر باشد وضع معاش اهالی آن عظیم‌تر و وسیع‌تر خواهد بود و درآمد و هزینه در فاس بعلت رواج بازار کارها در آن بیش از دیگر شهرهاست چه احوال تجمل‌خواهی و ثروت در آن شهر انبوه‌تر و فزونتر است و بنا بر این وضع معاش اهالی آن هم فراوانتر و بیشتر است. آنگاه وضع زندگی اهالی وهران و قسطنطنیه و الجزایر و بیسکره نیز بر همین منوال است تا چنانکه یاد کردیم بشهرهایی

میرسیم که کارشان برای فراهم آوردن ضروریات زندگی آنان وافی نیست و چنین نقاطی را نمیتوان در شمار شهر آورد، چه آنها از قبیل قریه‌ها و دهکده‌های کوهستانی محسوب میشوند و بهمین سبب مردم اینگونه شهرهای کوچک ضعیف احوال اند و تا حدی دچار فقر و بینوایی هستند زیرا کارهایشان در برابر ضروریات زندگی آنان وافی نیست و مال و ثروتی که برای ثمره دادن بکار می‌اندازند فزونی نمی‌یابد و از اینرو دارایی آنان رشد و توسعه نمی‌یابد و بجز در موارد نادری بینوا و نیازمند میباشند. و این حقیقت را میتوان حتی در وضع زندگی گدایان و بینوایان آنان مورد تأمل و اندیشه قرارداد، زیرا گدایان فاس از گدایان تلمسان یا وهران مرفه تر اند و من در فاس دیدم که گدایان در روزهای قربانی بهای گوشت قربانی را میخواستند و بسیاری از لوازم تجملی و وسایل توانگران مانند گوشت و روغن و ابزار پخت و پز و پوشیدنیها و اثاث زندگی چون غربال و ظروف را در خواست میکردند و اگر گدایی در تلمسان یا وهران چنین وسایلی را از مردم بخواهد منکر شمرده میشود و او را مورد سرزنش قرار میدهند. و در این روزگار در باره آداب و رسوم توانگری و وسایل ناز و نعمت مردم قاهره و مصر اخباری بمامیرسد که بسیار شگفت آوراست، چنانکه بسیاری از بینوایان مغرب بهمین سبب مشتاق منتقل شدن به مصر می‌شوند، چه میشوند که وضع رفاه و آسایش مردم در آن کشور از دیگر نواحی بهتر است. و عامه معتقدند علت آن این است که در آن سر زمین ثروت سرشاری وجود دارد و گنجینه‌های فراوانی در دسترس مردم آن کشور است و اهالی آن کشور بیش از مردم کلیه شهرها صدقه و ایثار میکنند در صورتیکه حقیقت امر چنین نیست بلکه علت و فور نعمت و ثروت در آن سرزمین چنانکه می‌دانیم اینست که مصر و قاهره از لحاظ عمران نسبت به این شهرهایی

۱ - مردم آن سر زمین نسبت بیکدیگر ایثار فراوان میکنند یا گنجینه‌های بسیاری در دسترس آنان قرار دارد، (اضافه چاپهای مصر و بیروت).

که در دسترس ماست برتری دارند و بدین سبب وسایل رفاه و آسایش در آن کشور توسعه یافته است.

و اما وضع درآمد و هزینه در همه شهرها یکسان است و هر وقت درآمد فزونی یا بد هزینه هم بهمان نسبت افزون میشود و بالعکس. و هنگامی که سطح درآمد و هزینه ترقی کند وضع زندگی مردم هم بهبود می یابد و شهر رو توسعه میرود. هر چه در باره اینگونه مسائل میشنوی منکر مشو و آنها را بفزونی عمران و آنچه از آن پدید می آید برگردان و بسنج همچون: محصولها و دارایی هایی که بسبب آنها بخشش و ایثار برای جویندگان آن آسان میشود. اینگونه نتایج عمران در بهبود زندگی مردم و توسعه شهرها تأثیرات شگرف دارد.

و نظیر این وضع را میتوان از حیوانات (غیر اهلی) در خانه های يك شهر دریافت که چگونه از لحاظ دور شدن از يك خانه یا نزدیک شدن بخانه دیگری متفاوتند زیرا در حیاط و پیرامون خانه های توانگران و خداوندان نعمت که سفره های رنگارنگ دارند بعلت ریختن دانه ها و پس مانده های سفره انواع جانوران از قبیل دسته های مورچه و دیگر حشرات گرد می آیند [و در زیر زمین آنها موشهای فراوان خانه میکنند و گربه ها بدانها پناه میبرند] و بفرز آنها دسته های پرندگان پرواز میکنند تا آنکه از دانه ها و خرده فضولات آنها بهره مند شوند و خود را از گرسنگی و تشنگی برهانند؛ ولی در پیرامون خانه های بینوایان و فقیران که از لحاظ روزی در مضیقه هستند هیچ جانوری گرد نمی آید و در فضای آنها هیچگونه پرنده ای پرواز نمیکند و بزوایای مساکن ایشان نه موش و نه گربه ای پناه می آورد چنانکه شاعر گوید:

پرندگان بجایی فرود می آیند که در آنجا دانه ریخته باشد، آنها بخانه های

۱ - قسمت داخل کروسه در چاپهای مصر و بیروت نیست.

بخشندگان می‌آیند.^۱

پس در اسرار خدای تعالی بیندیش و گروه‌های مردم را با دسته‌های جانوران و خرده‌ریزه‌های سفره‌ها را با ما زاد روزی و ثروت مقایسه کن که چگونه بخشش آن بر کسانیکه قصد بذل و جود داشته باشند آسان میشود، زیرا اغلب بی‌نیاز هستند و از آنچه بدیگران می‌بخشند در دسترس آنان بحد و فور یافت میشود، و باید دانست که وسعت و رفاه احوال و فزونی ناز و نعمت در اجتماع بفرآوانی آنها وابستگی دارد و خدا از جهانیان بی‌نیاز است.^۲

فصل دوازدهم

در بارهٔ ارزشهای (ارزاق و کالاهای) شهرها

باید دانست که کالاها و مواد کلیهٔ بازارها عبارت از نیازمندیهای مردم است و این مواد بر دو گونه است: برخی ضرور و لازم اند مانند مواد غذایی گندم و جو و نظایر آنها چون باقلا و نخود و دانهٔ خلر و دیگر حبوب. و همچون چاشنی‌های اغذیه مانند پیاز و سیر و غیره و برخی در مرحلهٔ تقنی و کمالی میباشند مانند: خورشها و میوه‌ها و انواع پوشیدنیها و اثاث و ابزار خانه و مرکوبها و دیگر اقسام ساختمانها و بناها.

و هرگاه شهر توسعه یابد و ساکنان آن افزون شود بهای مواد ضروری از قبیل اغذیه و نظایر آنها ارزان میشود و بهای اشیای تقنی و کمالی چون خورشها و میوه‌ها و غیره روبگرانی میگذارد. و هرگاه جمعیت شهری تقلیل یابد و اجتماع و عمران آن ضعیف گردد قضیه بر عکس خواهد بود. و علت آن این است که چون

۱ - مضمون شعر سعدی است که گوید:

مرغ جایی رود که چینه بود نه بجایی رود که چی نبود

۲ - والله غنی عن العالمین. سورة آل عمران، آیه ۹۲. و در چاپهای مصر و بیروت پایان فصل چنین است: «و خدا سبحانه و تعالی دانایتر است و آواز جهانیان بی‌نیاز است». صورت متن از (ب) و (ینی) است.

حبوب از مواد غذایی ضروری است برای تولید آنها کوشش فراوان میشود، زیرا هیچ فردی از فراهم آوردن مواد خوراکی ماهیانه یا سالانه خود و خانواده‌اش غفلت نمیکند و از اینرو عموم یا بیشتر مردم در آن شهر یا در نواحی نزدیک آن برای تولید و بدست آوردن آنها بتلاش میپردازند و ناچار هستند اینگونه نیازمندیهای خود را فراهم سازند و چون همه مردم برای بدست آوردن مواد غذایی خود میکوشند در نتیجه مقدار بسیاری از مواد خوراکی نسبت به میزان نیازمندی خاندانهای آنها زیاد میآید که نیاز بسیاری از مردم آن شهر را بر طرف میکند و از اینرو بی‌شک مواد خوراکی بیش از نیاز مردم آن شهر فراهم میآید و اغلب بهای آنها تنزل میکند مگر آنکه در بعضی از سالها زراعت آنها دچار آسیبهای آسمانی بشود. و اگر بعلت بیم از اینگونه آفت زدگی‌ها مواد غذایی را احتکار نمیکردند در نتیجه فراوانی آنها که در پرتو توسعه عمران و اجتماع حاصل میشود، بیگمان آنها را مفت و رایگان در دسترس مردم قرار میدادند.

ولی دیگر لوازم زندگی مانند خورشها و میوه‌ها و نظایر آنها چندان مورد نیاز عامه اهالی شهر نیست و مردم شهر یکسره در راه بدست آوردن آنها تلاش نمیکند، بلکه اکثریت مردم هم بدانها توجهی ندارند، گذشته از این، هنگامیکه یک شهر از لحاظ عمران توسعه پذیرد و عادات و رسوم تجملی و ثروتمندی در آن بیش از حد رواج یابد آنوقت اینگونه لوازم تفننی طالبان فراوانی خواهد داشت و آنها را طبقات مختلف بنسبت رفاه و آسایش زندگی خود بسیار بکار خواهند برد و در نتیجه مقدار موجود اینگونه لوازم در برابر حوائج طالبان آنها بیش از حد اندک خواهد بود و خریداران آنها بطور روز افزون افزایش خواهد یافت در صورتیکه لوازم تفننی بر همان میزان نخست کمیاب باقی خواهد بود و از اینرو جویندگان برای بدست آوردن آنها ازدحام میکنند و توانگران و آسایش طلبان بهای آنها را بیش از اندازه گران میپردازند، زیرا بیش از دیگران بدانها نیازمندند

و بدین سبب اینگونه لوازم چنانکه می بینی گران میشود .
و اما درباره گران‌ی صنایع و مزد سازندگان آنها در شهرهای پرجمعیت سه علت وجود دارد :

۱- فزونی نیاز بآنها بسبب آنکه شهر در نتیجه و فور عمران بمرحله توانگری و تجمل خواهی میرسد .

۲- عزیز شمردن پیشه وران و صنعتگران کارخویش را و خوارنساختن خود بعلت سهولت معاش در شهر و ارزانی و فراوانی ارزاق.^۱

۳- فزونی توانگران و تجمل‌دوستان و نیاز فراوان آنان به اینکه دیگران را بخدمت خود گمارند و از مهارت صنعتگران در کارهای خود استفاده کنند و از اینرو رقابت و هم‌چشمی باینکه فلان صنعتگر را بخود اختصاص دهند موجب میشود که به پیشه‌وران و صنعتگران مزدهای گزاف و بیش از ارزش حقیقی کار آنها پردازند و در نتیجه کارگران و هنرمندان و پیشه‌وران ارجمند میشوند و کارهای آنان گران می‌شود و در نتیجه این امر مخارج مردم شهر بیش از پیش افزایش می‌یابد.

ولی در شهرهای کوچک و کم جمعیت مواد غذایی مردم اندک است ، زیرا از یک سو کار و تولید در اینگونه نواحی کمتر میباشد و از سوی دیگر بسبب کوچکی شهر می‌توانند مواد غذایی کمیاب شود ، از اینرو آنچه بدست می‌آورند آنها را در نزد خود نگه میدارند و احتکار میکنند و در نتیجه مواد مزبور در میان آنان کمیاب میشود و بهای آنها برای خریدار بالا میرود.

و اما مرافقی^۲ که دارند، آنها هم بی‌استفاده می‌ماند و بعلت کمی جمعیت و تنگی معیشت مردم بی‌خریدار می‌شود و بازار آنها رواج نمی‌یابد و ارزش آنها ارزان میشود. و گاهی بهای باج و خراجی را که بنام سلطان در بازارها و دروازه‌های شهر بر ارزاق عمومی وضع میکند و هم منافی را که گرد آورندگان خراج

۱- نسخ دارای اختلاف است برخی اغترار و برخی اعتزاز است. ۲- هر آنچه از آن نفع برند.

برای خودشان از فروشندگان میگیرند نیز بر قیمت مواد غذایی میافزایند و آنرا روی جنس میکشند و بهمین سبب قیمت‌های مواد غذایی در شهرها گرانتر از نواحی بادیه‌نشینان است، زیرا باج و خراج و دیگر تکالیفی که مأموران بر مردم تحمیل می‌کنند در میان آنان اندک است یا بکلی وجود ندارد، ولی در شهرها بویژه در آخرین مراحل دولتها اینگونه مالیاتها بطور روز افزون افزایش می‌یابد.

و گاهی هم قیمت مخارج و زحماتیرا که از راه کشاورزی در تولید مواد غذایی متحمل میشوند نیز بر بهای آن مواد میافزایند و پیوسته این قسمت را در ارزش اجناس حفظ میکنند، چنانکه در این روزگار در اندلس این وضع روی داده است. زیرا چون مسیحیان، مسلمانان را از اراضی حاصلخیز اندلس رانده و آنان ناچار به کناره دریا و بلاد و نواحی ناسازگار آن پناه برده‌اند که در آنجا گیاه و زراعت بخوبی بدست نمی‌آید و زمین‌های حاصلخیز و شهرهای پاکیزه^۱ خوش آب و هوا را مسیحیان از تصرف آنان خارج ساخته‌اند از اینرو مجبور شده‌اند (برای کشاورزی) کشتزارها و گاوهای مخصوص زراعت را بعنوان اجاره و کرایه بدست آورند و با ممارست در اصلاح گیاهها و حاصلخیز کردن زمینها سعی بلیغ مبذول دارند و در این راه با رنج فراوان باید بکارهای پر ارزش و تهیه کردن کود و دیگر تدابیر دست زنند و از اینرو در راه کشاورزی باید مخارج خطیری پردازند، این است که مخارج مزبور را در بهای محصولات در نظر میگیرند و بهمین سبب از زمانیکه مسیحیان، مسلمانان اندلس را مجبور کرده‌اند که باین ناحیه مهاجرت کنند و سرزمین مزبور با سواحل آن به مسلمانان اختصاص یافته است، کشور اندلس بگرانی ارزاق مشهور شده است. و وقتی مردم میشوند سرزمین آنان گرفتار گرانی بهای ارزاق است گمان میکنند که علت آن کمی مواد غذایی و حبوب در آن ناحیه است. در صورتیکه حقیقت امر چنین نیست، و مردم اندلس چنانکه میدانیم نسبت به

۱ - اشاره به آیه، والبلد الطیب س ۷ (اعراف) آیه، ۵۶

مردم آن ناحیه کشاورزتر و در این امر از دیگران بصیرترند و کمتر فردی از سلطان گرفته تا بازاری در این کشور یافت میشود که دارای کشتزار یا زمین مزروعی کوچکی برای کشاورزی نباشد، مگر گروه اندکی از صنعتگران و پیشه‌وران یا غریبانی که از شهر دیگر در شهری سکونت میگزینند از قبیل غازیان مجاهد که صاحب املاک مزروعی نیستند، بهمین سبب سلطان بجای مستمری نقدی اینگونه غازیان را بهجیره یا حقوق جنسی^۱ اختصاص میدهد، یعنی مواد غذایی و علوفه آنها را به مزارع حواله میدهد. بنابراین تنها موجب گرانی حبوب در میان آنان همان است که یاد کردیم؛ و چون برعکس بر برها در سرزمینهای حاصلخیز و آبادانی بسر میبرند همه آن سختیها و بارهای سنگین از آنان دور شده است باضافه اینکه فلاح و افزون و عمومی است و همین امر موجب ارزانی مواد غذایی در کشور آنان میباشد. و خدا تقدیر کننده شب و روز است.^۲

فصل سیزدهم

در اینکه مردم بادیه نشین نمیتوانند در شهرهای پر جمعیت سکونت گزینند

و سبب آن این است که چنانکه در فصول پیش یاد کردیم در شهرهای پر جمعیت، ثروت و وسایل ناز و نعمت آن فزونی می یابد و باینگونه نیازمندیها خود می گیرند و در نتیجه وسایل ناز و نعمت تبدیل به ضروریات می شود و با همه اینها کلیه کارها در اینگونه شهرها با ارزش میگردد و بسبب ازدحام، اغراض ناشی از ناز و نعمت مرافق (منافع) گران می گردد، زیرا از یک سو وسایل تجملی و ثروت رو با زیاد می رود و از سوی دیگر چون مالیاتهای سلطانی را که بر بازارها و کالاها وضع می شود در بهای کالاها و اجناس ملحوظ میدارند، خواهی نخواهی هم وسایل تفنی و

۱- ترجمه کلمه «عولة» است که از اصطلاحات خاص اندلس بوده است و خود مؤلف آنرا تفسیر کرده است. ۲- در چاپهای مصر و بیروت این عبارت هم اضافه شده است، «واو یکانه قهار است، پروردگاری جز او نیست». متن از «ب» و «ینی» است.

هم مواد غذایی و نتایج اعمال انسانی بی اندازه گران میشود و در نتیجه مخارج ساکنان شهر بیش از حد و بنسبت عمران و آبادانی آن افزایش می یابد و مخارج يك فرد نیز بهمان نسبت رقم بزرگی را تشکیل میدهد و در چنین شرایطی برای هزینه ضروریات و دیگر لوازم زندگی خود و خانواده اش بثروت بسیاری نیازمند میشود و يك فرد بادیه نشین که درآمد اندکی دارد و در شهری کوچک ساکن است که بازار کارهای آن برای بدست آوردن ثروت کاسد می باشد، نمی تواند پیشه ای برای کسب مال و اندوخته برای خود فراهم آورد، بهمین علت سکونت وی در شهر بزرگ دشوار خواهد بود زیرا در اینگونه شهرها وسائل تفنی فراوان متداول است و با اینوصف فراهم آوردن ضروریات زندگی دشوار است، در صورتیکه همان بادیه نشین در حالت صحراگردی بکمترین اعمال نیازمندیهای خود را فراهم میسازد، چه وی در امور معاش و سایر مخارج زندگی کمتر پابند عادات و رسوم تجملی است و اگر باشد، بسیار ناچیز است و بدین سبب بثروت بسیاری نیازمند نیست. و هر کس از بادیه نشینان از ناحیه خود بشهر روی آورد و در آن سکونت گزیند بی درنگ ناتوانی او نمودار میشود و کار او بهر سوایی میکشد، مگر کسانی که ثروت فراوانی میاندوزند و از این لحاظ در مرحله ای بسر میبرند که از حد نیاز در میگذرند و بهدفع طبیعی ساکنان شهرها و اجتماعات بزرگ مانند آرامش طلبی و تجمل خواهی میرسند. در این هنگام چنین کسانی بشهر منتقل می شوند و در عادات و تجملات شهری با ساکنان شهر همگام می گردند تا مانند آنان زندگی مرفهی داشته باشند. وضع آغاز عمران شهرها بر همین شیوه است و خدا بهمه چیز محیط است.^۲

فصل چهاردهم

در اینکه اختلاف سرزمینها نیز از لحاظ رفاه زندگی و فقر مانند شهرهاست باید دانست که هر چه عمران سرزمینها فزونتر یابد و ملتهای گوناگون در

۱ - اداکن در چاپ (۱) غلط است ۲ - والله بكل شیء محیط . سورة فصلت، آیه ۵۴.

نواحی مختلف آنها سکونت گزینند و بر جمعیت آنها افزوده شود بهمان میزان وضع زندگی مردم آن نواحی نیز بهبود می‌یابد و بر میزان ثروت و بنیان گذاری شهر - های آنان می‌افزاید و دولتها و کشورهای بزرگی در سرزمینهای مزبور تشکیل می‌یابد و علت همه آنها همان فزونی کارهاست که در فصول پیش یاد کردیم و هم در آینده بحث خواهیم کرد که کارهای انسانی موجب ازدیاد ثروت است، زیرا از نتایج کارهای دسته جمعی انسان پس از رفع نخستین نیازمندیهای ساکنان يك ناحیه مقدار فراوانی زیاد می‌آید که اضافه بر میزان حوائج عمران آن سرزمین است و از اینرو مردم ثروت عظیمی بدست می‌آورند و منافع اساسی عاید آنان می‌شود، چنانکه در این باره در فصل معاش و بیان روزی و کسب و پیشه بگفتگو خواهیم پرداخت. و به همین سبب رفاه مردم فزونی می‌یابد و وضع زندگی آنان روبه بهبود می‌گذارد و بمرحله ناز و نعمت و تجمل خواهی و توانگری میرسند و در نتیجه رواج بازارها میزان مالیاتها و خراجهای دولت هم افزایش می‌یابد و دولت ثروت فراوانی بدست می‌آورد و قدرت آن بالا می‌رود و انواع استحکامات و دژها می‌سازد و شهرها بنیان می‌نهد و شهرستانها استوار می‌سازد و این وضع را میتوان در سرزمینهای مشرق مانند مصر و شام و عراق و ایران و هند و چین و کلیه نواحی شمالی و کشورهای آن در ماورای دریای روم ملاحظه کرد که چون عمران کشورها و نواحی مزبور ارتقا یافته است چگونه ثروت در میان آنان افزون شده است و دولتهای آن سرزمینها بمرحله عظمت نائل آمده‌اند و شهرها و آبادانیها و پایتختهای گوناگون در آن سرزمینها بنیان نهاده شده‌است و تجارتخانه‌ها و احوال ایشان چه اندازه ترقی کرده‌است و وضع بازارگانان ملت‌های مسیحی که در این عصر بکشورهای مغرب می‌آیند از لحاظ رفاه و توانگری بحدی شگفت آور است که وصف ناشدنی است. همچنین اخباری که از بازارگانان مشرق بمامیرسد [بیش از آن است که بتوان آنها

را در اندیشه گنج‌ناید و از آنها مهمتر، وضع بازار گانان خاور دواراست [مانند عراق ایران^۱ و هندوچین که مسافران، اخباری شگفت آور درباره ثروت و رفاه آنان نقل میکنند و چه بسا که در موارد بسیاری مردم آنها را نمی‌پذیرند و عامه که آنها را می‌شنوند گمان می‌کنند زر و سیم آنها از مردم مغرب بیشتر است، یا آنکه معادن سیم و زر در آن نواحی بیش از مغرب وجود دارد، یا بسبب آنکه زرهای ملت‌های پیشین تنها به آنان اختصاص یافته‌است؛ ولی حقیقت امر چنین نیست. چه معدن زری که ما در آن سرزمینها می‌شناسیم فقط در نواحی سودان است که به مغرب نزدیکتر است تا مشرق و کلیه کالاهایی که در نواحی مشرق وجود دارد آنها را برای بازار گانی بکشورهای دیگر صادر می‌کنند در صورتیکه اگر آنها به زروسیم بسیاری اختصاص می‌یافتند کالاهای خود را در راه بدست آوردن ثروت بکشورهای دیگر گسیل نمیداشتند و بکلی از جلب سرمایه‌های دیگران^۲ بی‌نیاز می‌بودند.

و ستاره‌شناسان چون این اوضاع را مشاهده کرده و از فراوانی وسایل زندگی و موجبات رفاه و توانگری مردم شرق در شگفت گردیده‌اند، معتقد شده‌اند که بهره و حصه عطایای کواکب و سهام^۳ در موالید مردم مشرق بیش از موالید مردم مغرب است. و این موضوع چنانکه گفتیم از نظر مطابقت میان احکام نجومی و احوال زمینی صحیح است و ایشان در این باره سبب نجومی موضوع را یاد کرده‌اند؛ ولی تنها سبب مزبور کافی نیست، بلکه لازم است علت ارضی آنرا نیز بیاد آورند و آن همان است که ما یاد کردیم و گفتیم فراوانی و وفور عمران به سرزمین و

۱ - قسمت داخل کروه در چاپهای مصر و بیروت نیست. ۲ - در اینجا شاید عبارات مقدم و مؤخر شده و «مانند عراق ایران» گویا باید بعد از «بازرگانان مشرق» باشد. مگر اینکه بگوییم مراد مؤلف ممالک شرقی دجله و فرات تا حدود چین است. ۳ - بجز چاپ (۱) که ولاستغناوا است در دیگر چاپها به غلط (ولایستغناوا) و (ولاستغناوا) است. ۴ - سهام اصطلاح نجومی است. جمع سهم بمعنی بخشی معین از فلك البروج و سهمها نزد منجمان بسیار است مانند: سهم السماده یا سهم القمر و سهم الغیب و سهم الایام و سهم غلامان و کنیزکان... رجوع به کشف اصطلاحات الفنون و حاشیه چهارم مقاله ص ۸۹ چاپ آقای دکتر معین و تعلیقات ایشان شود.

نواحی مشرق اختصاص دارد و فزونی عمران بعلت بسیاری نتایج کارها منشأ منافع و کسب‌های فراوان میشود و از اینرو مشرق زمین از میان همه سرزمینها به رفاه اختصاص یافته‌است، نه اینکه تنها اثر نجومی موجب آن است. بنا بر این از آنچه نخست بدان اشاره کردیم فهمیده شد که تنها سبب نجومی بدان اختصاص ندارد (وهم یاد آور شدیم) که مطابقت میان حکم نجومی و عمران و طبیعت زمین امری اجتناب ناپذیر است.

و کیفیت رفاهی را که در پرتو عمران حاصل می‌شود میتوان در سرزمین افریقیه و برقه^۱ مورد ملاحظه قرار داد که چون ساکنان آن ناحیه تقلیل یافت و از عمران آن کاسته شد چگونه وضع زندگانی مردم آن سامان متلاشی گردید و به فقر و بینوائی دچار شدند و میزان خراج آن نقصان پذیرفت و در نتیجه دولتهای آن مرز و بوم گرفتار بینوائی شدند، در صورتیکه پیش از این دولتهای شیعه و صنهاجه چنانکه بتو رسیده است در آن سرزمین درمتهای رفاه و فراوانی خراج و توانگری بسر میبردند و مخارج و مستمریهای افزون میپرداختند، چنانکه حتی بیشتر اوقات کالاهای بسیاری برای رفع نیازمندیها و مهمات سلطان مصر از قیروان بدان کشور صادر می‌شد و ثروت دولت بحدی بود که جوهر کاتب هنگامی که برای فتح مصر سفر میکرد هزار بار سیم و زر با خود همراه برد که بدانها ارزاق و مستمریهای لشکریان و مخارج مجاهدان را آماده ساخته بود.

و هر چند سرزمین مغرب^۲ در قدیم از لحاظ ثروت فروتر از افریقیه بشمار میرفته‌است، ولی در عین حال کشوری کم ثروت هم نبوده‌است. چنانکه وضع آن سرزمین در روزگار دولت موحدان در نهایت رفاه بود و خراج فراوانی عاید آن دولت میشد و علت آنکه در این روزگار ثروت و مالیات آن نقصان پذیرفته‌این است که

۱ - بفتح با و قاف
است، (از دسلان).

۲ - مقصود مؤلف در اینجا از مغرب، الجزیره غربی و مراکش

از عمران آن هم کاسته شده است چه قسمت عمده عمران بر بر در آن سرزمین از میان رفته است و نسبت بوضع پیشین نقصان آشکار و محسوس بدان راه یافته است و نزدیک است از لحاظ ثروت و عمران بسر نوشت افریقیه گرفتار شود که در روزگارهای پیشین عمران آن از دریای روم تا بلاد سودان در طولی بفاصله میان سوس اقصی^۱ و برقه بهم پیوسته بوده است. در صورتیکه امروز کلیه یا بیشتر آن سرزمین را دشتها و نواحی نامسکون و صحاری تشکیل میدهد و بجز بعضی از جلگه‌های کنار دریا، یا نزدیک بدان کلیه آن نواحی ویران است.

و خدا وارث زمین و کسانی است که بر آنند و او بهترین وارثان میباشد^۲

فصل پانزدهم

در بدست آوردن و تکثیر^۳ املاک و اراضی مزروعی و چگونگی سود بردن و بهره برداری از آنها

باید دانست که مردم شهرهای کوچک و بزرگ یکباره و یادریک عصر املاک و اراضی مزروعی فراوانی بدست نمی‌آورند، زیرا هیچگاه يك فرد آقدر ثروت ندارد که بتواند بوسیله آن املاکی را بدست آورد که قیمت آنها بیرون از حد عادیست، هر چند وضع مردم در رفاه بمرحله‌ای برسد که بدان امید می‌بندند، بلکه اینگونه املاک را یا بتدریج از راه ارث بردن از پدران و خویشاوندان دیگر خود بدست می‌آورند تا آنکه رفته رفته املاک بسیاری از اعضای خاندان به يك تن میرسد، و بیشتر بدینسان يك فرد صاحب املاک و اراضی بسیار میشود.

و یا اینکه در نتیجه نوسانهای بازار مالک چنین املاکی میشوند، زیرا قیمت املاک در پایان دوران يك دولت و آغاز دولت دیگری تنزل می‌یابد، چه در این

۱ - ایالتی که هم اکنون در جنوب دولت مراکش واقع است (دسلان). ۲ - اشاره به آیه ۴۱ سوره مریم و آیه ۸۹ سوره انبیاء. ۳ - ترجمه تائل است که بجای آن امروز کلمه تائل را بمعنی تکثیر مال از راه استثمار بکاربرند. رجوع به المرجع علایی شود.

هنگام بعلت از میان رفتن نیروی نگهبانی و لشکری و راه یافتن خلل به مرزها و واقع شدن شهر در پرتگاه ویرانی، بازار خریداران املاک کاسد میشود، زیرا در نتیجه پریشانی اوضاع، سود و بهره برداری از املاک نقصان می یابد و قیمت آنها ارزان میشود و اشخاص میتوانند در برابر بهای ناچیزی مالک اراضی و املاک گرانمایی بشوند و آنگاه همین املاک از راه ارث بتملك دیگری درمی آید و چون در نتیجه عظمت یافتن دولت دوم و اعاده نظم و آرامش و بهبود اوضاع، شهر جوانی را از سر میگیرد خریدن املاک و اراضی مزروعی مورد علاقه ثروتمندان واقع میشود، زیرا در این هنگام منافع آنها افزایش می یابد و قیمت آنها بالا میرود و دارای اهمیتی می شوند که در آغاز حائز آن نبودند.

و این است معنی نوسانهای بازار املاک .

آنوقت مالک چنین املاکی از توانگرترین مردم شهر بشمار میرود و این ثروت را چنین کسی در پرتو کوشش و عمل خود بدست نمی آورد چه او از کسب چنین اموال هنگفتی عاجز است. و اما فواید املاک و اراضی مزروعی در برابر نیازمندیهای معاش مالک آنها کافی نیست، زیرا عوائد اینگونه املاک هزینه عادات تجمل خواهی و وسایل آنها را تأمین نمیکند، بلکه اغلب این املاک تنها برای نیازمندیهای ضروری و مواد غذایی است و چنانکه ما از بعضی از سالخوردگان (ریش سفیدان) شهر هاشنیده ایم مقصود از گردآوری و بدست آوردن املاک و اراضی مزروعی این است که از آینده فرزندان ناتوان خود در هر اس میباشند و این املاک را از اینرو گرد می آورند تا مایه اتکاء و روزی آنان باشد و از فواید آنها تا هنگامیکه از کسب و پیشه عاجزند برخوردار شوند و همینکه خود بتحصول معاش و کسب و پیشه قادر گردند آنوقت به تن خویش به کسب ثروت پردازند.

و چه بسا که برخی از فرزندان بعلت ضعف بدنی یا آفتی که بعقل معاش آنان میرسد از برگزیدن پیشه و وسیله معاش عاجز میشوند؛ آنوقت اینگونه

املاك ممكن است آنها را از فقر و بینوایی رهایی بخشد. این است قصد متنعمان از گردآوری املاك.

اما اگر تصور شود که میتوان بوسیله آنها توانگر شد و مخارج تجملی و امور تقنی را تأمین کرد، چنین اندیشه‌ای درست نیست. راست است که گاهی بندرت از راه نوسانهای بازارها ممکن است کسانی بدین منظور نائل آیند و از گرانیها و جنس محصولات در شهر استفاده فراوان ببرند، ولی اگر این منظور حاصل آید چه بسا که آنوقت دیدگان امرا و والیان و فرمانروایان بدان دوخته شود و اغلب یا آنها بغصب از چنگال وی بیرون آورند و یا اینکه صاحب آنها بفروختن املاك مزبور بخودشان مجبور سازند و در نتیجه زیانها و بدبختیهای بزرگی عاید او گردد، و خدا بر کار خود غالب است^۱.

فصل شانزدهم

در نیازمندی توانگران شهر نشین به «صاحبان» جاه و مدافعان توانا

زیرا هر گاه ثروت و تمول يك فرد شهر نشین فزونی یابد و بهره برداری وی از ضیاع و عقارش رو بتوسعه گذارد و در زمره بزرگترین توانگران شهر بشمار آید و همه چشمها به وی و ثروت او دوخته شود و وسایل تجمل و عادات و رسوم آن در زندگی وی افزون گردد، آنگاه امیران و پادشاهان را (بخاطر اینهمه تجمل) در تنگنا می گذارد و آنان بدان (از رشك) سخت اندوهگین می شوند و چون در طباع بشر تجاوز نهفته است در صد بر می آیند که ثروت ویرا از چنگش بر بایند و در این باره با او بکشمکش می پردازند و با هر وسیله ای که ممکن باشد برای او پاپوش می سازند و بحیله و نیرنگ او را محکوم فرمان پادشاهی میکنند و موجب آشکاری برای

۱ - والله غالب علی امره . سورة یوسف ، آیه ۲۱ . در چاپهای مصر و بیروت در آخر فصل پس از آیه مزبور این آیه هم اضافه شده است ، «و او پروردگار عرش عظیم است» . و صورت متن مطابق «ینی» و «ب» است .

مؤاخذه اومیسازند که بدان ثروتش را از وی بر بایند و بیشتر احکام سلطانی، غالب اوقات متکی بر جور و ستم است، زیرا عدل محض در دوران خلافت شرعی است و آنهم کم دوام بود چنانکه پیامبر، ص، فرماید: خلافت پس از من سی سال خواهد بود، آنگاه خلافت پادشاهی ستمگرانه‌ای باز خواهد گشت.

بنابراین در چنین شرایطی توانگرانی که در اجتماع بثروت بسیار نامورند ناچار باید دارای نگهبانانی باشند که از آن دفاع کنند و بصاحب جاهی از خویشاوندان پادشاه متکی باشند، یا خود آنان در آن بار گناه پایگاهی بدست آورند یا دارای عصیته باشند که سلطان آن را حمایت کند و در سایه آن، خویش را از تجاوزات ستمکاران برهانند و در پناه امن وامان باشند. و در صورتیکه بچنین وسایلی متکی نباشند بانواع حیلها و دست آویزهای فرمانروایان مورد تاراج و غارت واقع خواهند شد. و خدا حکم میکند و حکم او را رد کننده‌ای نیست^۱.

فصل نهم

در اینکه اصول شهرنشینی و حضارت در سایه پدید آمدن دولتهاست و این اصول بسبب پیوستگی و پایداری دولتها رسوخ می‌یابد^۲

زیرا شهرنشینی از حالات عادی وزاید بر احوال ضروری اجتماعی و عمران است و زاید بودن آن بر حسب اختلاف رفاه و تفاوت ملتها از لحاظ کمی و فزونی عدّه نفوس آنها فرق میکند و این اختلاف بحد و حصر است. این حالت حضارت هنگامی است که انواع گوناگون تفنن پدید می‌آید و بنا بر این بمنزله صنایع است که در هر گونه آن نیاز به صنعتگران ماهر در آن است و بهمان اندازه که انواع

۱- والله يحكم لامعقب لحكمه. سورة الرعد، آیه ۴۱. ۲- رسوخا در چاپ (۱) غلط است.

آن فزونی می‌یابد، سازندگان و هنرمندان گوناگون نیز در آن پدید می‌آیند و آن نسل بدان آشنا می‌شوند و پس از گذشت زمان‌های متوالی و پیایی کوشیدن در آنها، آن گروه هنرمند هر یک در هنر خود استاد میشوند و در شناسایی آن مهارت می‌یابند و در طی قرون دراز و سپری شدن سالیان ممتد و پیایی آمدن روزگاران بر استحکام و رسوخ آنها افزوده میشود و بیشتر صنایع بعلت توسعه عمران و فزونی وسایل رفاه در شهرها پدید می‌آید و همه آنها از جانب دولت بوجود می‌آید، زیرا دولت اموال رعیت را گرد می‌آورد و آنها را در راه خواص و رجال خود صرف میکند و زندگی آنان از لحاظ جاه و جلال بیش از ثروت توسعه می‌یابد و بنابراین درآمد این اموال از رعایا و هزینه آن در میان اعضا و کارکنان دولت و دیگر شهرنشینی است که خود را به ایشان می‌بندند و این گروه بیشتراند و از راه پیوستگی با آنان ثروت‌های بزرگ بدست می‌آورند و در زمره توانگران در می‌آیند و عادات و شیوه‌های تجملی رفته رفته فزونی می‌یابد و در میان آنان کلیه فنون و انواع هنرها استحکام می‌پذیرد و این است حضارت؛ و از اینرو می‌بینیم شهرهائی که در نقاط دور دست واقع‌اند هر چند از نظر عمران و جمعیت ترقی کرده باشند همچنان عادات و احوال بادیه‌نشینی در آنها غلبه دارد و از کلیه شیوه‌ها و رسوم حضارت دور می‌باشند. برعکس شهرهائی که در وسط کشور و در نواحی مرکز و پایتخت دولت واقع‌اند دارای همه گونه وسایل حضارت می‌باشند. و تنها موجب این امر این است که شهرهای اخیر در مجاورت سلطان هستند و ثروت او بدانها سرازیر میشود مانند آب که آنچه بدان نزدیک است سرسبز است و سپس زمین نزدیک بدان تا سرانجام بر مسافت دور بخشکی منتهی می‌گردد. و ما در فصول پیش یاد کردیم که سلطان و دولت بمنزله بازاری برای جهان است که همه کالاها در آن بازار و پیرامون نزدیک آن یافت میشود و هر گاه از بازار دور شویم هیچگونه کالائی نمی‌یابیم و اگر این دولت روزگار درازی دوام یابد و سلسله پادشاهان آن پیایی

در آن شهر سلطنت کنند حضارت در میان آنان استحکام می‌یابد و بیش از پیش رسوخ میکند و این حقیقت را میتوان در قوم یهود ملاحظه کرد که چون سلطنت ایشان قریب هزار و چهار صد سال در شام مستقر بود حضارت آنان رسوخ یافت و در کیفیات و عادات و رسوم معاش و تقنن در انواع هنرهای آن مانند خوراکیها و پوشیدنیها و همه امور خانه‌داری مهارت پیدا کردند چنانکه تا امروز هم اغلب آداب مزبور را از آنان فرا میگیرند و حضارت و آداب و رسوم آن در شام از ایشان و هم از دولت روم که پس از آنان ششصد سال سلطنت کردند و در نهایت حضارت بسر میبردند، ریشه دوانید و رسوخ کرد.

و همچنین قبطیان که پادشاهی ایشان سه هزار سال در میان مردم بطول انجامید و عادات و رسوم حضارت در کشور ایشان، مصر، رسوخ یافت و بدنبال آنان نوبت فرمانروایی یونانیان و روم [در آن کشور] فرا رسید و سپس دوران اسلام فراز آمد که رسوم و آداب همه آنان را نسخ کرد و همچنان عادات حضارت پیوسته در آن کشور پایدار است.

و نیز عادات و رسوم حضارت در یمن ریشه دوانید، زیرا دولت عرب از روزگار عمالقه و تباغه هزاران سال در آن کشور پی در پی سلطنت کرد و سپس پادشاهی قبیله مضر جانشین حضارت آنان شد.

و همچنین حضارت در عراق استحکام یافت، زیرا دولت‌های نبطیان و ایرانیان از آغاز دوران کلدانیان و کیانیان و ساسانیان (کسروی) و سپس عرب، هزاران سال پیوسته در آن کشور فرمانروایی کردند؛ و بنابرین تا این روزگار بر روی زمین مردمی از شامیان و عراقیان و مصریان متمدن‌تر نبوده‌اند و نیز عادات حضارت در اندلس هزاران سال رسوخ یافته‌است، زیرا دولت عظیم قوط (گت)ها دیرزمانی در آن کشور فرمانروایی کرد و آنگاه دولت بنی‌امیه جانشین دولت گت‌ها شد و هر

دو دولت مزبور از دول بزرگ بوده‌اند و از اینرو عادات حضرات پی در پی در آن کشور پدید آمده و استحکام یافته است.

و اما در افریقه و مغرب پیش از اسلام دولت مقتدر و پادشاهی بزرگی وجود نداشته، تنها رومیان فرنگ تا افریقه دریانوردی کرده و سواحل آن سرزمین را متصرف شده‌اند و بر برهای سواحل چندان از آنان اطاعت نمیکرده‌اند و فرمانروایی رومیان در میان آنان مستحکم نبوده است؛ چه بر برها همواره در حال کوچ کردن و مسافرت از ناحیه‌ای بناحیه دیگر بوده‌اند. و در مجاورت اهل مغرب هیچگاه دولت بزرگی وجود نداشته است، بلکه ایشان برای اظهار فرمانبری نسبت به دولت گنجا (قوط) کسانی بیاورای دریا گسیل میداشتند. و چون خدا اسلام را برای جهانیان آورد و عرب افریقه و مغرب را تصرف کرد، دولت عرب در آن سرزمین چندان دوام نیافت و تازیان اندک زمانی در اوایل اسلام بر آن ناحیه فرمانروایی کردند و در آن روزگار در حالت بادیه‌نشینی بودند و آنانکه در افریقه و مغرب استقرار شدند در دو ناحیه مزبور آثاری از حضرات ندیدند تا خلف آنرا از سلف تقلید کند، زیرا بر برها غرق آداب بادیه‌نشینی بودند. آنگاه دیری نگذشت که بر برهای مغرب اقصی (مراکش) در روزگار هشام بن عبدالملک به رهبری میسره مطغری قیام کردند و از فرمانروایی عرب سرباز زدند و دولت مستقلی تشکیل دادند و اگرچه با ادریس بیعت کردند، ولی دولت او در میان بر برها يك دولت عربی بشمار نمی‌رفت، زیرا بر برها او را بفرمانروایی رسانیدند و بجز گروه اندکی عرب در میان آنان یافت نمیشد. تنها افریقه در دست اغلیبان و عربهایی که بدولت آنان وابسته بودند باقی ماند و آنها بعلت آنکه بمرحله ناز و نعمت و تجمل کشورداری رسیده بودند و شهر قیروان عمران و جمعیت فراوانی داشت، دارای اندکی آثار حضرات هم بودند و این حضرات را خاندانهای کثامه و آنگاه صنجاهه پس از آنان به ارث بردند و همه این دورانها اندک است و به چهارصد سال نرسیده است و دولت ایشان سپری گسردید و

آیین حضارت تغییر یافت زیرا حضارت مزبور هنوز استحکام نیافته بود و عربهای بادیه‌نشین موسوم به هلالیان (بنی‌هلال) بر افریقای غلبه یافتند و آن حضارت را ویران ساختند و نشانه‌های نهانی از حضارت و عمران در آن سرزمین تا این روزگار هم باقی مانده است که اگر در وضع خاندانهای بازمانه از متقدمان که در قلعه^۱ یا قیروان^۲ یا مهدیه^۳ هستند دقت کنیم خواهیم دید در امور خانه و عادات و رسوم آنها نمونه‌هایی از حضارت وجود دارد که با تمدنهای دیگر در آمیخته است و شهرنشین بینا و آگاه میتواند آنها را از یکدیگر بازشناسد و این وضع در بیشتر شهرهای افریقای دیده میشود؛ ولی در مغرب و شهرهای آن بدینسان نیست، زیرا دولت عرب در افریقای مدت درازی از روزگار اغلییان و شیعیان (فاطمیان) و صنهاجه در آن سرزمین رسوخ یافته است.

لیکن در مغرب از آغاز دولت موحدان اصول بسیاری از آداب و رسوم حضارت اندلس رواج یافت و آن عادات و شیوه‌ها در آنجا استحکام پذیرفت، زیرا دولت آنان بر اندلس هم استیلا داشت و بسیاری از اهالی آن کشور خواهی نخواهی بمغرب منتقل شدند و توسعه مرزهای دولت موحدان را میدانیم تا چه حد بوده است؛ از اینرو مغرب بمیزان شایسته‌ای از حضارت برخوردار بود و آداب آن در آن سرزمین استحکام یافته بود و قسمت عمده این تمدن بسبب مردم اندلس انتشار یافت.

سپس هنگام مهاجرت مسیحیان مردم مشرق اندلس به افریقای منتقل شدند و در شهرهای آن ناحیه آثاری از تمدن بجای گذاردند که بیشتر آنها در تونس با حضارت مصر و آداب و رسومی که مسافران بدان سرزمین منتقل می‌ساختند در آمیخت و بدینسان مغرب و افریقای از حضارت قابل ملاحظه‌ای برخوردار شد که ویرانی

۱- پایتخت شهرهایی که صنهاجیان بر آنها حکومت میکردند که بر مسافت یکروز راه از المسیلة واقع است. ۲- مقر فرمانروائی اغلییان. ۳- پایتخت دولت موحدان (فاطمیان).

و نامسکونی از آن رخت بر بست و ناپدید شد^۱ ولی بر بره‌های مغرب بهمان شیوه‌های بادیه‌نشینی و خشونت زندگی بازگشتند. و در هر حال حضارت در افریقه بیش از شهرهای مغرب تأثیر بخشیده‌است، زیرا سلسله‌های دولتهای پیشین در آن سرزمین بیش از مغرب بوده‌اند و عادات و رسوم ایشان بمصریان نزدیکتر است، از اینرو که رفت و آمد میان دوناویه فراوان است. پس این راز را که از دیده‌های مردم پوشیده است باید نیک دریافت.

و باید دانست که همه اینها از اموری است که با یکدیگر تناسب دارند، یعنی وضع دولت از لحاظ ضعف و نیرومندی و بسیاری یک ملت یا یک نسل و بزرگی شهر یا شهرستان و فراوانی نعمت و ثروت و دیگر کیفیات همه اینها باهم متناسبند. [زیرا دولت و پادشاهی بمنزله صورت جمعیت و اجتماع است و مجموعه رعایا و شهرها همچون ماده آن صورت‌اند]^۲ چنانکه اموال خراج‌عاید مردم میشود و ثروت ایشان اغلب از بازارها و تجارتخانه‌هایشان بدست می‌آید و هر گاه سلطان حقوق و مستمری را به اعضای خود پردازد باز همان ثروت در میان مردم پراکنده میشود و باز از راه آنان بسوی دولت میرود و بنا بر این ثروت بوسیله باج و خراج از دست مردم خارج میشود و از راه مستمری‌ها و حقوقها به ایشان باز میگردد؛ و ثروت رعایا بنسبت توانگری دولت است و همچنین بنسبت ثروت رعایا و بسیاری ایشان، دولت توانگری می‌یابد و اساس و اصل همه اینها عمران و اجتماع و فزونی آن است. پس این نکات را باید در نظر گرفت و نیک اندیشید آنوقت همه آنها را در دولتها خواهیم یافت، و خدا حکم میکند و حکم او را رد کننده‌ای نیست.^۳

۱ - (عفا) در (۱) بنقل (عفی) آمده است. ۲ - از چاپ «ب» صورت و ماده اصطلاح حکمت است که بارها مؤلف آنها را بکار برده. ۳ - والله یحکم لامعقل حکمه. س. الرعد. آ، ۳۱

فصل هجدهم

در اینکه (شهرنشینی و) حضارت نهایت عمران و پایان دوران آن است
و همین حضارت فساد و تباهی آنرا اعلام میدارد

در ضمن مطالب فصول گذشته ثابت کردیم که کشورداری و دولت بمنزله هدفی برای هر عمران یا اجتماع است^۱ خواه در مرحله بادیه‌نشینی و خواه شهرنشینی باشد و هر کشور و بازاری را سرانجام، دوران و عمر محسوسی است چنانکه هر یک از موجودات موالید طبیعت عمر محسوسی دارند.

و در علوم عقلی و نقلی ثابت شده است که مرحله چهل سالگی برای انسان نهایتی است که تا آن سن قوای او در افزایش و رشد و نمو میباید و همینکه به این سن میرسد طبیعت مزاج او مدت معینی از رشد و نمو باز میایستد و آنگاه رو به انحطاط میرود. بنا بر این باید دانست که شهرنشینی نیز در عمران بمنزله نهایتی است که در دنباله آن مرحله فزونتری وجود ندارد، زیرا هنگامیکه تجمل و ناز و نعمت برای مردم یک اجتماع حاصل آید بطبع آنرا بشیوه‌های شهرنشینی میخوانند و بعادات آن متخلق میسازد. و شهرنشینی یا حضارت چنانکه دانسته شد عبارت از تفنن جوئی در تجملات و بهتر کردن کیفیات آن و شیفتگی به صنایعی است که کلیه انواع و فنون گوناگون آنها ترقی می‌یابد، مانند صنایعی که برای امور آشپزی و پوشیدنیا یا ساختمانها یا گستردنیا یا ظروف و همه کیفیات خانه‌داری آماده میشود و برای زیبا کردن هر یک از آنها صنایع بسیاری است که در مرحله بادیه‌نشینی به هیچیک از آنها نیازی نیست و ضرورتی برای زیبا کردن آنها یافت نمیشود و هر گاه زیبا کردن در این کیفیات امور خانه بمرحله نهائی برسد بدنبال آن فرمانبری از شهوات پدید

۱ - از «ب» در (۱) بنظر، لاغایه است و صحیح آن، هدفی برای عصبیت و حضارت هدف بادیه‌نشینی است و همه مظاهر اجتماع از بادیه‌نشینی و حضارت و پادشاهی و رعیت، دارای عمر مخصوص هستند، چنانکه هر یک از اشخاص آفریده، عمری محسوس دارد.

میآید و نفس انسان از این عادات به الوان گوناگونی متلون می شود که حال وی با آنها در هیچیک از امور دین و دنیای او استقامت نمی پذیرد و اصلاح نمی شود. اما اصلاح نشدن امور دینی بسبب آن است که آئین «صبغت» عادات مزبور چنان در وی ریشه میدواند و مستحکم میشود که جدا شدن از آنها بر او دشوار میگردد. و اصلاح نشدن امور دنیوی وی بدان سبب است که عادات مزبور نیازمندیها و مخارج بسیار برای او پیش میآورد و این نیازمندیها بحدی افزون است که عواید او در برابر آنها وافی نیست، زیرا بعلت تقنن جوئی در شهر نشینی مخارج مردم شهر فزونی می یابد و حضارت بنسبت اختلاف عمر آنها متفاوت است و هر چه عمر آن بیشتر باشد حضارت بهمان نسبت کاملتر خواهد بود. و ما در فصول پیش یاد کردیم که شهرهای پر جمعیت بگرانی بازارها و فزونی بهای نیازمندیها اختصاص دارد. سپس وضع باجها بر قیمتها میافزاید زیرا کمال حضارت همیشه در پایان دوران دولت و هنگام نیرومند شدن آن روی میدهد و این مرحله همان زمان وضع باجها بوسیله دولت است، چه در این مرحله مخارج دولت چنانکه یاد کردیم فزونی می یابد و نتیجه وضع باجها این است که فروشندگان کالاها اجناس خود را گران میکنند، زیرا کلیه بازاریان و بازرگانان باجها را حساب میکنند و آنها را روی بهای کالاها و اجناس خود میافزایند و کلیه مخارجی را که برای بدست آوردن اجناس متحمل میشوند و حتی مخارج خودشان را بر بهای کالاها اضافه میکنند و بدین سبب باجها داخل قیمت اجناس میشود و بالنتیجه مخارج شهر - نشینان افزایش می یابد و از مرحله میانه روی به اسراف منتهی میشود و هیچ راهی برای بیرون شدن از این وضع ندارند، زیرا عادات تجمل خواهی و شهر نشینی بر آنان چیره میشود و از آنها فرمانبری میکنند و کلیه وجوهی را که از راه پیشهها و حرفهها بدست میآورند باید صرف اینگونه تجملات کنند و از اینرو يك به يك گرفتار بینوائی و فقر میشوند و در ورطه مسکنت و ناداری غوطه ور میگردند و خریداران کالاها تقلیل مییابند و در نتیجه بازارها کاسد میشود و وضع شهر رو بتباهی میگذازد و موجب همه

اینها افراط در امور شهرنشینی و تجمل‌خواهی و ناز و نعمت است. و اینها مفاسد است که بطور عموم در بازارها و عمران شهر روی میدهد و اما فسادى که در نهاد یکایک از اهالی شهر بخصوص راه می‌یابد عبارت است از رنجبردن و تحمل سختیها برای نیازمندیهای ناشی از عادات و به‌اقسام بدیها گرائیدن برای بدست آوردن آنها و زیانهای که پس از تحصیل آنها به‌روان آدمی میرسد و خوی انسان را به‌رنگهای گوناگون بدی درمی‌آورد. و بهمین سبب فسق و شرارت و پستی و حيله‌ورزی در راه بدست آوردن معاش خواه از راه صحیح و خواه از پیراهه فزونى می‌یابد و نفس انسان به اندیشیدن در این امور فرو میرود و در اینگونه کارها غوطه‌ور میشود و انواع حيله‌ها در آن بکار می‌برد چنانکه می‌بینیم اینگونه کسان بر دروغگوئی و قمار بازی و غل و غش کاری و فریبندگی و دزدی و سوگند شکنی و رباخواری در معاملات گستاخ میشوند. سپس می‌بینیم (بعلت بسیاری شهوات و لذت‌های ناشی از تجمل‌پرستی) به‌راهها و شیوه‌های فسق و بدکاری و تجاهر بدانها بیناتر و آگاه‌ترند و در راه فرو رفتن در اینگونه لذات حشمت و وقار را حتی در میان نزدیکان و خویشاوندان و محارم خویش از دست میدهند؛ در صورتیکه خوی بادیه‌نشینی انسان را به‌شرم‌داشتن از گفتار بد در نزد خویشان و محارم و ادا می‌کند و هم می‌بینیم چنین کسانی به مکرو فریبکاری آشاتر و داناتر اند و باحيله و فریب آنچه را که برای کیفی این زشتیها و مقهور گشتن آنان ممکن است پیش‌آید از خود می‌رانند. چنانکه صفات مزبور در بیشتر آنان بجز کسانی که خداوند آنانرا (از بدی) نگه‌میدارد بمنزله عادت و خوئی استوار میشود. و شهر همچون دریائی میشود که امواج فرومایگان و صاحبان اخلاق زشت و ناپسند در آن بجنبش درمی‌آید. و بسیاری از پرورش یافتگان دستگاه دولت و فرزندان ایشان که از تربیت صحیح محروم مانده‌اند نیز در این صفات با دیگر بدخویان شرکت می‌جویند و همنشینی و آمیزش در آنان تأثیر می‌بخشد. هر چند از

خداوندان نسب و خاندانهای اصیل باشند، زیرا مردم همه بشر و مشابه یکدیگرند و برتری و امتیاز یکی بر دیگری به خوی نیک و اکتساب فضایل و پرهیز از رذایل است. و بنابراین اگر در نهاد کسی (آئین فرومایگی و پستی به هر شیوه‌ای که باشد) استحکام پذیرد [و خوی نیکی در وی تباہ شود] آنوقت پاکی نسب و اصالت خاندان به وی سودی نخواهد بخشید و از این رو بسیاری از زادگان خاندانهای شریف و خداوندان حسب و اصالت و وابستگان بدولت را می‌یابیم که در ورطهٔ سفاهت و جهل فرو رفته و پیشه‌های پست برای کسب معاش اختیار کرده‌اند، زیرا اخلاق آنان فاسد شده و بآئین شروپستی خو گرفته‌اند و هر گاه اینگونه رذایل در شهر یا در میان مردم تعمیم یابد خداوند ویرانی و انقراض آنانرا اعلام میفرماید و این معنی گفتار خدای تعالی است که گوید: و چون خواهیم قریه‌ای را هلاک کنیم بنام و نعمت سرشدگانش میفرمائیم پس نافرمانی میکنند و از آن پس بر آن حکم ثابت میشود و آنگاه آن قریه را بسختی هلاک میگردانیم.^۲

و دلیل آن این است که پیشه‌های آنان در این هنگام با نیازمندیهایشان برابری نمیکند، زیرا عادات و رسوم بسیاری پدید می‌آید و دل انسان آنها را می‌پسندد و میجوید و از اینرو وضع زندگی آنان به استقامت نمی‌گراید و هر گاه وضع زندگی مردم یکایک فاسد شود به انتظامات شهر خلل راه می‌یابد و ویران میشود. و از اینجاست معنی گفتار بعضی از خواص که میگویند هر گاه در شهر نارنج فراوان غرس کنند، انداز به ویرانی آن خواهد بود؛ حتی بسیاری از مردم عامی کاشتن نارنج را در خانه‌ها بقال بدمیگیرند و از کاشتن آن پرهیز میکنند، ولی منظور اصلی این نیست که درخت نارنج نامبارک است و خاصیت آن چنین است، بلکه معنی این گفتار این است که بوستان‌ها و اروان کردن آنها از لوازم شهر نشینی است. گذشته از این درخت نارنج ولیمو

۱ - قسمت داخل کروه و هرات در چایهای مصر و بیروت نیست. از ینی و (پ) ترجمه شد.

۲ - و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا فيها فحق عليها القول فدمرناها تدميرا . سورة اسرى ، آیه ۱۶ .

و سرو و امثال اینها که نهمیوه‌های خوشمزه دارند و نه سودی از آنها حاصل میشود از هدهد‌های شهرنشینی است، زیرا تنها منظور از کاشتن آنها در بوستانها زیبایی اشکال آنهاست. و اینگونه درختان را نمیکارند مگر پس از رسیدن بمرحله تفنن جوئی که از شیوه‌های تجمل‌پرستی بشمار میرود و این همان مرحله‌ایست که در آن بیم هلاک و خرابی شهر است و مردم آن نابود شوند، چنانکه گفتیم. و نظیر همین معنی را در باره خرزهره هم گفته‌اند، ولی آنها از نوع درختان یاد کرده است که فقط آنها برای رنگین کردن بوستانها میکارند چه شکوفه‌های رنگارنگ سرخ و سفید دارد و کاشتن چنین درختان و گل‌هایی از شیوه‌های تجمل‌پرستی است. و دیگر از مفاسد شهرنشینی فرو رفتن در شهوات و لگام گسیختگی در آنهاست بعلت آنکه تجمل‌پرستی شیوع مییابد و در نتیجه تفنن در شهوات شکم از قبیل خوردنیهای لذیذ [و آشامیدنیهای گوارا پدید میآید]^۱ و بدن‌بال آنها تنوع در شهوات فرج بوسیله انواع زنان بصورت زنا و لواط پدید میآید و اینگونه اعمال بفساد نوع منتهی میشود [یا بواسطه اختلاط انساب چنانکه در زنا روی میدهند و آنوقت کار بجائی میکشد که هر فرد فرزند خود را نمیشناسد، زیرا او غیر شرعی و از زناست و از اینرو که آبهای آمیخته در رحمها سبب میشود که پدران فاقد مهر طبیعی نسبت بفرزندان می‌گردند و وظایفی را که نسبت بآنان برعهده دارند انجام نمیدهند و در نتیجه کودکان هلاک میشوند و این وضع به انقطاع نوع منجر میگردد. یا آنکه فساد نوع بیواسطه چیزی روی میدهد، چنانکه لواط بخودی خود بعدم نسل‌گذاری منتهی میشود و آن در فساد نوع شدیدتر است زیرا بدان منجر میگردد که نوعی بوجود نیاید، ولی زنا بعدم آنچه از آن حاصل می‌شود منتهی می‌گردد و بهمین سبب در مذهب مالک، رح، مسئله لواط آشکارتر از مذهب دیگران است و نشان میدهد که او بمقاصد شریعت بصیرتر بوده و آنها را برای مصالح در نظر میگرفته است. پس باید این نکته را دریافت]^۱ و در نظر

۱ - قسمت‌های داخل کروشه از (پ) و (ینی) است و در جاهای مصر و بیروت نیست.

گرفت که غایت عمران و اجتماع عبارت از حضرات و تجمل خواهی است و هر گاه اجتماع به غایت خود برسد بفساد بر میگردد و مانند عمر طبیعی کلیه حیوانات در مرحله پیری داخل میشود بلکه میگوئیم خویهایی که از حضرات بدست می آید عین فساد است زیرا انسان را بیگمان وقتی میتوان انسان نامید که بر جلب متافع و دفع مضار و استقامت احوال و اخلاق خود برای کوشیدن درین راه قادر باشد و حال آنکه یکفرد شهر نشین توانائی ندارد که نیازمندیهای خود را بتن خویش فراهم آورد، یا بدان نسبت که در نتیجه آرامش طلبی از آن عاجز است یا بسبب بلندپروازی که بعلت تربیت درمهدناز و نعمت و تجمل پرستی برای او حاصل آمده است و این دو صفت هر دو مذموم است. و همچنین نمیتواند زیانها را از خود براند زیرا خوی دلاوری را بسبب تجمل پرستی و قهر تأدیب از دست میدهد و در نتیجه این تربیت متکی به نیروی نگهبانی و لشکری میشود تا از وی دفاع کند. گذشته ازین او غالباً از لحاظ دینی فاسد می شود زیرا عادات و فرمانبری از آنها مایه تباهی وی میشود و ملکات اخلاقی او بجز در افراد نادری تغییر می یابد چنانکه ثابت کردیم و هر گاه انسان از لحاظ قدرت خود و سپس در اخلاق و دین خویش فاسد شود در حقیقت او انسانیت خود را تباه میکند و مسخ میگردد و بدین نظر گروهی [که از میان سپاهیان سلطان به بادیه نشینی و زندگانی خشن نزدیکی میجویند سودمندتر از کسانی هستند] که^۱ بر اصول آداب و اخلاق شهری تربیت، میشوند این وضع در هر دولتی موجود است. پس آشکار شد که حضارت سن و قوف و مرحله عدم رشد برای جهان در عمران و اجتماع و دولتهاست. [و خدا یگانه مقهور کننده است]^۲.

۱- در چاپ‌های مصر و بیروت نیست.

۲- در چاپ‌های مصر و بیروت نیست. والله الواحد القهار. سورة الزمر، آیه ۱۶. و در چاپ‌های مصر و بیروت آخر فصل چنین است: «و خدای سبحانه و تعالی هر روز در کار است»: کل یوم هوفی شان سورة الرحمن، آیه ۲۹. هر روز او در کاری است. (تفسیر میبیدی ج ۹) آخر فصل با «ینی» مطابق است.

فصل نوزدهم

در اینکه شهرهائی که پایتخت ممالک میباشند بسبب فساد و انقراض دولتها ویران میشوند

در ضمن تحقیقات و کنجکاویهائی که دربارهٔ عمران کردیم باین نتیجه رسیدیم که هر گاه بدولت اختلال و فساد راه یابد به شهری که پایتخت فرمانروائی آن دولت میباشد نیز فساد و خرابی می رسد و عمران آن تقلیل می یابد و چه بسا که این فساد به ویرانی آن منتهی میگردد. و این وضع بتقریب بدون استثناء روی میدهد و سبب آن چندین امر است.

۱- هر دولتی ناچار در آغاز کار به روش بادیه نشینی است که اقتضای آن عدم دست درازی باموال مردم و دوری از خودنمایی است^۲ و این وضع موجب میشود که خراجها و مالیاتهای که ماده دولت است تخفیف یابد و مخارج کم شود و تجمل پرستی نقصان یابد پس هر گاه شهری که پایتخت آن کشور بوده بتصرف این دولت نوین در آید و کیفیات توانگری و تجمل خواهی از آن رخت بر بندد خواهی نخواهی تجمل خواهی در میان زیردستان آن دولت که مردم آن شهرند نیز تقلیل می یابد زیرا رعایا همیشه تابع دولتند و از خوی و روش دولت پیروی می کنند و این پیروی یا بدلخواه و از روی میل است بسبب آنکه در طبایع بشر تقلید از بزرگان و رؤسا سرشته شده است و یا باجبار و از روی بی میلی است بدان سبب که خوی و شیوه دولت بر آنست که از تجمل و ناز و نعمت در کلیه احوال و شئون زندگانی می کاهد و فوایدی که ماده عادات و رسوم تجملی است کمتر بدست می آورد و بدین سبب حضارت شهر نقصان می پذیرد و بسیاری از عادات تجمل و ثروت از آن دور میشود و معنی آنچه ما

۱- در (۱) بجای: انقراض انتفاض است.

۲- تخذلق در (۱) غلط است.

در باره خرابی شهر باز می‌گوییم همین است.

۲- میدانیم که برای دولت‌کشورداری و استیلا بر دیگران از راه غلبه یافتن حاصل می‌شود و این غلبه پس از ستیزه جوئیها و پیکارها بدست می‌آید و ستیزه جوئی و دشمنی مقتضی آنست که میان اهل دو دولت مابینت و اختلاف پدید آید و برد دیگری در عادات و احوال (زندگی) فزونی و برتری یابد و چیرگی یکی از دو دولت متخاصم دیگری را از میان می‌برد.

و غلبه یافتن یکی از دو خصم برد دیگری وی را منکوب می‌کند و ازینرو احوال دولت پیشین و بویژه عادات تجملی آنان در نظر اهل دولت نوین زشت و شگفت و ناپسند جلوه می‌کند و ازینرو در عرف ایشان آن عادات از دست می‌رود چون این دولت آنها را انکار می‌کند تا آنکه بتدریج و مرور زمان عادات تجملی دیگری در میان پیروان این دولت رشد و نمو می‌کند و این عادات بمنزله حضارت نو بنیاد و از سر گرفته ایست و درین میانه حضارت نخستین از میان می‌رود و نقصان می‌پذیرد و معنی اختلال عمران در یک شهر همین است.

۳- هر ملتی ناچار وطنی دارد که جایگاه نمو و رشد و نخستین مرکز تأسیس پادشاهی آنان محسوب می‌گردد و هر گاه وطن و کشور دیگری را متصرف شوند این ناحیه پیرو نخستین وطن آنان خواهد گردید و شهرهای آن تابع شهرهای آن خواهد بود و دایره حدود کشور آن ملت توسعه خواهد یافت و ناچار باید پایتخت نسبت به نقاط و ایالات مرزی در وسط قرار گیرد، زیرا پایتخت یک کشور شیه مرکز دایره میباشد و در نتیجه این پایتخت از جایگاه پایتخت نخستین دور میشود و دل‌های مردم بخاطر دولت و سلطان شیفته آن پایتخت میشود و خواه ناخواه عمران بدان شهر انتقال می‌یابد و عمران شهری که نخست پایتخت بوده تقلیل می‌یابد و حضارت چنانکه از پیش یاد کردیم عبارت از وفور عمران و اجتماع است، پس در نتیجه حضارت و تمدن آن هم نقصان می‌پذیرد و معنی ویرانی و اختلال آن همین است.

و این همان وضعی است که برای سلجوقیان روی داد که پایتخت خود را از بغداد باصفهان انتقال دادند و هم برای عرب پیش از آنان. که از مداین بکوفه و بصره عدول کردند و برای بنی عباس که پایتخت خود را از دمشق به بغداد منتقل ساختند و برای مرینیان مغرب که از مراکش به فاس کوچ کردند. و خلاصه هر دولتی که پایتخت خود را تغییر دهد به عمران پایتخت نخستین اختلال و ویرانی راه می یابد.

۴- دولت [تازه بنیاد هر گاه بر دولت پیشین غلبه یابد]^۱ ناچار باید در باره هوی خواهان و پیروان دولت گذشته بیندیشد و آنان را بناحیه دیگری منتقل کند که از غائله آنان در امان باشد و بیشتر مردم شهر پایتخت پیروان و هوی خواهان دولت پیشین اند خواه سپاهیان که در آغاز تشکیل دولت بدان شهر وارد شده اند و خواه اعیان و اشراف شهر، زیرا غالباً اعیان و بزرگان هر طبقه و هر صنف با دولت آمیزش و رابطه داشته اند بلکه بیشتر آنان در پرتو توجه دولت رشد و نمو کرده اند و از نیرو هوی خواه آن می باشند و هر چند از لحاظ قدرت لشکری و عصبیت نتوانند بدان یاری کنند از روی تمایل و محبت و عقیده طرفدار دولت پیشین اند. از سوی دیگر طبیعت و روش دولت تازه بنیاد اینست که کلیه آثار دولت پیشین را محو کند و از اینرو همه آنان را از شهر پایتخت به خاستگاه اصلی دولت در همان کشور که در آن قدرت و نفوذ دارد انتقال می دهد، برخی از آنان را بصورت تبعید و حبس و گروهی را بنوع ارجمندی و مهربانی چنانکه مایه نفرت آنان نشود و بدین وضع آنقدر ادامه می دهد تا آنکه در شهر پایتخت بجز سوداگران و پیران و بیکارانی از کشاورزان و عیاران و عامه مردم کسی باقی نماند و جای آنان را نگهبانان و لشکریان و هوی خواهان دولت نوین می گیرند که شهر بوجود آنان نیرو می یابد و هر گاه

۱- قسمت داخل کروش در چاپهای مصر و بیروت نیست و عبارت چنین است: «دولت دوم ناچار...» الخ.

طبقات اعیان از یک شهر بروند ساکنان آن نقصان می‌پذیرد و معنی خلل راه یافتن بمران شهر همین است. آنگاه ناچار باید در پرتو دولت جدید عمران تازه‌ای در پایتخت بوجود آید و حضارت دیگری با اندازه و تناسب آن دولت ایجاد گردد. [و این وضع بمثابة کسی است که مالک خانه کهنه‌ای باشد و چگونگی بسیاری از اطاقتها و مرافق آن موافق مطلوب و احتیاجات او نباشد و او بر تغییر دادن این چگونگی و تجدید]^۱ بنای آن بروفق میل و مطلوب خود قادر باشد و آنوقت آن خانه را خراب کند و سپس از نو بنای دیگری بسازد. و نظیر این وضع در بسیاری از شهرهایی که پایتخت کشور بوده‌اند روی داده‌است و ما بچشم خود دیده و دانسته‌ایم، و خدا شب و روز را اندازه میکند.^۲

و نخستین سبب طبیعی این امر بطور کلی این است که دولت و پادشاهی در برابر عمران بمنزله صورت برای ماده‌است که شکل نگهبان نوع خود برای وجود ماده می‌باشد و در علوم حکمت ثابت شده‌است که انفکاک یکی از آن دو از دیگری امکان ناپذیر است بنا برین دولت بدون عمران بتصور نیاید و دولت و پادشاهی بی عمران متعذر است بعلمت آنکه تجاوز^۳ در طبایع بشر است و این امر موجب می‌شود که در هر عمران و اجتماعی حاکم و رادعی بوجود آید و سیاست امور و نگهبانی اجتماع تعیین گردد و این سیاست یا از راه شریعت و یا از راه کشورداری و پادشاهی اجرا میشود و معنی دولت نیز همین است. و هر گاه آن دو از یکدیگر تفکیک نشوند پس خواهی نخواهی اختلال یکی در دیگری مؤثر خواهد بود چنانکه نابودی یکی در نابودی دیگری تأثیر می‌بخشد و خلل عظیم البته در نتیجه خللی است که به دولت کلی راه می‌یابد مانند دولت ایران و روم یا عرب بطور عموم یا دولت بنی‌امیه یا بنی‌عباس و غیره، لیکن دولت فردی مانند دولت انوشیروان یا هرقل یا عبدالملک بن

۱- قسمت داخل کروش در چاپ‌های مصر و بیروت با چاپ (ك) اختلاف دارد و ما از چاپ (پ) ترجمه کردیم. ۲- واللّٰه یقدر اللیل والنهار. سورة المزمل، آیه ۲۰. ۳- در «بنی» تعاون است بجای: العدوان و آنگاه معنی عبارت چنین است: بسبب تعاونی که در طبایع بشر است.

مروان یا رشید زمامداران آن پیایی در اجتماع یا عمران جانشین یکدیگر میشوند و همان افراد عمران را پیایی دنبال می کنند و نگهبان بقا و موجودیت آن می باشند و یکی بدیگری شباهت نزدیک دارد و ازینرو اختلال بسیاری بآن راه نمی یابد زیرا دولت حقیقی مؤثر و فاعل در ماده اجتماع از آن عصیت و قدرت لشکری است^۱ و آنهم با زمامداران دولتها بطور استمرار ادامه می یابد. لیکن هر گاه آن عصیت از میان برود و عصیت دیگری که در اجتماع مؤثر باشد آنرا منکوب کند کلیه خداوندان قدرت آن دودمان منقرض میشوند و خرابی و نابسامانی بزرگی بدولت راه می یابد چنانکه در آغاز فصل ثابت کردیم. [و خدا بر هر چه بخواهد تواناست] اگر خواهد شمارا ببرد و خلقی تازه بیاورد و آن بر خدا دشوار نیست^۲.

فصل بیستم

در اینکه برخی از شهرها بصنایع خاصی اختصاص می یابند

زیرا پیدا است که بعلت تعاون و همکاری که در طبیعت اجتماع وجود دارد کارهای مردم یک شهر (یکدیگر پیوسته است) و یکی موجب پدید آمدن دیگری می شود و هر کاری که بدینسان مورد لزوم واقع میگردد به برخی از مردم شهر اختصاص می یابد که آنرا پیشه خود می سازند و در ساختن آن مهارت و بصیرت پیدا میکنند و بدان اختصاص می یابند و آنرا وسیله معاش و روزی خود قرار میدهند زیرا صنعت مزبور مورد نیاز عموم اهالی شهر میباشد و کاری که در یک شهر ضرور نباشد و عامه مردم بدان احتیاج نداشته باشند کسی بدان توجه نمیکند و متروک میگردد زیرا

۱- از (ینی) در چاپهای مصر عبارت مفشوش است.

۲- عبارات داخل کروش در چاپهای مصر و بیروت نیست و قسمت داخل گیومه ترجمه آیات ذیل است: ان یثأید هبکم ویأت بخلق جدید و ما ذلک علی الله بعزیز. سوره ابراهیم، آیه ۲۲-۲۳ در چاپهای مصر و بیروت آخر فصل چنین است: «و خدا سبحانه و تعالی داناتر است. در «ینی» هم آخر فصل مطابق (پ) و این ترجمه است.

پیشه کننده آن سودی نمیبرد (و نمیتواند آنرا وسیله معاش خود سازد) لیکن پیشه‌ها و مشاغلی که از لحاظ معاش مردم ضروریست در هر شهری یافت میشود مانند خیاطی و آهنگری و نجاری و امثال آنها .

و صناعی که از نظر عادات و کیفیات زندگی تجملی مورد نیاز (توانگران) میباشد تنها در شهرهای پر جمعیت و بسیار آباد که آداب و شئون زندگی تجملی و حضارت را پیش میگیرند رواج می‌یابد مانند شیشه‌گری و زرگری و عطر سازی و آشپزی و رویگری و ساختن شیره انگور^۱ و هریسه‌سازی^۲ [و دیبا بافی]^۳ و مانند اینها و اینگونه صنایع هم در شهرهای مختلف باهم تفاوت دارند و بهر اندازه که عادات و رسوم حضارت فزونی می‌یابد و کیفیات تجمل خواهی ایجاب می‌کند صناعی ازین نوع پدید می‌آید و در یک شهر متداول میشود و در شهر دیگر وجود ندارد چنانکه گرمابه‌ها را می‌توان ازین مقوله شمرد که تنها در شهرهای متمدن نشین پر جمعیت یافت می‌شوند زیرا تجمل خواهی و ناز و نعمت توانگری بنیان نهادن آنها را ایجاب میکند و بهمین سبب در شهرهای متوسط حمام وجود ندارد و هر چند برخی از پادشاهان و رؤسایه بنیان نهادن گرمابه در اینگونه شهرها همت می‌گمارند و آنها را دایر می‌سازند ولی هنگامیکه عموم مردم از آنها استقبال نکنند بسرعت متروک و ویران میشود و متصدیان آنها این پیشه را رها میکنند چه سودی نمیبردند که معاش آنها را تأمین کند ، و خدا میگیرد (روزی) و میگشاید^۴ (روزی) .

۱ - دسلان کلمه « سفاج » را بدینسان ترجمه کرده ولی در کتب لغت « سفاج » بدین معنی نیامده است .
 ۲ - هریسه طعامی است که از گوشت و حبوبات ترتیب دهند، بهترین آن آن است که از گندم و گوشت مرغ سازند (منتهی الارب) .
 ۳ - قسمت داخل کروش در چاپهای مصر و بیروت نیست و بجای آن چنین است : « الفرائش و الذباح » که معنی آنها مناسب مقام نیست و گویا (ذباح) تصحیف ذباح و فرائش مصحف هراس است .
 ۴ - والله یقبض ویبسط . سوره بقره آیه ۲۴۶
 (مقدمه ابن خلدون ۹۶)

فصل بیست و یکم

در اینکه در شهرها هم عصبیت وجود دارد و برخی از آنها بر دیگری غلبه می‌یابند

پیداست که پیوند خویشاوندی و وابستگی بیکدیگر در طبایع بشر وجود دارد هر چند از يك نسبت و دودمان نباشند. ولی اینگونه وابستگی چنانکه یاد کردیم از خویشاوندی نسبی ضعیفتر است و بدان برخی از مزایای عصبیت که از راه خویشی نسبی حاصل میشود بدست می‌آید. و بسیاری از مردم یکشهر از راه زناشویی بهم می‌پیوندند و چندان با یکدیگر جنب میشوند تا رفته‌رفته مردم شهر به دسته‌ها و گروه‌های خویشاوندگوناگون تقسیم می‌گردند و میان آنها نظیر همان دوستیها و دشمنیهای که در میان قبایل و عشایر وجود دارد مشاهده میکنیم چنانکه در هر شهر جمعیت‌ها و طوایف مختلفی تشکیل می‌یابد و هر گاه پیری بدولت راه یابد و (نفوذ و قدرت) دولت از سر زمین دور دست و مرزها برافتد، آنوقت مردمان شهرهای نواحی مزبور ناچار می‌شوند خود زمام امور خویش را در دست گیرند و در باره حمایت و نگهبانی شهر خود (از دستبرد متجاوزان) بیندیشند و در کارها با یکدیگر مشورت کنند و مردم ارجمند و بلند پایه را از طبقات پست و فرومایگان بازشناسند و چون در نهاد آدمی همت گماشتن بغلبه و ریاست بطبع سرشته شده است از اینرو مشایخ و بزرگان که کشور را از سلطه و دولت قاهری خالی می‌بینند در صدد استقلال بر می‌آیند و با يك دیگر بستیز بر میخیزند و برای خود هوی خواهان و پیروانی از موالی و پیروان و همسوگندان تشکیل می‌دهند و ثروت خود را در راه اراذل و او باش خرج می‌کنند تا بحمايت آنان برخیزند آنگاه هوی خواهان هر يك در پیرامون او گرد می‌آیند و سرانجام یکی از آنان بر دیگران غلبه می‌کند و او نخست با همگنان خود مهربانی می‌کند تا آنانرا نسبت بخود رام سازد سپس رفته‌رفته دست

بکشتار یا تبعید آنان میزند تا قدرت‌ها و نفوذهایی را که در شهر هست درهم شکند و هر گونه سرکشی را از میان ببرد و در سراسر شهر خود با استقلال بفرمانروایی پردازد و می‌بیند بدینسان او پادشاهی کوچکی تشکیل داده است که فرزندانش فرمانروایی را از او وارث خواهند برد و از این‌رو در این کشور کوچک همه‌اموری که در یک کشور بزرگ روی می‌دهد از قبیل جوانی و شادابی و پیری (و زوال کشور) پدید می‌آید.

و چه بسا که برخی ازین گونه رؤسای شهرها بلند پروازی‌هایی میکنند که مخصوص پادشاهان بزرگ است، پادشاهانی که خداوند قبایل و عشایر و عصیت‌ها و لشکرکشی‌ها و جنگها و سرزمینهای پهناور و کشورهای گوناگون‌اند و مانند پادشاهان مزبور بر تخت می‌نشینند و هنگام سیروگردش در نواحی شهر سازکار (آلت) و موکب‌های لشکری با خود همراه می‌برند و خاتم (مهر مخصوص) تهیه میکنند و دستگاه محتسبی تشکیل میدهند و مردم را وامیدارند که آنانرا مولی (امیر المؤمنین) خطاب کنند چنانکه هر که وضع آنانرا ببیند آنرا بازیچه و مسخره تلقی می‌کند زیرا کلیه نشانه‌های ویژه پادشاهی را که آنان بهیچ‌رو شایستگی آنها را ندارند بکار می‌برند و مرسوم میدارند آنچه آنان را بدین رفتار می‌راند همانا برافتادن دولت و امتزاج و پیوند برخی از خویشاوندان است چنان که عصیبتی تشکیل می‌یابد و گاهی برخی از آنان از اینگونه تقلیدها دوری می‌جویند و برای اینکه در معرض سخره دیگران واقع نشوند بشیوه‌های سادگی می‌گرایند.

و در عصر ما اینگونه حوادث در پایان دولت حفصیان در افریقیه روی داده است و در شهرهای جرید، طرابلس و قابس و توزر و نقطه و قفصه و بیکره و زاب و نواحی مجاور آنها هنگام برافتادن نفوذ دولت از دهها سال پیش نظیر وقایع مزبور اتفاق افتاده است و رؤسای آنشهرها با استقلال زمام امور شهر خود را بدست گرفتند و خراج و مالیات را خود از مردم گردآوری میکردند و بصورت ظاهر نشان

می‌دادند که از دولت مرکزی فرمانبری میکنند و به بیعتی نا پایدار و سست و نرمی و ملاحظت و انقیاد تظاهر می‌کردند در صورتیکه در حقیقت از همه اینها دور بودند، و تا این روزگار فرمانروایی آنان بورااث بفرزندانشان هم رسیده است. و همان درشتخوئی و غروری که بفرزندان و جانشینان پادشاهان دست می‌دهد برای جانشینان آنان هم حاصل شده است و خود را در زمرهٔ سلاطین می‌شمرند با اینکه دیر زمانی نیست که از مردم عامی و بازاری بشمار می‌رفتند. [تا اینکه مولای ما امیرالمؤمنین ابوالعباس این وضع را برانداخت و شهرهایی را که در تصرف خود داشتند از چنگال آنان بیرون آورد چنانکه در تاریخ آن دولت یاد خواهیم کرد].^۱

و نظیر این کیفیت در پایان دولت صنهاجی نیز روی داده است و در شهرهای جرید مردم خود زمام امور را بدست گرفتند و آن ناحیه را با استقلال اداره می‌کردند تا آنکه پیشوا و پادشاه دودمان موحدان عبدالؤمن بن علی شهرهای مزبور را از آنان باز گرفت و همهٔ آن سرکشان را از قلمرو فرمانروایی که در آن داشتند به مغرب انتقال داد و از آن بلاد آثار ایشان را محو کرد، چنانکه در تاریخ وی یاد خواهیم کرد.

همچنین در پایان دولت بنی عبدالؤمن نیز چنین وقایعی در سبته روی داده است. و اینگونه اعمال غلبه‌جویی اغلب در میان بزرگان خاندانهای شریفی انجام می‌یابد که نامزد ریاست و پیشوائی شهر می‌باشند. گاهی هم برخی از سفلگان که از عامه و فرومایگان هستند استیلا می‌یابند و این هنگامی است که در نتیجهٔ بدست آوردن عصیت و پیوند با او باش موجباتی برای آنان فراهم آید که صاحب منزلت و پایگاه شوند، آنوقت بر مشایخ و بزرگانی که فاقد عصیت می‌باشند غلبه می‌کنند و خدا^۲ بر کار خود غالب است.

۱ - قسمت داخل کروه در چاپ (پ) نیست. ۲ - سبحانه و تعالی (چاپهای مصر و بیروت).

فصل بیست و دوم

در لغات شهرنشینان

باید دانست که لغات مردم شهرها عبارت از زبان ملت یا قومی است که بر شهرها غلبه می‌یابند یا آنها را بنیان می‌نهند و بهمین سبب لغات کلیه شهرهای اسلامی در مشرق و مغرب تا این روزگار عربیست هرچند شیوه اصلی زبان عربی مضرى فاسد شده و اعراب آن تغییر یافته است. و علت آن اینست که دولت اسلامی بر ملتها غلبه یافته است و دین و ملت برای عالم هستی و کشور بمنزله صورت‌اند و همه آنها مواد آن میباشند و صورت مقدم بر ماده است و دین از شریعت مستفاد میشود که بزبان عربست زیرا پیامبر، ص، عربی است پس لازم می‌آید که دیگر زبانها بجز عربی در همه ممالک اسلامی متروک شود. و این امر را باید از گفتار عمر، رض، در نظر گرفت که سخن گفتن بزبانهای غیر عربی را نهی کرده و گفته است تکلم به زبان بیگانه (عجمی) مکروه و فریکار است. و چون دین (اسلام) لغات غیر عربی را فرو گذاشت و زبان رجال دولت اسلامی عربی بود کلیه زبانهای غیر عربی در همه کشورها متروک ماند زیرا مردم پیرو سلطان و دین او می‌باشند و بکار بردن زبان عربی از شعایر اسلام و فرمانبری از عرب بشمار می‌رفت و ملتها در همه شهرها و کشورها زبانهای خود را فرو گذاشتند و بزبان عرب سخن میگفتند چنانکه این زبان در همه شهرها و بلاد اسلامی رسوخ یافت و زبانهای غیر عربی دخیل و بیگانه بشمار میرفت. آنگاه در نتیجه آمیختن زبان عرب با زبانهای بیگانه فساد بدان راه یافت و بعضی از احکام آن دگر گونه شد و اواخر کلمات آن تغییر پذیرفت و هرچند از لحاظ دلالت بر مفاهیم بر اصل خود باقی بود و این زبان آمیخته را در همه شهرهای اسلامی زبان شهری مینامیدند و همچنین بیشتر اهالی شهرهای اسلامی درین روزگار از اعقاب تازیانی هستند که شهرهای مزبور را منصرف گردیده و قربانی تجمل

و ناز و نعمت آنها شده‌اند چه از لحاظ عدد بیش از ساکنان غیر عرب آن شهرها بوده‌اند.

و بدین سبب وارث سرزمین و دیار ایشان شده‌اند و زبان‌ها هم بوراقت از نسلی بنسل دیگر میرسد. از اینرو لغت اعقاب در برابر^۱ لغت پدران بجای مانده است هر چند در نتیجه آمیزش با بیگانگان رفته رفته احکام آن فاسد شده‌است و این زبان را شهری نامیده‌اند منسوب ب مردم شهرها و پایتختها برخلاف لغت بادیه‌نشینان که از لحاظ عربیت ریشه‌دارتر و اصیل‌تر است. و چون ملت‌های غیر عرب مانند دیلمیان و سلجوقیان در مشرق و زناته و بربر در مغرب بفرمان روایی رسیدند و بر همه کشورهای اسلامی استیلا یافتند، زبان عربی بدین سبب فاسد شد و نزدیک بود از میان برود اگر مسلمانان بکتاب (قرآن) و سنت که حفظ دین وابسته به آنهاست عنایت نمی‌کردند و همین امر سبب برتری و موجب بقای زبان عربی^۲ شهری در شهرها گردیده است. و چون تاتار و مغول که از کیش اسلام پیروی نمی‌کردند در مشرق بفرمان روایی رسیدند این مرجح از میان رفت و زبان عربی بر اطلاق تباه شد و در ممالک اسلامی عراق و خراسان و بلاد فارس و سرزمین هند و سند و ماوراءالنهر و بلاد شمال و ممالک روم هیچگونه نشانه‌ای از آن بجای نمانده و شیوه‌های زبان (عرب) در شعر و نثر منسوخ شد، بجز در موارد قلیلی که خدای تعالی برای کسانی مسیر ساخته بود زبان عرب را بطورصناعی بوسیله قوانین و قواعد درسی علوم عرب بیکدیگر می‌آموختند و سخنان عرب را حفظ می‌کردند.

و چه بسا که زبان عربی شهری (یا مضری) در مصر و شام و در مغرب و در اندلس و مغرب بعلت بقای دین و طلبیدن آن باقی مانده است و بدین سبب تاحدی زبان مزبور در آن کشورها محفوظ مانده‌است لیکن در ممالک عراق و ماوراءالنهر

۱ - درینی؛ برحال. ۲ - در چاپهای مصر و بیروت چنین است: «موجب بقای زبان مضری از شعر و سخن گردیده است مگر اندکی در شهرها».

هیچگونه اثر و نشانه‌ای از آن باقی نیست و حتی کتب علوم را بزبانهای غیر عربی می‌نویسند و همچنین آنها را در محافل درس بزبان عربی تدریس نمی‌کنند [و خدا تقدیر کننده شب و روز است. درود خدا بر خواجه ما محمد و خاندان و اصحاب او و سلام بسیار دائمی و جاویدان تا روز رستاخیز بر وی باد و ستایش خدایرا که پروردگار جهانیان است. فصل چهارم از کتاب نخستین پایان یافت و پس از آن فصل پنجم درباره معاش و اقسام پیشه و کسب است].^۱

۱- قسمت داخل کروش در چاپهای مصر و بیروت و هم در «ینی» آخر فصل چنین است: واللّه مقدراللیل والنهار و آخر فصل در چاپهای دیگر چنین است: و خدا بصواب داناتر است».

باب پنجم از کتاب نخستین^۱

در معاش (اقتصاد) و راههای کسب آن از قبیل پیشه‌ها و هنرها و کیفیاتی که درین باره روی میدهد و این باب دارای چندین مسئله است

فصل نخستین

در حقیقت رزق و محصول و شرح آنها و اینکه محصول عبارت از ارزش کارهای بشریست

باید دانست که انسان بطبع بوسایلی نیازمند است که خوراک و روزی او را در تمام احوال و مراحل زندگانش از آغاز دوران خردسالی تا مرحله جوانی و روزگار بزرگسالی و پیری تأمین کند، و خدا بی نیاز است و شما نیازمندانید^۲ و خدا سبحانه و تعالی همه آنچه را در اینجهانست برای انسان آفریده است و در چندین آیه از کتاب خود برو منت نهاده است و گوید:

برای شما همه آنچه را در آسمانها و زمین است بیافرید^۳ و خورشید و ماه را برای شما رام کرد و دریا را برای شما رام فرمود^۴ و کشتی را برای شما مسخر کرده و چهارپایان را برای شما رام فرمود^۵. و اینگونه شواهد در قرآن بسیار

۱- آغاز فصل در «ینی» چنین است: بسم الله الرحمن الرحيم، صلى الله على سيدنا محمد و آله
فصل پنجم، در معاش . . . ۲ - والله الننى - و انتم الفقراء، سورة محمد، آية ۴۰.
۳ - این خلدون عین آیات قرآن را نیاورده بلکه بعضی از معانی آنها اشعار کرده است، چنانکه
آیه نخستین اشاره به ، و سخر لكم ما فى السموات والارض جميعا، سورة جاثية. آية ۲ و ، والذى
خلق لكم ما فى الارض جميعا، سورة بقره، آية ۲۷ است. ۴- سورة جاثية، آية ۴۵، وسخر
لكم البحر. ۵ - وسخر لكم الفلك. همان سوره و همان آیه. ۶ - اشاره بآية ، الله الذى
جعل لكم الانعام. سورة المؤمن، آية ۷۹.

است و دست و قدرت انسان بر جهان و آنچه در آن هست گشاده است زیرا خدا او را بمنزله جانشین خود قرار داده است^۱ و نیروهای بشر پراکنده است پس آنها درین مورد اشتراك دارند. و آنچه یکی از آنان در نتیجه این گشادگی بدست میآورد دیگری را از آن محروم می کند مگر آنکه عوضی از وی بازگیرد، پس هنگامیکه انسان قدرت یابد و از مرحله ناتوانی درگذرد در برگزیدن پیشهها تلاش میکند تا آنچه را خدا بسبب آن باو ارزانی داشته است در تحصیل نیازمندیها و ضروریات زندگانی از راه پرداختن عوض آنها خود خرج کند^۲. خدای تعالی میفرماید پس روزی را نزد خدا بجوئید^۳. و گاهی هم وسیله روزی بسی کوشش و تلاش بدست میآید مانند بارانهایی که برای زراعت سودمند است و مانند آن. ولی با همه این چنین موجباتی فقط کمک وی میباشد و ناچار باید تلاش کند، چنانکه در آینده بدان اشاره خواهیم کرد.

بنابراین بدست آوردههای مزبور اگر بمیزان ضرورت و نیاز باشد وسیله معاش او خواهد بود و اگر از اندازه ضرورت فزونی یابد آنوقت منبع ثروت و تمول او بشمار میرود.

سپس باید دانست که این بهره یا حاصلی که بدست میآید اگر سود آن عاید انسان شود و از ثمره آن برخوردار گردد و آنرا در راه مصالح و نیازمندیهای خود خرج کند چنین حاصلی را روزی و رزق مینامند.

پیامبر، ص، فرماید: «آنچه از ثروت تو بتو اختصاص دارد مقدار است که بخوری و آنرا تمام کنی، یا بپوشی و آنرا کهنه سازی، یا صدقه بدهی و بگریان مصرف اندازی» و در صورتیکه از ثروت خود بهیچرو سود نبرد و آنرا در مصالح و نیازمندیهای خود بکار نیندازد چنین ثروتی را نسبت بدارنده آن رزق و روزی نمینامند.

۱- اشاره به: و هو الذی جعلکم خلایف الارض سورة انعام، آیه ۱۶۵.

۲- اشاره به: فلیتفق مما آتاه الله. سورة الطلاق، آیه ۷.

۳ - فابتغوا عند الله الرزق.

سورة عنکبوت، آیه ۱۶.

و بنا برین آنچه را که انسان بکوشش و قدرت خود بدست می‌آورد «کسب» مینامند و این مانند میراث است چه آنرا نسبت به مرده کسب میگویند نه رزق زیرا بسبب آن سودی نبرده است و نسبت به وارثان هنگامیکه از آن برخوردار شوند نام آن رزق است. اینست حقیقت مفهوم رزق در نزد اهل سنت، ولی معتزله میگویند شرط آنکه چنین ثروتی را رزق نامند اینست که تملك آن صحیح باشد و بعقیده ایشان هر چه نتوان آن را بعنوان تملك تصرف کرد رزق نیست و کلیه اموال غصبی و حرام را از این مفهوم بیرون ساخته‌اند و میگویند هیچک از اینگونه اموال را نمیتوان رزق نامید. و حال آنکه خدای تعالی به غاصب و ظالم و مؤمن و کافر روزی میدهد و هر که را بخواهد برحمت و هدایت خود اختصاص میدهد^۱. و ایشان (معتزله) درین باره دلایلی دارند که محل بحث آنها اینجا نیست. سپس باید دانست که کسب عبارت از کوشش و اراده کردن برای گردآوری و بدست آوردن مایه گذران است و ناچار باید برای روزی سعی و عملی وجود داشته باشد هر چند بدست آوردن و جستن آن از راههای (صحیح) آن باشد.

خدای تعالی فرماید: پس روزی را نزد خدا بجوئید. و کوشش برای آن وابسته به الهام و رهبری و قدرتی است که خدا بانسان ارزانی میدارد، و همه موجبات آن از جانب خداست و ناچار باید در هر گونه محصول و ثروتی نیروی کار انسانی مصرف شود زیرا اگر مانند صنایع بنفسه کاری باشد پیداست که کار انسانی در ایجاد آن ضرورت دارد و اگر از حیوان یا گیاه یا معدن بدست آید باز هم ناچار باید بنیروی کار انسانی حاصل گردد، چنانکه می بینیم، و گرنه بهیچرو چیزی بدست نخواهد آمد و سودی از آن حاصل نخواهد شد.

سپس باید دانست که خدای تعالی دو سنگ معدنی را، که عبارت از زر و سیم است، برای قیمت هر محصول و ثروتی آفریده است و آنها اغلب ذخیره و مایه کسب

۱ - اشاره به، و یختص برحمته من یشاء. سورة بقره، آیه ۹۹.

جهانیان میباشند و اگر هم در برخی از اوقات مواد دیگری بجز زر و سیم میاندوزند باز هم بقصد بدست آوردن آندو میباشد، زیرا هر ثروتی بجز زر و سیم در معرض نوسانهای بازار و رکود آن واقع میشود ولی زر و سیم ازین ماجرا دور هستند. بنابراین زر و سیم اصل و اساس همه کسبها و بمنزله مایه کسب و اندوخته است. و چون همه این مقدمات ثابت شد باید دانست که آنچه انسان از آن سود برمی گیرد و از میان انواع ثروتها آن را کسب می کند اگر از جمله صنایع باشد پس مایه سودی که از آن بدست میآید ارزش کاریست که در آن انجام گرفته است و قصد انسان از بدست آوردن و اندوختن همان ارزش کار است زیرا در اینجا بجز کار چیز دیگری نیست و آن مقصود ذاتی برای اندوختن نمی باشد. گاهی از صناعی است که چیزهای دیگری هم در آنها هست مانند نجاری و پارچه بافی که با آنها خوب و رشتن هم میباشد ولی در آن دو کار افزون تر است و بنابراین ارزش آن یعنی کار بیشتر است.

و اگر ثروت و وسیله معاش بجز صنایع باشد آنوقت نیز ناچار باید در قیمت آن فایده و مایه کسب را در نظر گرفت و ارزش کاری را که بسبب آن بدست آمده است در آن داخل کرد زیرا اگر کار نمی بود فایده و مایه کسب آن بدست نمی آمد و گاهی در بسیاری از مواد ملاحظه کار آشکار است آنوقت برای آن بهره ای از ارزش خواه کوچک یا بزرگ قرار میدهند و گاهی هم جنبه کار نهفته و ناپیداست چنانکه در اسعار مواد غذایی معمول در میان مردم ارزش کار نهان است چه اعتبار کارها و مخارج مربوط به آنها در اسعار حبوب و غلات ملحوظ میباشد، چنانکه یاد کردیم، ولی این اعتبار در نواحی و کشورهایی که امر کشاورزی و مخارج آن اندکست پوشیده و نهان میباشد و بجز گروه قلیلی از کشاورزان آنرا احساس نمیکنند. بنابراین آشکار شد که کلیه یا بیشتر سودها و بدست آمده ها عبارت از ارزش کارهای انسانیست و هم مفهوم رزق و روزی معلوم شد و بثبوت رسید که روزی آن

چیزیست که از آن بهره و سود می‌برند. پس معنی کسب و رزق و شرح وجه تسمیه هر يك روشن گردید.

و باید دانست که هر گاه بعلت نقصان عمران و اجتماع کارها فقدان پذیرد یا تقلیل یابد آنوقت خدا از میان رفتن محصول و کسب را در آن اجتماع اعلام خواهد فرمود. مگر نمی‌بینی در شهرستانهای کم جمعیت چگونه رزق و بدست آمده تقلیل می‌یابد یا مردم فاقد آنها میشوند زیرا کارهای انسانی در آن اجتماعات اندک میشود؟. و همچنین شهرستانهایی که کارها (ی گوناگون) در آنها بیشتر است^۱ مردم آنها توانگرتر و مرفه‌تر میباشند چنانکه یاد کردیم. و بدین سبب است که عامه میگویند که هر گاه عمران و جمعیت شهرها نقصان پذیرد روزی از آن سرزمین رخت برمیینند حتی مسیر چشمه‌ها و رودها تغییر می‌کند و در دشت روانه میشوند، زیرا فوران و جوشش چشمه‌ها در نتیجه چاه جوئی و آبیاری پدید می‌آید که خود از کارهای انسانیت چنانکه شیردادن چارپایان نیز همین حال را دارد بنا بر این اگر چاه جوئی و آبیاری ادامه نیابد چشمه‌ها و نهرها بکلی خشک میشود و بزمین فرو- میرود، چنانکه شیر حیوانات خشک میشود هر گاه دوشیدن آنها فرو گذاشته شود. و بین کشورهای آنی که در روزگار عمران دارای چشمه‌ها و نهرها (ی گوناگون) هستند چگونه هنگامیکه ویران میشوند کلیه آبهای آنها بزمین فرو می‌رود و چنانکه گوئی هرگز وجود نداشته است، و خدا تقدیر کننده شب و روز است.

فصل دوم

در راههای بدست آوردن معاش و شیوه‌های گوناگون آن

باید دانست که معاش عبارت از جستن روزی و کوشش در بدست آوردن آنست و کلمه مزبور از لحاظ لغوی بر وزن «مفعل» از ریشه «عیش» است و مناسبت آن

۱- از «ینی» در چایهای مصر و بیروت بجای: اعمال، عمران آمده.

با معنی اصطلاحی از آن سبب است که عیش یا زندگانی انسان جز در پرتو آن بدست نمی‌آید و ازینرو کلمه معاش را از طریق مبالغه در مفهوم جستن روزی بکار برده‌اند. سپس باید دانست که بدست آوردن روزی یا بدینسان حاصل میشود که آنرا از دست دیگران باز می‌ستانند و با اقتدار و زور برفیق قانونی که متداولست آنرا بچنگ می‌آورند و اینگونه کسب روزی را باج و خراج مینامند، و یا اینکه روزی را از راه شکار کردن جانوران رمنده بدست می‌آورند و حیوانات مزبور را از خشکی یا دریا بدست می‌آورند و اینگونه کسب روزی را شکار مینامند.

و یا کسب روزی بوسیله بهره‌برداری از حیوانات اهلی است بدانسان که محصولات آنها را که مایه نیاز مردم است استخراج میکنند و مثلاً از چارپایان شیر و از کرم ابریشم حریر و از زنبور عسل بدست می‌آورند یا از گیاهان بهره‌برداری میکنند و بکار کشت و درختکاری میپردازند و از ثمرات آنها بهره‌مند میشوند و کلیه اینگونه اعمال را کشاورزی مینامند. و یا اینکه کسب روزی در پرتو اعمال انسانی است و آنهم بچند صورت انجام می‌یابد: یا در مواد معینی تصرفاتی میکند و آنرا صنایع مینامند مانند نویسندگی و نجاری و خیاطی و پارچه بافی و پرورش اسب و مانند اینها، و یا در مواد نامعینی کار میکنند که عبارت از کلیه پیشه‌ها و تصرفات انسان است، یا اینکه کسب بوسیله کالاها و آماده کردن آنها برای معاوضه است که از راه گردش دادن آنها در کشورها یا احتکار آنها و منتظر نوسانهای بازار شدن انجام می‌یابد و این نوع کسب را بازرگانی مینامند. اینهاست راهها و اقسام گوناگون معاش و مفهوم گفتاری که محققان ادب و حکمت مانند حریری و دیگران یاد کرده‌اند، چه ایشان گفته‌اند معاش عبارت از: امارت و تجارت و فلاح و صناعت است. اما فرمانروائی شیوه‌ای طبیعی برای معاش نیست و ما نیازمندی نداریم که بشرح آن پردازیم چه قسمتی از کیفیات خراجهای سلطانی و خراجستانان را در فصل دوم یساد کردیم، لیکن کشاورزی و صنعت و بازرگانی از طرق طبیعی معاش

بشمار می‌روند.

اما کشاورزی بذاته بر همه انواع معاش مقدم است زیرا امری بسیط و ساده و طبیعی و فطریست و در آن نیازی باندیشه و دانشی نیست و بدین سبب در میان مردم آنرا به آدم ابوالبشر نسبت می‌دهند و او را معلم و انجام دهنده آن میدانند و این نکته اشاره باینست که کشاورزی قدیمی‌ترین راههای معاش و شایسته‌ترین وسایل طبیعی آن می‌باشد.

اما صنایع نسبت بکشاورزی در مرتبه دوم و پس از آنست، زیرا صنعت از امور تر کبیی و علمی است که در آن اندیشه و نظر را بکار می‌برند و ازینرو صنعت غالباً جز در شهرها که از زندگانی بادیه‌نشینی متأخر و در مرتبه دوم آنست یافت نمیشود و بهمین مناسبت آنرا به ادریس پدر دوم مردم نسبت می‌دهند چه او بوسیله وحی از جانب خدای تعالی صنعت را استنباط کرده و برای بشر آینده بیادگار گذاشته‌است. و اما بازرگانی هر چند از لحاظ کسب امری طبیعی است ولی بیشتر راهها و شیوه‌های آن جز داد و ستد نیست که آنها را برای بدست آوردن نرخ میان دو بهای خرید و فروش بکار می‌برند تا ازین تفاوت قیمت در کسب سود بربند و بهمین سبب شرع در امور تجارت چانه زدن را مباح شمرده‌است چه آن از باب مقامره است، با این تفاوت که بازرگانی گرفتن مال غیر بطور مجانی و بلاعوض نیست و بهمین سبب به مشروعیت اختصاص یافته است. [و خدا داناتر است].^۱

فصل سوم

در اینکه خدمتگزاری از طرق معاش طبیعی نیست

باید دانست که سلطان ناگزیر است برای اداره همه امور کشور و پادشاهی که در صدد آن هست، خدمتگزارانی برگزیند از قبیل سپاهی و شرطی (پاسبان) و

۱ - در چاپ‌های مصر و بیروت نیست.

کاتب (نویسنده) و درباره هر يك از امور مزبور بکسانی اعتماد و اکتفا کند که به توانایی آنها آگاه باشد و ارزاق ایشان را از خزانه خود متکفل شود.

و کلیه اینگونه مشاغل در ضمن امارت و معاش آن مندرج است زیرا بر همه آنان حکم امارت جاریست و دستگاه عظیم پادشاهی بمنزله سرچشمه ایست که آنها جویندگان آنند. و اما خدمتگزاریهائی که بجز اینهاست یعنی مربوط بدستگاه دولت و پادشاهی نیست از آنجا پیدا میشود که بیشتر توانگران از فراهم آوردن نیازمندیهای خود بتن خویش دوری میجویند یا از آن عاجزند ازینرو که در مهد ناز و نعمت و تجمل پرورش یافته اند بدین سبب دیگری را برمیگزینند که این امر را برعهده گیرد و در برابر آن بوی مزدی از ثروت خویش میپردازند و این شیوه بر حسب مردانگی طبیعی انسان خوی ناپسند است، زیرا تکیه کردن و اعتماد بهر کسی نشانه ناتوانی انسان است و گذشته ازین بر مقررین و مخارج شخص میافزاید و نشانه عجز و نامردی است که در شیوه های مردانگی شایسته است از آنها پرهیزیم. ولی چیزیکه هست عادات و رسوم بر طبایع آدمی غلبه میکند و در حقیقت انسان فرزند عادات خویش میباشد نه فرزند خاندان و نسبش. و با همه اینها خدمتگزاری که شایستگی خدمتگزاری داشته باشد و بتوان بتوانائی و بینیازی وی اعتماد کرد در حکم کیمیا میباشد، زیرا چنین خدمتگزاری که عهده دار امور کسی بشود از چهار حالت بیرون نیست:

یا هم بر کار خود تواناست و هم شایسته اطمینان و اعتماد است، و یا برعکس نه بر کار خود تواناست و نه میتوان بوی اعتماد کرد، و یا فقط در یکی از دو حالت مزبور شایستگی دارد یعنی یا بر کار خود تواناست ولی قابل اعتماد نیست، یا قابل اطمینان هست ولی در کار توانائی ندارد. اما حالت نخستین یعنی کسی را که هم بر کار تواناست و هم قابل اعتماد است، هیچکس بهیچرو نمیتواند استخدام کند زیرا اوبعلت داشتن دو صفت مزبور خود را از خدمتگزاری صاحبان مراتب پست بی نیاز

می‌بیند و مزد خدمت چنین کسانی را حقیر و اندک می‌شمرد چه او بر کارهایی بالاتر و بزرگتر از اینها توانایی دارد و ازینرو بجز امرای بانفوذ و خداوندان جاه و جلال دیگری چنین کسی را استخدام نمی‌کند زیرا همه کس بجاه و جلال نیازمندند. و اما گروه دوم یعنی کسانی که نه بر کار توانا هستند و نه قابل اطمینان‌اند، چنین مردمی را هیچ خردمندی بکار نمی‌گیرد زیرا آنها از هر دوراه بمخدوم خود ستم میکنند، از سوئی بعلت عدم توانایی بر کار موجب خرابی کار می‌شوند و از سوی دیگر از طریق خیانت ثروت او را میر باید و در هر حال وبال گردن خداوندگار خود می‌باشد و بنا بر این هیچکس در استخدام دو گروه یاد کرده طمع نمی‌بندد. و دو گروه دیگر بیش باقی نمی‌ماند: قابل‌اعتمادی که بر کار توانا نیست و توانایی که شایسته اعتماد نمی‌باشد، و مردم در ترجیح دادن یکی از این دو گروه بر دیگری بدو دسته تقسیم‌میشوند و هر يك از دو ترجیح را وجهی است ولی شخص توانا هر چند قابل اعتماد هم نباشد بر دیگری ترجیح دارد زیرا بوی میتوان مطمئن بود که چیزی تضييع نمی‌کند (و ازین راه زیان نمیرساند) و هم ممکن است بقدر امکان مراقبت کرد که بخیانت دست نیازد، لیکن آدم تضييع کننده هر چند قابل اعتماد هم باشد زیان او از رهگذر تضييع بیش از سود اوست. پس باید این نکات را دانست و آنها را در استخدام کسان بمنزله قانونی بکاربرد، و خدا بر آنچه خواهد تواناست^۱.

فصل چهارم

در اینکه جستن اموال از دفینه‌ها و گنجها از اقسام معاش طبیعی نیست

باید دانست که بسیاری از کوه خردان در شهرها آژمنده درصدد استخراج ثروتهای زیرزمین بر می‌آیند و آنرا وسیله کسب روزی خود قرار میدهند و معتقدند

۱ - آخر فصل در چاپ‌های مصر و بیروت چنین است: « و خدا سبحانه و تعالی بر هر چیزی تواناست. » و در (ینی) مطابق این متن است.

که کلیه ثروت‌های ملت‌های باستان در زیر زمین بطور گنجینه نهانست و بر همه آنها بوسیله طلسم‌های جادو گرانه مهر زده‌اند و جز کسانیکه بدان‌ش آن آگاهند دیگری نمیتواند آن مهر را بر گیرد چه آنها از راه بخور و دعا و قربانی میتوانند آن طلسم را بشکنند. چنانکه اهالی شهرهای افریقه عقیده دارند فرنگیانی که پیش از اسلام در آن سرزمین میزیسته‌اند نیز بهمین شیوه اموال خود را در زیر زمین دفینه کرده‌اند و شرح آنها را در کتابها نوشته‌اند تا خودشان (در موقع حاجت) بدان راه یابند و آن بر آرند و مردم شهرهای مشرق نیز چنین عقیده‌ای در باره ملت‌های قبطیان و رومیان و ایرانیان اظهار میدارند و در باره آن خبرهایی نقل میکنند که بخرافات بیشتر شباهت دارد، از قبیل اینکه میگویند بعضی از جویندگان دفینه‌ها که طلسم آنرا نمیدانسته و از اخبار آن آگاهی نداشته است پس از کاوش زمین بجایگاه گنجینه رسیده است ولی چون از طلسم آن بی اطلاع بوده است جایگاه را تهی یا پر از کرم می‌بیند یا اموال و گوهرهای قیمتی را می‌یابد ولی در برابر آنها نگهبانانی مشاهده میکند که با شمشیرهای برهنه ایستاده‌اند یا زمین آنها را بخود می‌کشد چنانکه گوئی بدرون زمین فرورفته‌اند و مانند اینگونه یاوه گوئیهای هذیان‌آمیز و بسیاری از طلبه^۱ در میان بربرهای مغرب چون از بدست آوردن وسیله معاش طبیعی عاجزند بتوانگران نزدیکی میجویند و اوراقی را که حواشی آنها زده و ساییده است (به نشانه کهنگی آنها) نزد آنان میبرند و بر این اوراق یا خطوطی بیگانه نوشته شده و یا چنین گمان میکنند که نوشته‌های مزبور ترجمه خطوط صاحبان دفائن است و نشانه جایگاه گنجینه‌ها میباشد و از این راه روزی خود را از آنان می‌جویند و آنها را بکاوش و جستن گنج بر میانگیرند و بتوانگران با حیل و دستان چنین وانمود میکنند که علت یاری جستن ایشان از آنها اینست که از جاه و نفوذ آنان در اینگونه

۱ - منظور طلاب علوم شرعی است. مؤلف همان کلمه‌ای را که در ایران هم بر این گروه اطلاق می‌شود بکار برده است.

اعمال استفاده کنند تا از تعقیب و مجازات حکام در امان باشند. وجهی‌ها که برخی از آنان بنوادری یا عجایبی از کارهای افسونگری هم آشنائی دارند که با نیرنگ و زرا ندودی از آن برای بتصدیق و ادا شدن طرف استفاده میکنند و بقیه دعاوی خود را صحیح قلمداد مینمایند، در صورتیکه آنها از عملیات سحر و افسون بکلی بیخبرند. در نتیجه اینگونه فریبکاری‌ها بسیاری از کوتاه خردان کارگران فراوانی را برای کاوش و کندن زمین بکار می‌گمارند و برای نمان داشتن کار خود از انظار از تاریکی شب استفاده میکنند از بیم آنکه مبادا رقبای آنان آگاه شوند یا کارگزاران دولت بعملیات آنان پی ببرند و هنگامیکه چیزی بدست نمی‌آورند دلیل آنرا عدم آگاهی از طلسمی میدانند که گنجینه بدان مهر شده است و ازینرو خود را گول می‌زنند و روی مطامع شکست خورده و ناکامی خود سرپوش می‌گذارند. و آنچه اینگونه کسان را بچنین اعمالی و امیدارد گذشته از کوتاه خردی اینست که آنها از بدست آوردن معاش خود بوسایل و پیشه‌های طبیعی مانند بازرگانی و کشاورزی و صنعت عاجزند و ازینرو در کسب معاش خود منحرف میشوند و در پیراهه و مجرای غیر طبیعی گام می‌نهند و اینگونه راههای بیهوده را برمیگزینند چه آنها از تلاش در راه پیشه‌ها و حرفه‌ها عاجزند و شیفته‌اند که روزی خود را بی‌رنج و تعب بدست آورند در صورتیکه نمیدانند آنها در نتیجه اینگونه کج رویها خود را در رنجها و شدائدی می‌افکنند که بدرجات از رنج نخستین شدیدتر است و گذشته از این خود را در معرض مجازات و شکنجه قرار میدهند.

وجهی‌ها که بیشتر اوقات فزونی عادات و رسوم تجملی و بیرون رفتن آن از حد نهائی کسان را باینگونه اعمال و امیدارد، چه در چنین شرایطی عایداتی که از راه پیشه‌ها و حرفه‌های معمولی بدست می‌آید بامخارج فراوان اینگونه رسوم تجملی برابری نمیکند و هر گاه نتوانند از مجرای طبیعی به‌سرف خود برسند هیچ راهی نمی‌یابند جز اینکه آرزو کنند ثروتی عظیم یکباره بی‌رنج و زحمت بدست آورند

تا بتوانند مخارج هنگفتی را که در نتیجه عادات تجملی دامنگیر آنان شده است فراهم آورند. اینست که در جستجوی اینگونه اعمال آزمندانه میکوشند و نهایت سعی و تلاش خود را درین راه بکار میبرند و بدین سبب می بینیم بیشتر کسانی که در این راه با سماجت و آز فراوان میکوشند دستداران تجمل از وابستگان دولتها و ساکنان شهرهایی هستند که دارای وسائل تجملی گوناگون و انواع موجبات رفاه و تفریح است مانند مصر و شهرهای نظیر آن. ازینرو می بینیم بسیاری از مردم مصر با شیفتگی فراوان در جستجوی گنجینهها هستند و در باره نوادر و عجایب آنها از هر مسافری سؤال میکنند همچنانکه به کیمیا آزمندند.

همچنین می شنویم که مردم مصر بهر يك از طلبه اهل مغرب بر میخورند با آنها درین باره گفتگو میکنند تا شاید بوسیله آنان بر دینه یا گنجی آگاه شوند، و علاوه بر طلبیدن گنج در جستجوی خشکانیدن آنها^۱ نیز میباشند چه معتقدند که غالب اینگونه اموال دینه بطور عموم در مجاری رود نیل است و آزرود در این آفاق بیش از هر جای دیگر دینه یا گنجینه در خود نهان دارد و صاحبان آن دفاتر ساختگی و تزویر آمیز با نیرنگ و دستان بهانه میآوردند که رسیدن بآن گنجها و دینهها با جریان نیل دشوار و امکان ناپذیر است، چه گنجهای مزبور در زیر زمینهای است که رود نیل آنها را فرا گرفته است و برای اینکه با این دروغها معاش خود را بدست آورند شنوندگان خود را برای رسیدن بمطلوب با سخنان دروغ بخشکانیدن آب از راه اعمال افسونگرانه و جادو نوید میدادند و بطمع می انداختند، بویژه که مصریان از پیشینیان خود شیفتگی بسحر و جادو را بارث برده اند چه آثار علوم ساحری ایشان هنوز هم در آن سرزمین در قسمت برای^۲ و جز آن باقی است و داستان

۱ - ترجمه «تغویر» در زمین فرو شدن آب است و در اینجا منظور اینست که با افسون و سحر آب رود را بخشکانند تا بتوانند آن گنجینهها را بیابند. ۲ - «برای» جمع «بربی» بمعنی بقایای معابد و دیگر بناهای بزرگ و یادگارهایی است که مصریان قدیم ساخته اند.
(مقدمه ابن خلدون ۹۸)

ساحران فرعون گواه بر اینست که آنان باین امور اختصاص داشته‌اند. و مردم مغرب قصیده‌ای نقل میکنند که آنرا به حکمای مشرق نسبت میدهند و شاعر در آن کیفیت عمل خشکانیدن آب را بر حسب عقیده خود در آن باره بوسیله فن جادوگری شرح داده است، بدینسان:

« ای جوینده راز خشکانیدن آب، سخن راست را از کسی که بدان آگاه است بشنو،

گفتارهای بهتان و الفاظ فریب آمیزی را که دیگران در کتب خود تصنیف کرده‌اند فرو گذار،

و اگر از کسانی هستی که بیاوه و دروغ عقیده نداری گفتار راست و پند مرا بشنو،

پس هر گاه بخواهی آب چاهی را بخشکانی که فهم و خرد همه در چاره جوئی آن سرگردان شده است.

صورتی بشکل خود (یعنی انسان) که سر پا نگاهداشته‌ای ترسیم کن و سر آن تصویر باندازه^۱ سر بچه شیر باشد،

و دو دست او ریسمان دلو را که از عمق چاه بر می آید گرفته باشند، و بر روی سینه او حرف «هاء» چنانکه دیدی که عدد طلاق است ولی از تکرار آن پرهیز،

و بر حرف «طاء» گام مینهد، چنانکه آنها را لمس نمیکند و مانند خردمند هوشیار دانشمندی راه میرود،

و در گرداگرد شکل (طلسم) خطی کشیده است که مربع بودن بهتر از دایره وار بودن آنست،

۱ - در بسیاری از نسخ خطی که در دسترس دسلان بوده و جایهای مصر و بیروت و ترجمه ترکی بجای «تقدیر» «تقویر» است که بمعنی مدور کردن و گرد بریدن میباشد یعنی سر آن مانند سر بچه شیر گرد باشد.

و پرنده‌ایرا بر آن شکل ذبح کن و آنرا بخون پرنده بیالای و بدنبال ذبح این مواد را بخور کن:

سندروس^۱ و کندر و صمغ رومی^۲ و عود هندی، و آنرا پارچه حریر پوشان، حریری سرخ یا زرد یا^۳ نیلگون که در آن رنگ سبز و تیره نباشد، و آنرا به نخهای پشمی سفید یا سرخ خالص می‌بندی. و برج اسد باید در طالعی باشد که (منجمان) بیان کرده‌اند و آغاز ماه باشد که شبها ماهتاب و روشن نیست، و بدر باید متصل به طالع سعد عطارد باشد و ساعت تنظیم و محاسبه طلسم باید بر روز شنبه باشد.

مقصود از جمله «بر حروف طاء گام نهادن» اینست که حروف مزبور میان دو پای او باشد چنانکه گوئی روی آنها راه میرود. و بعقیده من این قصیده از نیرنگ بازیهای دروغبافان است، چه ایشان درین باره احوال غریب و اصطلاحات شگفتی دارند و کار دروغبافی و نیرنگسازی آنان با آنجا میکشد که منازلی مشهور و خانه‌های معروف نظیر اینها سکونت می‌کنند و شهرت میدهند که در آن خانه‌ها دفینه‌هایی نهفته است و گودالهای (عمیقی) حفر میکنند و بر آنها نشانه‌ها و علائمی میگذارند که آنها را در دفاتر و کتب دروغین خود مینویسند. آنها کوته‌خردان را باینگونه دفاتر میفریبند و آنها را بر میانگیزند که آن خانه را کرایه کنند و در آن اقامت گزینند و چنین وانمود میکنند که گنجینه‌ای بزرگ در آن پنهان است

۱- سندروس (به دال مفتوح و رای مضموم) صمغیست زرد رنگ که آنرا کهر با گویند و در برهان بفتح و در سراج نوشته که سندروس صمغیست زرد رنگ که روغن کمان و غیره از آن سازند و آن شبیه بکهر با باشد بلکه کهر بائیکه درین دیار ممتارفت از آن ساخته میشود (غیات).
 ۲- ترجمه «میعه» (بفتح م- ع) است که بمعانی زیر آمده است: عطری نیک خوشبوی، یا صمغ درختی که از روم خیزد، یا صمغ درخت سفرجل (منتهی‌الارب). ۳- در چاپ (ا) و «ینی» بجای (او) (لا) آمده و ترجمه بیت چنین است: از سرخ یا زرد نه نیلگون، نه سبز در آن باشد و نه تیرگی.

چنانکه کس نتواند آنرا از فزونی تعبیر کند و از آنها مبلغی پول بنام خریدن داروها و بخورات برای گشودن طلسمها مطالبه می‌کنند و آنها را به ظهور شواهد که خود آنها را ساخته و پرداخته‌اند نویدها و وعده‌ها میدهند و آن گروه از آنچه می‌بینند سخت برانگیخته میشوند در حالیکه گول خورده‌اند و موضوع بر آنها مشتبه شده است چنانکه خود در نمی‌یابند و در میان آن طراران درین باره اصطلاح خاصی متداولست که مزورانه مردم را بدانها میفریبند و هنگام محاوره با اشخاص برای نمان ساختن نیرنگهای خود بدان اصطلاحات متوسل میشوند و آنها را در عملیات خود از قبیل حفاری و بخور و ذبح حیوان و مانند اینها بکار میبرند. ولی در حقیقت اینگونه سخنان هیچ اصلی در علم و تاریخ ندارد، و باید دانست که هر چند گنجهایی بدست می‌آید ولی این امر بندرت و بطریق اتفاق و تصادف روی میدهد نه از راه قصد و اراده و این موضوع نه در روزگارهای گذشته و نه در عصر حاضر، هیچیک از امور مورد حاجت عموم نبوده و نیست تا مردم اموال خود را در زیر زمین انداخته‌کنند و بر آنها با طلسم مهر بزنند.

ورکازی^۱ که در حدیث آمده و فقها آنرا فرض شمرده‌اند و عبارت از دفینه‌های روزگار جاهلیت (پیش از اسلام) است همواره بطور تصادف و اتفاق بدست می‌آید نه از راه قصد و جستجو کردن.

و گذشته از اینها کسیکه ثروت خود را دفینه می‌کند و با عملیات ساحری بر آنها مهر می‌زند بیگمان در نمان ساختن آنها مبالغه می‌کند. وی چگونه بر آنها نشانه‌ها و علاماتی نصب می‌کند و آنها را در کتب مینویسد تا برانندوخته او مردم عصرهای آینده وساکنان شهرهای گوناگون آگاه شوند؟ چنین عملی مناقض نیت اختفا و پنهان کاریست. و نیز کرده‌های خردمندان ناچار باید برای منظور و هدفی

۱ - «رکاز» در شرع عبارت از ثروتی است که در زیر زمین انداخته شده باشد خواه اندوزنده آن آفریدگار یا مخلوق باشد. و در حدیث آمده است که، «بر رکاز خمس تعلق می‌گیرد» (اقربالموارد).

بقصد سود بردن انجام یابد و کسی که دارائی خویش را دفینه میکند حتماً آنها را برای فرزندان یا خویشاوندان خویش یا کسانی که آنها را بویژه از میان دیگران برمیگزیند پنهان میکند، اما کسیکه بطور کلی بخواهد اموالش را از همگان نماند سازد و منحصرأ آنها را برای فرسودگی و نابودی یا برای کسانی از آیندگان که بهیچرو آنها را نمیشناسد بپندوزد، چنین عملی بهیچرو از مقاصد خردمندان بشمار نمیآید.

و اینکه گروهی میگویند ثروت‌های ملی که پیش از ما میزیسته‌اند کجا رفته است؟ و با اینکه معلوم شده است آنها ثروت‌های عظیم و اموال فراوان داشته‌اند آیا نمیتوان دریافت که آنهمه ثروت بچه سرنوشتی دچار شده است؟ در پاسخ این سؤال باید دانست که اموالی از قبیل زر و سیم و گوهرها و کالاهای نامعاندن و مکاسبی هستند مانند آهن و مس و ارزیر و دیگر اموال و معادن. و همه اینگونه اموال را عمران و اجتماع بوسیله اعمال انسانی پدید میآورد و مایه فزونی یا کمی آنها میشود. و آنچه از اموال مزبور در دسترس مردم موجود است دست از یکی بدیگری منتقل میشود و بصورت ارث از گذشتگان برای آیندگان بجای میماند و چه بسا که بر حسب معاوضه کالاهای اجتماعی که مورد حاجت آنست از سرزمینی بسرزمین دیگر منتقل میشود و از دولتی بدولت دیگر میرسد چنانکه اگر در مثل در مغرب و افریقه این نوع ثروت نقصان پذیرد در ممالک اسلاوها و فرنگیان تقلیل نمی‌یابد و اگر در مصر و شام کمیاب گردد در هند و چین نقصان نمی‌پذیرد بلکه اینگونه ثروتها (سیم و زر و غیره) بمنزله ابزار و وسیله کسب هستند و عمران و اجتماع سبب فزونی یا کمی آنها میشود. گذشته از اینکه کهنگی و فرسودگی همچنان که بهمه موجودات سزایت میکند باندوخته‌ها و اموالی که از معدن بدست میآیند نیز راه می‌یابد و مروارید و گوهر زودتر از دیگر اموال خزینهای فاسد و تباه میشود. همچنین به زر و سیم و مس و آهن و ارزیر و قلع نیز کهنگی و نابودی راه مییابد

چنانکه اعیان آنها در کمترین مدتی از میان می‌رود.

واما اینکه در مصر امر جویندگان دفینه‌ها و گنجها روی می‌دهد بدان سبب است که در طی دو هزار سال یا بیشتر^۱ در آن کشور قبطیان فرمانروائی داشته‌اند و از جمله عادات و رسوم قبطیان این بوده است که مردگان خود را بر حسب مذهب دولتهای پیشین آن کشور با اموال متقولی که موجود داشته‌اند از قبیل زر و سیم و گوهر و مروارید بخاک می‌سپرده‌اند. و پس از آنکه دولت قبطیان بسر آمد و ایرانیان بر آن کشور تسلط یافتند بدین منظور قبرها را کردند و از قبور آنان چیزهائی کشف کردند که وصف ناشدنی است مانند اهرام از قبور پادشاهان و جز آنها.

همچنین پس از ایرانیان یونانیان نیز بدین عمل دست یازیدند و از آن روزگار تا کنون مقابر مصریان مورد ظن جویندگان گنج واقع شد و در آنها بسیاری از اوقات دفینه‌هائی می‌یابند که یا از جمله اموالست که آنها را با مردگان بخاک سپرده‌اند و یا از وسایلیست که بوسیله آنها مردگان را هنگام دفن تجلیل می‌کرده‌اند مانند ظروف و تابوتهای زرین و سیمین که آنها را مخصوص مردگان می‌ساخته‌اند. اینست که قبور قبطیان از هزاران سال برای یافتن اینگونه دفینه‌ها مورد ظن واقع شده و بهمین سبب مردم آن کشور بعلت وجود دفینه و بمنظور استخراج آن به جستجوی (زر و سیم) که مطلوب جهانیان (قدیم و جدید است) می‌پردازند حتی مصریان هنگامیکه در اواخر روزگار دولت بر اصناف باج می‌گذارند جویندگان گنجها را نیز در نظر می‌گیرند و از آنها باج می‌گیرند و این باجها بمنزله مالیات ابلهان و هوسبازانی است که باین عمل مشغول میشوند و باید آنها را پردازند و آزمندانی که این مالیات را می‌پردازند آنها وسیله و دستاویزی برای جستجو و تحقیق این امر و استخراج آن قرار میدهند، ولی آنها از کلیه مساعی خود بجز

۱ - در طی هزاران سال یا بیشتر (جایهای مصر و بیروت). در «ینی» از ابتدای هزار یا بیشتر و صورت متن از چاپ پاریس است.

نومیدی بهره‌ای نبرده‌اند و پناه بخدا از زیان کاری. و ازینرو لازمست کسیکه بدین وسواس و مالیخولیا دچار میشود از عجز و تنبلی در راه بدست آوردن معاش خود بخدا پناه برد. چنانکه پیامبر، ص، بخدا پناه برده است، و خود را از راههای شیطانی و وسوسه‌های او منصرف کند و خویش را به محالات و افسانه‌های دروغ سرگرم نسازد، و خدا به هر که بخواهد روزی بیشمار می‌بخشد.^۱

فصل پنجم

در اینکه جاه برای ثروت سودمند است

زیرا مشاهده میکنیم که صاحبان جاه و (مکانت)^۲ در همه انواع معاش توانگرتر و مرفه‌تر از کسانی هستند که فاقد جاه و نفوذند. و سبب آن اینست که مردم بمنظور نیازی که به قدرت خداوندان جاه دارند بآنان نزدیکی میجویند و آنانرا از راه نتایج اعمال خود خدمت میکنند، بنا برین مردم باینگونه کسان از راه دسترنج و کار خود یاری میکنند و بکلیه نیازمندیها و لوازم زندگانی او خواه ضروری باشد و خواه وسایل تجملی و کمالی کمک میرسانند، و در نتیجه وی از قیمت این یاریها و کارها در کسب و همه شئون^۳ خود بهره‌مند میشود و در صورتیکه باید عوض آنها را بپردازد مردم مفت و مجانی برای او کار میکنند و بنا بر این خداوندان جاه از ارزشهای اعمال فراوانی متمتع میشوند که نوعی را بدینسان بی عوض بدست میآورند و نوع دیگر ارزش اعمالیست که ناچار باید عوض آنها را بپردازند. پس نتایج اعمال فراوانی عاید آنان میشود و چون از کارها و دسترنجهای بسیاری بهره‌مند میشوند سود فراوان میبرند و در کمترین زمانی ثروت هنگفتی بدست میآورند و این ثروت

۱. والله یرزق من یشاء بغیر حساب. سورة بقره، آیه ۲۰۸. ۲. از (ینی) ۳. در چاپ بیروت معاشاته است.

آنان روز بروز افزایش می‌یابد و از اینجاست که فرمانروائی (امارت) یکی از موجبات معاش بشمار میرود، چنانکه یاد کردیم.

ولی کسی که فاقد جاه و قدرت است هر چند توانگر هم باشد بطور کلی توانگری او در حدود دارایی و مال و بنسبت کوشش و سعیش خواهد بود و بیشتر اینگونه کسان بازرگانان میباشند و بهمین سبب بازرگانانی که خداوند جاه و قدرتند بدرجات از دیگر همصنفان خود توانگرترند. و از اموری که مؤید این معنی است اینست که می‌بینیم بسیاری از فقیهان و دینداران و پارسایان هر گاه به نیکی و صلاح شهرت یابند و عامه مردم بر حسب اعتقادی که دارند در راه خدا بآنان یاری کنند و مردم صمیمانه در امور دنیوی بآنان کمک رسانند و در راه مصالح زندگی ایشان بکوشند، سرعت توانگر میشوند و در شمار ثروتمندان قرار میگیرند بی آنکه خود از راه کار و کوشش مالی بدست آورند و تنها ارزش اعمال و دسترنج دیگران را که از راه کمک عاید آنان شده است بدست می‌آورند. و ما از اینگونه کسان گروه بسیاری را در شهرها و بلاد و در میان بادیه نشینان می‌بینیم که مردم در امور کشاورزی و بازرگانی آنان میکوشند و حال آنکه در خانه خود نشسته‌اند و از جای خود تکان نمیخورند و در نتیجه کارمچانی دیگران ثروت آنان افزایش مییابد و درآمد بسیاری عاید آنان میشود و بیسعی و تلاش از ثروت خویش بهره برداری میکنند.

و کسانی که از این راز آگاه نیستند از کیفیت ثروت و موجبات توانگری آنان در شگفت میشوند، و خدا به هر که بخواهد روزی بشمار می‌بخشد.

فصل ششم

در اینکه خوشبختی و وسیله روزی غالباً برای کسانی حاصل میشود که فروتن و چاپلوس هستند و این خوی از موجبات سعادت است

در فصول پیش یاد آور شدیم که کسب و بدست آورده‌ای که بشر از

آن استفاده می کند همانا بهای کارهای ایشان است و اگر فرض کنیم یکفرد بکلی بیکار باشد چنین کسی یکسره فاقد وسیله معاش خواهد بود و ارزش هر کس به اندازه کار و شرف آن در میان دیگر کارها و نیاز مردم بآن کار است و بهمان نسبت پیشه و وسیله معاش او فزونی می یابد یا نقصان می پذیرد. و ما در فصل گذشته ثابت کردیم که جاه و نفوذ برای کسب ثروت سودمند است چه خداوند جاه در پرتو نفوذ خود منزلتی بدست می آورد که مردم بوی وسیله کار و احوال خود نزدیک می شوند و در دفع مضار و جلب منافع خویش می کوشند و در ازای کار یا ثروتی که بوی ارزانی می دارند از قدرت و جاه او استفاده می کنند و به بسیاری از مقاصد نیک یابد خود نائل می آیند و کارهایی که خداوندان جاه انجام می دهند بر میزان وسایل معاش و پیشه آنان می افزاید و ارزش کارها برای آنان تولید ثروت می کند و در کمترین مدتی دارائی و اموال فراوانی بدست می آورند.

سپس باید دانست که جاه و نفوذ در میان مردم بترتیب طبقات تقسیم شده است و طبقه ای پس از طبقه دیگر دارای جاه و قدرت است چنانکه در طبقات برتر پادشاهان میرسد که هیچ قدرت و دستی بالای توانایی آنان نیست و طبقات فروتر به کسانیکه در میان همجنسان خود سود و دوزیانی ندارند و میان دو طبقه مزبور طبقات گوناگون دیگری است.

و این حکمت خداست در میان آفریدگانش که بدان معاششان منظم و مصالح زندگی آنان آماده می شود و بقای ایشان تأمین می شود، زیرا وجود نوع انسان بکمال نمی رسد جز در پرتو تعاون افراد بیکدیگر تا ازین راه مصالح زندگی خویش را تأمین کنند چه ثابت شده است که وجود یکفرد خود بتهنایی ممکن نیست بمرحله کمال برسد و اگر بندرت بطریق فرضی چنین فردی دیده شود بقای او به صحت نخواهد پیوست. و این تعاون جز با کراه حاصل نمی شود زیرا بیشتر مردم بمصالح نوع آگاه نیستند و از این رو که خدا بمردم آزادی و اختیار ارزانی داشته

و افعال آنان از روی فکر و اندیشه صادر می‌شود نه به حکم طبع و از روی غریزه و بنابراین گاهی از همکاری و یاریگری بهم سر بازمی‌زنند و لازم می‌آید که آنان را بدان وادار کنند و ناچار باید کسی پدید آید و آنان را با کراه بمصالحشان وادارد تا حکمت ایزدی در بقای این نوع جامعه عمل پوشد و این معنی گفتار خدای تعالی است که می‌فرماید: و بعضی از آنان را بالای بعضی از مراتب بلند گردانیدیم تا برخی از ایشان برخی دیگر را بکار بگیرند و رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه جمع میکنند^۱. پس آشکار شد که جاه عبارتست از قدرتی که برای بشر حاصل میشود و آنرا در بارهٔ ممنوعان زیر دست خود از راه اجازه دادن و منع کردن و تسلط بر آنان بقره و غلبه بکار میبرد تا ایشان را از روی عدالت بوسیلهٔ احکام و قوانین شرایع یا سیاست بدفع مضار و جلب منافعشان و همچنین دیگر مقاصدی که دارد وادار کند ولی عنایت پروردگار بوسیلهٔ نخستین (احکام شرایع) بطور ذاتی و بوسیلهٔ دوم (احکام سیاست) بطریق عرضی است، مانند دیگر بدیهائی که در حکم ایزدی در آمده است زیرا گاهی نیکی فراوان جز بسبب بدی اندک بخاطر مواد به کمال نمیرسد، و بدین نیکی از دست نمیرود بلکه بر آنچه مشتمل بر بدی اندکست فرومی‌آید. و معنی روی دادن ستم در میان مردم همین است، پس باید این نکته را دریافت. گذشته ازین هر یک از طبقات اجتماع خواه از مردم شهرها یا اقلیم دارای قدرتی نسبت بطبقهٔ فروتر خود می‌باشد و هر یک از افراد طبقات پائین از جاه و نفوذ طبقهٔ برتر از خود یاری می‌جوید و وسیلهٔ معاش و کسب آن طبقه باندازه‌ای که زیر دستان خود را بکار و امیدارد و از آنان استفاده می‌کند افزایش می‌یابد و با همهٔ اینها جاه در کلیهٔ راههای معاش مردم دخالت میکند و بر حسب طبقه و وضعی که خداوند آن طبقه در اجتماع دارد بست و گشاد می‌یابد، یعنی اگر جاه توسعه

۱ - و رفعا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخريا ورحمة ربك خير مما يجمعون. سورة الزخرف، آیه ۳۱.

داشته باشد نتایج و سود آن نیز فراوان خواهد بود و اگر محدود و اندک باشد بهمان نسبت سود اندکی خواهد داشت.

و کسیکه فاقد جاه است هر چند متمول هم باشد توانگری او تنها باندازه کار یا سرمایه‌اش خواهد بود و به نسبت کوشش و پشتکارش افزون خواهد شد مانند بیشتر بازرگانان. و برخی از کشاورزان و صنعتگران نیز اگر فاقد جاه باشند و بهمان فواید صنایع خود اکتفا کنند سرانجام اغلب گرفتار فقر و بینوائی میشوند و دیر ثروت بدست می‌آورند بلکه بیش از حد اقل زندگی و مقدار سدجوع بهره‌ای نمی‌برند و در نهایت تلاش فقط ضروریات زندگی را فراهم می‌سازند.

پس از بیان مقدمات یاد کرده و روشن شدن این نکته که ثمرات جاه‌رامیتوان بدیگران هم بخشید و در پرتو حصول آن سعادت و نیکی بدست می‌آید، در می‌یابیم که بخشش نتایج جاه و دیگران را از پرتو آن برخوردار کردن از بزرگترین و مهمترین نعمتهاست و بخشنده آن از بزرگترین انعام‌کنندگان بشمار میرود و البته ثمرات جاه خود را بزیردستان خویش می‌بخشد و بنابراین بخشش او از راه زبردستی و ارجمندی است و جوینده آن ناچار باید در برابر وی بهمان شیوه‌ای که از خداوندان قدرت و پادشاهان درخواست میکند بفروتنی و چاپلوسی پردازد و گرنه بدست آوردن دشوار خواهد بود.

و بدین سبب گفتیم که فروتنی و چاپلوسی از موجبات بدست آوردن جاه است و جاه مایه سعادت و وسیله روزی است، چنانکه بیشتر توانگران و سعادت‌مندان بدین خوی متصف‌اند و ازینرو می‌بینیم بیشتر کسانی که خوی بلند نظری و بلندپروازی دارند بهیچیک از مقاصد جاه نایل نمیشوند و در راه بدست آوردن معاش تنها بنیروی کار خود اکتفا میکنند و با فقر و بینوائی دست بگریبان می‌باشند. و باید دانست که این خوی بلند نظری و بلند پروازی از صفات ناپسندی است که در نتیجه توهم داشتن کمال بانسان دست میدهد و اینگونه کسان توهم میکنند که مردم به سرمایه علمی

یاهنری آنان نیازمندند مانند دانشمندی که دردانش خود تبحر دارد یا دبیری که در نگارش خود استاد است یا شاعری که اشعار شیوا میسراید، و خلاصه هر کس در هنر خود مهارت دارد گمان می کند که مردم به نتیجه کار او نیازمندند و ازینرو خود را بسبب این امتیاز برتر از دیگران می شمارد و خوی بلندپروازی بوی دست می دهد .

همچنین آنانکه دارای نسب و خاندانند و از گروهی بشمار میروند که در میان نیاگان آنان پادشاه یا دانشمند نامور^۱ یا عنصر کاملی در یک مرحله وجود داشته است در نتیجه دیدن یا شنیدن وضع پدران و نیاگان خود در شهر بدان مغرور میشوند و گمان میکنند که آنان هم بسبب آنکه وارث آن نیاگان اند و بآنان منسوب میباشند شایسته همان پایگاه اند. اینگونه کسان در حال حاضر یک امر معدوم متمسک میشوند زیرا کمال بوراثت بکسی نمیرسد. و نیز گاهی برخی از مردمانی که در کارها صاحب نظر و مجرب و بصیراند این صفات را در خود کمالی می پندارند و گمان میکنند مردم بآنان نیازمندند .

وازیرو می بینیم کلیه اصنافی که یاد کردیم بلندپرواز و متکبرند و بهیچرو نسبت بخداوندان جاه فروتنی نمیکنند و از کسانی که از آنان برترند تملق نمیگویند و جز خود دیگر کسان را کوچک می شمارند، زیرا معتقدند که بر دیگران برتری دارند و همه آنان از فروتنی سر باز میزنند هر چند در برابر پادشاه باشد، و این خوی را پستی و خواری و سفاهت می شمارند و گمان میکنند مردم باید در رفتار خود با ایشان پایگاه موهومی را که خود از روی وهم و گمان بدان قائلند در نظر گیرند و هر کس پایگاه موهوم آنان را نیک در نیابد و در احترام بآنان اندکی کوتاهی ورزد

۱- در ینی چنین است؛ یا کامل و متبحری وجود داشته خود را در مرحله و پایه ای توهم می کنند که آنرا بخاندان آنان نسبت میدهند یعنی همان وضعی که آن را درباره پدران و نیاگان خود در شهر دیده یا شنیده اند و گمان می کنند که آنان هم... در اینجا اینهمه اختلاف نسخ است؛ یفترون. یفترون یعتزون. یعتزون. یعتزون. یعتزون. و صورت متن یعتزون است.

اورا دشمن میدارند و چه بسا که بسبب کوتاهی و غفلت مردم درین باره در ورطه اندوه و غم گرفتار میشوند و پیوسته بسختی رنج میبرند که چرا احترام شایستگی آنان را مردم واجب نمیشمرند و از آن سر باز میزنند و بدین سبب نسبت بمردم خشمگین میشوند چه در طبیعت بشری خوی خدامنشی سرشته شده است و کمتر ممکنست یکی بدیگری در برابر کمال و بلند پروازی وی تسلیم شود، مگر آنکه نوعی از قهر و غلبه و تسلط بکار برد.

و همه اینها در ضمن جاه حاصل میگردد و بنا بر این هر گاه افراد متکبر و بلند پرواز فاقد جاه باشند، و چنانکه آشکار کردیم اینگونه کسان فاقد آن هم هستند، آنوقت مردم بعلت همین خوی تکبر از آنها بیزار خواهند بود و بهیچرو از نیکی و احسان دیگران بهره مند نخواهند شد. و بالنتیجه از ثمرات جاه طبقه ای که از آنان برتر و بلندتر اند محروم خواهند گردید بعلت آنکه آنها را دشمن میدارند و بهمین علت از آشنائی با آنان دوری میجویند و نزد آنها نمیروند. اینست که از لحاظ معاش در مضیقه واقع میشوند و در فقر و بینوائی باقی میمانند یا بروز گار اندک بهتری می رسند و برای چنین کسانی بهیچرو ثروت بدست نمیآید و از اینجا در میان مردم معروفست که میگویند دانشمندان کامل از بخت و اقبال محروم اند و بهره ای که از دانش دارند بحساب روزی آنان آمده است و بهره آنان از بخت و کامرانی همان دانش و معرفت آنها مقرر گردیده است و معنی و مفهوم آن همین است که گفتیم انسان بر هر چه آفریده شده باشد، برای آن آماده میشود، و خدا تقدیر کننده است، پروردگاری جز او نیست.

و گاهی بسبب این خوی در دولتها اضطرابی در مراتب (دولتی) [بسبب این خلق] روی میدهد چنانکه بسیاری از فروما یگان بدرجات بلند نائل میآیند و گروهی از مردم ارجمند سقوط میکنند زیرا هنگامیکه دولتها با آخرین مرحله قدرت و استیلا

میرسند دودمان پادشاه در میان همه خاندان‌ها در پرتو سلطنت و کشورداری سرآمد و یگانه‌میشود و خاندانهای دیگر از رسیدن بچنین پایگاهی نومید میگردند و در مراتبی فروتر از مقام پادشاه واقع میشوند و در زمره زیردستان او بشمار می‌آیند چنانکه گوئی بندگان او هستند و هر گاه دیرزمانی دولت بدین وضع ادامه یابد و پادشاه دچار تکبر گردد درین هنگام همه کسانی که دربار گاه او خدمت میکنند و از راه خیرخواهی بوی تقرب میجویند و آنان را بعلت کفایتی که دارند در بسیاری از امور مهم خود برمیگزینند، از لحاظ پایگاه در نزد سلطان بایکدیگر برابری خواهند بود. اینست که می‌بینیم بسیاری از رعیت از راه نشان دادن فعالیت و خیرخواهی و انواع خدمتگزاری میکوشند که بسطان تقرب جویند و بوی و درباریان و خویشاوندان و اعضای خاندانش فروتنی و تملق بسیار میکنند و از این راه برای رسیدن بمنظور خود یاری میجویند تا آنکه پایگاه آنان با دیگر خدمتگزاران دولت برابر و استوار میشود و سلطان ایشان را در زمره خدمتگزاران دولت بشمار می‌آورد و از این راه بهره عظیمی از سعادت بدست می‌آورند و جز واهل دولت محسوب میشوند. و در این هنگام پرورش یافتگان دولت که از فرزندان وابستگان سلطان‌اند و نیاگان خود را کسانی میدانند که در راه بنیان‌گذاری سلطنت و دولت بامشکلات پیکار کرده و اساس آنرا استوار کرده‌اند باینگونه خدمات پدران خود که آثار آن همچنان نمودار است مغرور میشوند و از اینرو حاضر نیستند در راه سلطان جاتفشانی کنند و آثار نیاگان خود را مهم بشمارند و بدین سبب در دستگاه دولت بخودسری و یکه تازی مشغول میشوند و در نتیجه سلطان بر آنان خشم میگیرد و آنها را از درگاه خود میراند و باین پرورش یافتگانی که تازه آنها را برگزیده است متمایل میشود که نه برای خود آثار و یادگارهای قدیمی بشمارند و نه راه گستاخی را می‌پیمایند و بهیچرو بلند پروازی نمیکنند، بلکه عادت و روش آنان فروتنی و

چاپلوسی بوی و کوشش در راه انجام دادن مقاصد اوست هر چه رأی او اقتضا کند. اینست که جاه و نفوذ آنان توسعه می‌یابد و بمراتب بلند میرسند و بسبب مکانتی که در درگاه سلطان حاصل میکنند همه بزرگان و خواص بآنان متوجه میشوند. و پرورش یافتگان دولت در بلند پروازی و اهمیت دادن بسوابق دیرین باقی میمانند که چیزی بر آنها افزوده نمی‌شود جز اینکه از بارگاه سلطان رانده میشوند و مورد خشم او قرار میگیرند و پادشاه این خدمتگزارانی را که تازه برگزیده است بر آنان ترجیح میدهد و این وضع ادامه می‌یابد تا هنگامیکه دولت منقرض میشود. و پدید آمدن این در دولتها از امور طبیعی است و بسبب آن غالباً کیفیت انتخاب خدمتگزاران نوین پیش می‌آید. و خدا آنچه بخواهد کننده آنست^۱.

فصل هفتم

در اینکه متصدیان امور دینی مانند آنانکه به قاضی سری و فتوی
دادن و تدریس و پیشنهادی و خطابه خوانی و مؤذنی و امثال
اینها مشغولند اغلب ثروت بزرگ بدست نمی‌آورند

بدین سبب که کسب و بدست آمده و نفع، چنانکه در گذشته یاد کردیم، عبارت از ارزش کارهای انسانیست و کارهای مزبور بر حسب نیاز مردم بآنها متفاوتست چنانکه اگر در شمار کارهایی باشد که در اجتماع ضروری و مورد نیاز همگان است آنوقت ارزش آنها بیشتر و نیاز مردم بدانها شدید خواهد بود، ولی صاحبان اینگونه کالاهای دینی^۲ از هنرمندانی نیستند که عموم خلق ناچار بآنان محتاج باشند بلکه تنها گروهی از خواص مردم که بدین خویش اهتمام میورزند بآنان نیازمندند و اگر هم کسانی به امور قضائی و فتوی درمرافعه‌ها و نزاع‌ها نیازمند شوند بطریق اضطرار

۱ - فعال لمایرید. سورة هود، آیه ۱۰۹. پایان فصل در چاپهای مصر و بیروت چنین است: « و خدا سبحانه و تعالی داناتر است و کلمیابی باوست پروردگاری جز او نیست ». آخر فصل در (ینی) هم مانند (پ) است. ۲ - در چاپهای مصر و بیروت: صنایع است و این مفهوم از (ینی) است.

و عمومی نیست و اغلب از آنان بی‌نیاز میشوند و خدایگان دولت در کار این گروه و اداره‌اموری که برعهده دارند اهتمام می‌ورزد چه او موظف است که در مصالح عمومی نظارت کند و بدین سبب بنسبت نیازی که بایشان هست برای هر يك بهره‌ای از روزی تعیین میکند و چنانکه بیان کردیم مستمری آنان با مستمریهای لشکریان و صنعتگرانی که حوائج ضروری مردم را فراهم میکنند برابر نیست هر چند پیشه و سرمایه آنان از لحاظ دینی و مراسم شرعی شریفتر است، بلکه او بر حسب نیاز عمومی و ضرورت اجتماع مستمریها را تقسیم بندی میکند و بدین سبب سهم آنان بجز میزان اندکی نمیشود. و نیز گروه مزبور بعلت آنکه دارای سرمایه‌ای شریفتر اند در نزد خلق و پیش خود ارجمند می‌باشند و از اینرو در پیشگاه خداوندان جاه فروتنی نمیکنند تا به بهره بیشتری نائل آیند که سبب فزونی روزی آنان شود، بلکه برای اینگونه ملاقاتها وقت فارغی هم ندارند.

زیرا ایشان سرگرم کالای شریفی هستند که مشتمل بر بکار بردن اندیشه و بدن است و گذشته از این بعلت سرمایه‌های شریفی که دارند نمیخواهند خود را در نزد اهل دنیا مبتذل و بیمقدار کنند و آنها از اینگونه امور بکلی برکنارند و بدین سبب اغلب ثروت آنان فزونی نمی‌یابد.

ومن با بعضی از فضلا در این باره بحث پرداختم و او گفته مرا انکار کرد. اتفاقاً اوراق کهنه‌ای درباره محاسبات دیوانهای درگاه مأمون بدستم رسید که مشتمل بر بسیاری از عوائد و مخارج آن روزگار بود و از آن جمله در آن اوراق میزان روزی و مستمری قضات و پیشنمازان و مؤذنان را نیز مطالعه کردم و آن فاضل را بدان آگاه گردانیدم و بسبب آن بصحت گفتار من پی برد و از انکار خود بازگشت و از اسرار خدا در آفریدگان و حکمت او در عوالمش در شگفت شدیم و خدا آفریننده تقدیر کننده است^۱.

۱- در جاهای مصر و بیروت پایان فصل چنین است: «و خدا آفریننده تواناست پروردگاری جز او نیست».

فصل هشتم

در اینکه کشاورزی وسیله معاش ده نشینان مستضعف و بادیه نشینان سلامت طلب است

زیرا کشاورزی بر وفق اصل طبیعت و از امور بسیط و ساده است و بهمین سبب اغلب هیچیک از شهر نشینان و اهل تجمل آنرا پیشه خود نمیسازند و آنانکه بکار فلاحت میپردازند قرین مذات و خواری اند. پیامبر، ص، هنگامیکه گاو آهنی در خانه برخی از انصار دید، فرمود: این بازار داخل خانه هیچ قومی نمیشود جز آنکه همراه خود ذلت و خواری داخل آن خانه می کند و بخاری این حدیث را به استکثار آن توجیه کرده و بایی زیر این عنوان بر آن ترجمه کرده است «در باره آنچه آدمی را از عواقب اشتغال به بازار کشت و زرع یا تجاوز از حدی که بدان امر شده است بر حذر میدارد». و علت آن، و خدا دانایتر است. اینست که کار کشاورزی به باج و خراج دادن منتهی میگردد و این امر خود سبب زور گوئی و تسلط زبردستان بر مردم است و در نتیجه باج دهنده بعلت آنکه در معرض دستبرد و قهر و غلبه قرار میگیرد خوار و بدبخت میشود. پیامبر، ص، فرمود: رستاخیز پدید نمی آید مگر هنگامیکه زکات تبدیل به مالیات و خراج شود. و این اشاره به پادشاه سختگیری است که نسبت به مردم جور و ستم پیشه می کند و حقوق خدای تعالی را در باره اموال از یاد میبرد و کلیه حقوق را بمنزله باج و خراج پادشاهان و دولتها تلقی میکند، و خدا بر هر چه بخواهد تواناست^۱.

فصل نهم

در معنی بازرگانی و شیوهها و اقسام آن

باید دانست که بازرگانی کوشیدن در راه کسب و سود بوسیله بهره و ر ساختن

۱- در چایهای مصر و بیروت این عبارت هم بآخر فصل افزوده شده است، و خدا سبحانه و تعالی داناست و کاهمیابی باوست « در (ینی) نیز آخر فصل مانند (پ) و این ترجمه است.

مال است از راه خریدن کالا به بهای ارزان و فروختن آن به بهای گران، و کالا هر چه باشد تفاوتی ندارد از قبیل آرد^۱ یا محصولات کشاورزی یا حیوان یا سلاح^۲ یا قماش. و آن مقداری را که بر سرمایه از این راه افزوده می‌شود سود مینامند و کوشش در راه بدست آوردن این سود دو گونه است:

- ۱- انبار کردن کالا و منتظر نوسانها و گردش بازار شدن چنانکه نرخ بازار از ارزانی بگرانی تغییر یابد، آنوقت سود کالا افزون میشود.
 - ۲- حمل کردن کالا بشهر دیگری که رواج کالا در آن بیش از شهری باشد که در آنشهر آنرا خریده است و درینصورت هم سود فراوانی میبرد.
- و بهمین سبب یکی از بازرگانان مجرب بجوینده^۳ کشف حقیقت بازرگانی گفته است من بازرگانی را در دو کلمه بتو می‌آموزم: بازرگانی عبارتست از «خریدن جنس بهنگام ارزانی و فروختن آن بهنگام گران شدن» و با این وصف تجارت حاصل می‌شود و این اشاره بمعنی گفتاریست که ما بیان کردیم و خداری می‌دهنده و صاحب قوت متین است.^۴

فصل دهم^۴

در صادر کردن کالاهای بازرگانی

بازرگانی که در امور بازرگانی بصیرت دارد فقط نوعی از کالاها را بخارج صادر میکند که همه طبقات از توانگر و فقیر گرفته تا سلطان و بازاری بدان نیازمند باشند زیرا رواج کالا وابستگی باین امر دارد، ولی اگر در صدور کالا تنها نیازمندیهای

۱- رقیق (بنده) (پ) دقیق چاپهای مصر و بیروت ۲- در چاپهای مصر و بیروت کلمه «سلاح» نیست.
 ۳- واللہ الرزاق ذوالقوة المتین. سورة الاناریات، آیه ۵۸. در چاپهای مصر و بیروت این آیه نیست و آخر فصل چنین است: «و خدا سبحانه و تعالی دانائراست و کامیابی باوست پروردگاری جز او نیست» این ترجمه با (ینی) هم مطابق است ۴- از اینجا تا فصل شانزدهم چاپهای مصر و بیروت با چاپ پاریس و «ینی» از لحاظ تقدیم و تاخیر فصلها اختلاف دارد و ما ترتیب چاپ پاریس وینی را مراعات کردیم و این فصل در چاپ (ك) فصل دوازدهم است.

طبقات خاصی را در نظر گیرد رواج کالای اودشوار خواهد بود چه ممکنست بسبب پیش آمدی آن طبقه از خریدن آن عاجز شوند و آنوقت بازارش کاسد خواهد شد و سودی نخواهد برد. همچنین هنگامیکه کالای مورد نیاز همگان را صادر میکند باید حتماً از نوع متوسط کالا باشد زیرا قسم گران^۱ از هر کالائی تنها به توانگران و اطرافیان دولت اختصاص دارد و آنها در اقلیت می باشند ولی اکثریت مردم از هر کالائی به متوسط آن نیازمندند. پس باید در این باره منتهای کوشش خود را مبذول دارد چه رواج یا کساد کالای او بدین امر وابسته است.

همچنین صادر کردن کالا از شهری بسیار دور یا ناحیه ای که راههای آن بی اندازه خطرناک باشد برای بازرگانان سود بیشتر و عواید مهمتری دارد و بحران بازار را بطور مطمئن تر تضمین میکند زیرا کالای صادر شده درین شرایط بعلت دوری محل صدور یا گذشتن از راههای بسیار خطرناک اندک و کمیاب است ازینرو که صادرکنندگان آن گروهی قلیل اند و بالنتیجه کمتر در دسترس مردم میباشد و هرگاه کالائی اندک و کمیاب باشد بهای آن گران میشود.

ولی اگر محل صدور کالا شهری نزدیک و راه آن امن و بیخطر باشد آنوقت صادرکنندگان بسیاری خواهد داشت و در نتیجه کالا بحد وفور در دسترس مردم خواهد بود و بهای آن ارزان خواهد شد.

و بهمین سبب می بینیم تجاری که بدخول در بلاد سودان علاقه فراوان دارند مرفه ترین و توانگرترین مردم اند زیرا باید راهی بس دور و دراز را بپیمایند و رنج فراوان تحمل کنند و کالاها را از دشتهای پرخطر سوزانی عبور دهند که تشنگی مسافران را تهدید میکند و آب در آنها بجز در نقاط معینی یافت نمیشود و این نقاط را فقط راهنمایان کاروانها میدانند و بنابراین بجز گروه قلیلی از مردم خطر گذشتن

۱- در «ینی» بجای، نفاق، نفاذ است و بنابراین ترجمه عبارت چنین می شود، کالای او تمام خواهد شد
۲- در چاپهای مصر و بیروت بجای «غالی» (گران) «عالی» است.

از این گونه راههای دور و دراز و پیمناک را بر خود هموار نمیکنند. اینست که می‌بینیم کالاهای سودان در کشور ما اندکست و در نتیجه بهای آنها گران می‌باشد. همچنین کالاهای کشور مادر سودان اندک و گران است و بازرگانانی که آنها را بدان کشور صادر میکنند از این راه سرمایه‌ها و سودهای فراوانی بدست می‌آورند و بسرعت توانگر و ثروتمند میشوند. همچنین مسافرانی که از کشور ما بمشرق می‌روند نیز بعلت دوری راه و تحمل رنج فراوان سود بسیار می‌برند، ولی بازرگانانی که در یک ناحیه میان شهرها و شهرستان‌های آن رفت و آمد میکنند سود اندک و فایده ناچیزی بدست می‌آورند زیرا هم کالا فراوان وهم صادرکنندگان آنها بسیار است، و خدا روزی دهنده و صاحب قوت متین است.^۱

فصل یازدهم^۲ در احتکار

وازمسائلی که در نزد خداوندان بینش و تجربه در شهرها شهرت یافته‌ایست که احتکار محصولات زراعتی برای فروختن در اوقات گرانی، عملی مشئوم و بدفرجام است و سود آن به تلف شدن و زیان بازمی‌گردد و سبب آن این است و خدا داناتر است، که مردم بعلت نیازی که به‌ارزاق دارند مجبورند از روی ناچاری اموال خود را در راه خریداری آنها صرف کنند و در نتیجه نفوس بدین معنی تعلق می‌پذیرد و در تعلق نفوس به اموال خود سربزرگی است که موجب بدفرجامی کسانی میشود که آنها را (مفت و مجانی)^۳ از کسان میگیرند، و شاید این سر همانست که شارع بنام اخذ اموال بیاطل از آن تعبیر کرده است. و اینگونه اموال اگرچه مفت نیست ولی نفوس بدان متعلق است زیرا قیمت آنرا از روی ناچاری و بی‌آنکه قدرت

۱- ان‌الله‌هو‌الرزاق‌ذوالقوة‌المتین‌سورة‌۵۱‌الذاریات‌آیة‌۵۹
۲- این فصل در چاپ (ک)
۳- در (ینی) نیست.

آوردن عذری داشته باشند میپردازند و بنا بر این چنین خریدن بمنزله معامله از روی اکراه و اجبار است. و در احتکار کالاهایی بجز خوردنیها و ارزاقی زیانی برای مردم روی نمیدهد بلکه سایر اجناس را از روی تفنن و تنوع در شهوات خریداری میکنند و اموال خود را در آنها جز به اختیار و حرص بذل نمی کنند و از اینرو بی پولی که میپردازند وابسته نمیشوند و دل بدان نمی بندند و بدین سبب کسی که به احتکار معروف میشود قوای روحی و نفوس مردم همواره بدو متوجه است چه اموال ایشان را از آنان باجبار میستانند و بدین سبب سود او مبدل بزیان میشود، و خدای تعالی داناتر است. و مناسب این مقام حکایت شیرینی را از بعضی مشایخ مغرب بدینسان شنیدم: شیخ ما ابو عبدالله الابلی بمن خبر داد و گفت در روزگار سلطان ابوسعید نزد قاضی فاس فقیه ابوالحسن ملیلی حضور داشتم بوی پیشنهاد شد که برای وظیفه و مقرری خود از انواع اموال خراج کدام را می پسندد؟ قاضی ابوالحسن مدتی ب فکر فرو رفت و آنگاه گفت باج شراب. حاضران خندیدند و در شگفت شدند و حکمت آنرا از وی پرسیدند. گفت: هنگامیکه خراجها عموماً حرام باشند من نوعی از آنها را بر میگزینم که دلها و نفوس کسانی که آنها پرداخته اند بدنبال آن نباشد، و شراب از جمله چیزهاییست که کمتر ممکنست کسی ثروتش را برای آن خرج کند مگر هنگامیکه از بدست آوردن آن شادمان و طربناک باشد و بر خریدن آن تأسف نمیخورد و دل به پول آن نمی بندد و این ملاحظه غریبی است و خدا داناتر است.^۱

فصل دوازدهم^۲

در اینکه تنزل قیمتها بسبب ارزان شدن (کالاها) به پیشه‌وران زیان می‌رساند

زیرا چنانکه یاد کردیم کسب و معاش انسان بوسیله صنایع یا بازرگانی حاصل

۱ در چاپهای مصر و بیروت پایان فصل چنین است: « و خدا سبحانه و تعالی آنچه را در سینه آنها پنهان است میداند». اشاره به: و ربك يعلم ما تكن صدورهم سورة القصص، آیه ۶۹. و آخر فصل مطابق (بنی) است ۲- در چاپ (ك) فصل چهاردهم است.

میشود. و بازرگانی عبارت از خریدن اجناس و کالاها و ذخیره کردن آنها برای هنگامی است که گردش و نوسانهای بازار روی دهد و آنها را بهای بیشتری بفروشند که آن مقدار زیاده را سود یاربح مینامند و از آن پیوسته وسیله زندگی و معاش برای کسانی که به بازرگانی مشغولند بدست می‌آید و بنابراین اگر ارزانی يك کالا یا محصول خواه خوردنی یا پوشیدنی یا هر نوع ثروتی بطور کلی ادامه یابد و برای تاجر گردش بازار در آن پدید نیاید درطول این مدت سود و افزایش ثروت از دست خواهد رفت و بازار آن گونه کالا کساد خواهد گردید [و بجز رنج و سختی چیزی عاید بازرگانان نخواهد شد] و از کوشش و تلاش در راه حرفه خود دست خواهند کشید و سرمایه آنان از دست خواهد رفت. برای مثال نخست بوضع غلات می‌نگریم که اگر دیر زمانی قیمت آنها همچنان ارزان بماند چگونه کشاورزان در همه شئون زراعت دچار تبه حالی میشوند، زیرا سود آنها بدست نمی‌آید و در نتیجه از ثروت خود بهره برداری نمیکنند یا بهره ناچیزی بدست می‌آورند و از سرمایه خود خرج میکنند و بمضيقه مالی گرفتار میشوند و سرانجام در ورطه فقر و بینوائی سقوط میکنند. و همین وضع دامنگیر پیشه‌ورانی که بکار آسیابانی و نانوائی مشغول‌اند و همه حرفه‌هایی که متعلق به زراعت است از ابتدای زراعت محصول تاهنگامی که به ماده خوردنی تبدیل می‌شود نیز می‌گردد. همچنین اگر ارزاق سپاهیان را سلطان اقطاع (تیول) محصولات زراعتی پردازد این تبه حالی بآنان نیز سرایت میکند زیرا بسبب این وضع مالیات و خراج آنها تقلیل می‌یابد و از نگهداری لشکریانی که بسبب مالیات مزروعی اداره می‌شوند و ارزاق آنان را سلطان از عواید مزبور تعیین کرده است عاجز میشوند و بالنتیجه ارزاق سپاهیان قطع میگردد و دچار تبه حالی میشوند. همچنین اگر ارزانی عسل یا شکر ادامه یابد تمام کارهایی که بدانها وابسته است متزلزل خواهد شد و پیشه‌ورانی که بتجارت اینگونه مواد مشغولند

دست از پیشه خود خواهند کشید. پوشیدنیها را نیز میتوان بر همین منوال قیاس کرد که اگر ارزانی کالاهای مزبور بدرزا کشد پیشه‌وران آنها بیکار خواهند شد. بنا بر این ارزانی بیش از حد در هر کالا و محصولی سبب میشود که پیشه‌وران و بازرگانان آن کاملاً دچار مضیقه شوند و معاش خود را از دست بدهند. همچنین گرانی بیش از اندازه نیز مانند ارزانی بیحد است [و چه بسا که بندرت در نتیجه احتکار کالاها و محصولات مایه افزایش ثروت و سود فراوان میشود]^۱. لیکن معاش و کسب مردم در این است که حد وسط و اعتدال در این امر وجود داشته باشد و سرعت نوسانها و گردش بازارها پدید آید، و پی بردن بدان مربوط به عادات و رسوم است که در میان شهرنشینان و اهل عمران متداول است و تنها ارزانی غلات و حبوبات از میان همه مواد و اجناس ستوده است، زیرا مورد نیاز عامه مردم میباشد و همه طبقات مردم از توانگر و فقیر و طفیلیان که اکثریت اجتماع را تشکیل میدهند ناچاراند از رزاق و مواد غذایی خویش را فراهم سازند، و از اینرو ارزانی آن کمک و همراهی بعموم مردم است و جنبه قوت و خوراک مردم در این نوع بخصوص بر جنبه بازرگانی ترجیح دارد. [و خدا روزی دهنده و صاحب قوت متین است]^۲.

فصل سیزدهم^۳

در اینکه کدام يك از اصناف مردم تجارت پیشه می‌کنند و کدام

صنف شایسته است که آنرا فروگذارند و از پیشه کردن آن اجتناب ورزند

در فصول پیش یادآور شدیم که تجارت عبارت از بهره‌ور ساختن مال است بدینسان که اجناس و کالاهائی را میخرند و میکوشند که آنها را به قیمتی گرانتر

۱ - در چاپ بیروت نیست. ۲ - والله الرزاق ذو القوه المتین. سورة الذاریات ، آیه ۵۸. این آیه در چاپهای مصر و بیروت نیست و پایان فصل در چاپهای مزبور چنین است، «و خدا سبحانه و تعالی پروردگار عرش عظیم است». سورة التوبه، آیه ۱۳۰. صورت متن با «ینی» مطابق است. ۳ - در چاپ (ك) فصل دهم است.

از بهای خرید بفروشد یا از راه انتظار نوسانها و گردش بازار هاسود بر ندیا بوسیله صادر کردن آنها بشهری که در آنجا رایج تر و گران تر است بهره بر گیرند، یا اجناس را به نسیه بقیمت گران تری بفروش رسانند. و این سود نسبت به سرمایه ای که بکار میاندازند اندک و نا چیز است، ولی چیزیکه هست هنگامیکه اصل مال بسیار باشد سود آن نیز فراوان خواهد بود، زیرا اندک در بسیار خود بسیار است. سپس باید کوشید که این بهره برداری یا سودی که در نتیجه خرید و فروش اجناس و کالاها در دست سوداگران باقی میماند، کامل وصول شود و قیمت اجناس را پردازند لیکن در میان این گروه اهل انصاف اندک است و از این رو خواه ناخواه نادرستی و کم فروشی پیشه میکنند به اجناس یا سرمایه لطمه میزنند و در پرداخت بهای آنها تأخیر و مسامحه میکنند که به سود آن زیان میرسد، زیرا در مدت عدم پرداخت بهای کالاها بازرگانان از فعالیت باز میمانند در صورتیکه بهره برداری از سرمایه بدان حاصل میشود. و اگر معامله دارای سند و گواهی نباشد بکلی منکر بهای اموال میشوند که موجب نابودی سرمایه می گردد و نفوذ حکام در اینگونه اندک است، زیرا معمولاً بظواهر امور حکم میشود از اینرو بازرگان رنج فراوان میبرد و دچار مشکلات میشود و اغلب این سود ناچیز را پس از تحمل کردن رنج و مشقت بسیار حاصل میکند یا آنکه به هیچرو نمیتواند آنرا وصول کند یا سرمایه اش از دست میرود. بنابراین کسی که بازرگانی را پیشه خود می کند باید دارای یکی از این دو شرط باشد: یا اینکه در اختلافات و ستیزه جوئیها گستاخ و در امور محاسبات بصیر باشد و با سر-سختی و پشت کار نزد حکام از حقوق خویش دفاع کند و در این صورت گستاخی و سر-سختی وی در معاملات و اختلافاتی که در آنها روی میدهد بهترین وسیله ای خواهد بود که حکام و سوداگران را وادار بانصاف و عدالت خواهد کرد. و گرنه ناچار باید دارای نفوذ و جاه باشد که بتواند در پناه آن حقوق خویش را حفظ کند و هیبت وی در دل سوداگران بنشیند و حکام را بانصاف و دادگری وادار سازد تا حقوق

اورا از کسانی که به‌وی مدیونند بازستانند. با اینوصف بازرگان می‌تواند از انصاف و داد برخوردار شود و اموال خود را از چنگ دیگران بازگیرد، نخست از روی میل و آنگاه بازور و قهر.

لیکن کسی که واجد این دو شرط نباشد یعنی نه خود گستاخ و سرسخت باشد و نه در نزد فرمانروایان اعتبار و نفوذ داشته باشد نباید بازرگانی را پیشه خود سازد و سزااست که از این حرفه اجتناب ورزد، زیرا چنین کس ثروت خود را در معرض تاراج قرار می‌دهد و طعمه سوداگران می‌سازد و کمتر ممکن است که بتواند داد خود را از آنان بستاند، زیرا مردم اغلب درصدد آنند که اموال یکدیگر را از چنگ هم بر بایند^۱ و اگر مقررات فرمانروایان از ایشان ممانعت نمی‌کرد در دست هیچکس پیشیزی باقی نمی‌ماند و کسی بحفظ ثروت خویش اطمینان نمی‌داشت، بویژه سوداگران و طبقات پست (که به‌هیچ‌رو پابند اصول نیستند)، و اگر خدا برخی از مردم را برخی دیگر دفع نمی‌کرد هر آینه زمین را تباهی فرامی‌گرفت، ولی خدا را بر جهانیان فضل و احسان است^۲.

فصل چهاردهم^۳

در اینکه خوی بازرگانان نسبت بخوی اشراف در مرحله پستی است

زیرا بازرگانان اغلب اوقات خود را صرف خرید و فروش می‌کنند و در این کار ناچار باید سخت‌گیری کنند و در تثبیت آخرین قیمت حداکثر مبالغه را معمول دارند (یا بعبارت دیگر چانه‌بزنند) و کسی که پیوسته بدین شیوه زندگی کند خواهی-

۱ - در اینجا نسخ منشوش و اختلافات فراوان است. ۲ - ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض و لكن الله ذو فضل على العالمين . سورة بقره ، آیه ۲۵۲ .
۳ - این فصل در چاپهای مصر و بیروت زیر عنوان «فصل یازدهم» آمده و در چاپ پاریس حذف شده است، زیرا عنوان آن تفاوت اندکی با عنوان فصل پانزدهم دارد و در حقیقت خلاصه‌ای از فصل پانزدهم است.

نخواهی در اخلاق او تأثیر می بخشد و بدان پابند میشود در صورتیکه چانه زدن دور از صفت جوانمردی پادشاهان و اشراف است که بدان متصفند.

و اما اگر خوی او در نتیجه رفتارهای زشتی که بدنبال عادت چانه زدن در میان طبقه پست این گروه شایع است تباه گردد، از قبیل لجاجت و ستیزه جوئی و تقلب و فریبکاری و یاد کردن سوگندهای دروغ بر قیمتها در داد و ستد، سزاست که چنین خوئی را درممتها درجه فرومایگی و پستی بدانیم چنانکه اینگونه کسان بدین صفات مشهورند و بهمین سبب می بینیم بزرگان و کسانی که ریاست قوم را برعهده دارند از این پیشه اجتناب میورزند تا مبادا زیر تأثیر این خوی واقع شوند.

و گاهی هم ممکن است بازرگانانی یافت شوند که خویش را از این خوی حفظ کنند و بسبب شرافت ذاتی و بزرگ منشی از آن اجتناب ورزند، ولی چنین کسانی بسیار بندرت در میان مردم دیده میشوند، و خدا هر که را بخواهد به فضل و کرم خود رهبری میفرماید و او پروردگار پیشینیان و پسینیان است.

فصل پانزدهم

در اینکه خوی بازرگانی نسبت بخوی رؤسا در مرحله ای پست
و دور از جوانمردی است

در فصل پیش^۱ یادآور شدیم که بازرگان بخريد و فروش و جلب سود و بهره میپردازد و در این امر پیوسته ممارست و تمرین میکند و ناچار است برای پیشرفت حرفه خود بچانه زدن و لجاجت و سر سختی و گزافه گوئی و نزاع و ستیزه متوسل شود و اینها از لوازم پیشه بازرگانی بشمار میروند و چنین صفاتی از پاکدامنی^۲ و جوانمردی آدمی میکاهد و مایه نقصان می شود، زیرا اثر رفتار انسان خواهی نخواهی

۱ - مقصود فصل دوازدهم است. ۲ - در «ینی» زکاء است ولی در چاپهای مصر و بیروت ذکاء و ما از «ینی» ترجمه کردیم. ۳ - در «ینی» تخذخ در چاپهای مصر و بیروت (تجرح)

به نفس زیان می‌زند چنانکه رفتارهای نیکو آثار نیکو و پاک بنقس می‌بخشد و رفتارهای بد و پست در آن آثار بد و پست بجای میگذارد و اگر چنین رفتاری بر نفس سبقت جوید و تکرار گردد در آن جایگیر میشود و رسوخ می‌یابد و اگر دیری بپاید و خصال نیک در نفس جایگیر نشود آن خصال نقصان میپذیرد از اینرو که آثار نکوهیده آن در نفس نقش می‌بندد مانند همه ملکاتی که از افعال پدید می‌آیند. و این آثار بر حسب تفاوت اصناف بازرگانان در اطوار و حالاتشان است چه گروهی از آنان که دارای حالات پست بازرگانی باشند و با سوداگران بدکار که بنا درستی و تزویر و فریبکاری دست می‌بازند و برای کالاها و بهای آنها هنگام اقرار و انکار دمبدم سوگندهای دروغ یاد میکنند شریک و همکار باشند بیش از حد بدین خوی پست متصف خواهند بود و فرومایگی بر آنان چیره خواهد شد و بکلی از فضیلت جوانمردی و اکتساب آن دور خواهند گردید و گرنه ناگزیر باید چانه زدن و ستیزه‌گری در جوانمردی آنان تأثیر بخشد و فقدان آن در ایشان اندک است.^۱ و اما گروه دوم بازرگانان، که در فصل پیش (فصل دهم) یاد کردیم در پناه جاه و نفوذ، حقوق خویش را حفظ میکنند و این قدرت و جاه آنان را بی‌نیاز میکند که بتن خویش عهده دار اینگونه امور بازرگانی شوند، بسیار نادر و انگشت‌شمارند. این گروه کسانی هستند که گاهی یک باره بوضع شگفت‌آوری بر ثروت آنان افزوده میشود یا ناگهان ثروت بزرگی به‌ارث بآنان میرسد که در نتیجه مرگ یکی از اعضای خاندان ایشان در زمره بزرگترین توانگران بشمار می‌آیند و بکمک این ثروت با اهل دولت مربوط میشوند و از این راه در میان مردم عصر خود جلوه‌گری میکنند و نام‌آور میشوند و پایه‌ای نائل می‌آیند که شخصاً از عهده داری کارهای بازرگانی کناره‌گیری میکنند و تصدی آنرا به نمایندگان و اطرافیان خود واگذار میکنند و آنوقت فرمانروایان و اولیای امور بعلت آنکه مشمول احسان و هدایای

۱ - کلمه (قلیل) در (۱) نیست.

آنها میباشند و بدان خو گرفته‌اند در نهایت سهولت موجبات تأمین حقوق ایشان را فراهم میسازند و داد ایشان را از غاصبان باز میگیرند. بدین سبب گروه مزبور در نتیجه عدم ممارست اعمالیکه بصفات پست منجر میگردد، چنانکه گذشت، از خوبی‌های زشت بازرگانی دور میشوند و جوانمردی آنان راسخ‌تر میگردد و از هر گزندی که از این رهگذر بدان میرسد مصون میماند، ولی با همه اینها ممکن است نمونه‌هایی از آثار اینگونه رفتارها بطور نهان و غیر مستقیم در آنان پدید آید چه مجبورند در وضع نمایندگان خود نظارت کنند و در آنچه انجام می‌دهند یا ترك می‌کنند مخالف یا موافق باشند، اما این نمونه‌ها اندک است و اثر آنها کمتر نمودار میشود، و خدا شما و آنچه را می‌کنید آفریده است.^۱

فصل شانزدهم

در اینکه صنایع ناچار باید دارای آموزگار باشد^۲

باید دانست که صنعت عبارت از ملکه ایست که در امری عملی فکری حاصل میشود و بسبب اینکه عملی است در زمره کارهای بدنی محسوس بشمار میرود. و فراگرفتن کیفیات بدنی محسوس برای آموزنده جامع‌تر و کاملتر حاصل میشود زیرا انجام دادن اموری که مربوط به کیفیات بدنی محسوس است ثمر بخش‌تر است.

و ملکه عبارت از صفت راسخی است که در نتیجه انجام دادن يك عمل و پیاپی تکرار کردن آن حاصل میگردد چنانکه صورت آن در نفس رسوخ یابد، و ملکه بر نسبت اصل حاصل می‌شود و یاد دادن چیزی از راه دیدن با چشم جامع‌تر و کامل‌تر از آموختن آن بتقل‌خبر و دانش است، از اینرو ملکه‌ای که بشیوه نخستین بدست

۱ - والله خلقکم وما تعملون. سورة الصافات، آیه ۹۴. ۲ - در برخی از چاپها بجای (معلم) (علم) است و شاید صحیح‌تر باشد بدینسان... صنایع ناچار باید با علم پیوند داشته باشد.

می‌آوردند کامل‌تر و راسخ‌تر از ملکه‌ایست که از راه خبر حاصل می‌شود^۱. و مهارت شاگرد در هنر و حصول ملکه آن برای وی به میزان نیکوئی آموزش و ملکه آموزگار وابستگی دارد.

سپس باید دانست که صنایع بر دو گونه است: بسیط و مرکب. بسیط ویژه نیازمندیهای ضروری است و مرکب به امور تقنی و مرحله کمال زندگی اختصاص دارد و بسیط از لحاظ تعلیم مقدم بر مرکب است، زیرا از یکسوساده است و از سوی دیگر به ضروریات زندگی اختصاص دارد که مردم به فرا گرفتن آن بیشتر اهتمام می‌ورزند و از اینرو از لحاظ تعلیم در مرحله نخستین قرار دارد و بهمین سبب هم تعلیم آن ناقص است و پیوسته اندیشه انسان انواع گوناگون و اقسام مرکب آنرا استنباط و کشف میکند و آنها را اندک اندک و بتدریج از مرحله قوه بفعل میرساند تا سرانجام تکمیل میشوند، و پدید آوردن صنایع (گوناگون بسیط و مرکب) هیچگاه یکباره حاصل نمی‌شود، بلکه در طی روزگارهای دراز و نسل‌های پیاپی حاصل می‌گردد، زیرا رسیدن اشیاء و بویژه امور هنری از مرحله قوه به فعل یکباره حاصل نمیشود و ناچار مدت می‌خواهد. و از اینرو می‌بینیم که صنایع در شهرهای کوچک ناقص است و بجز انواع بسیط آنها در اینگونه بلاد یافت نمیشود، ولی هنگامیکه تمدن اهالی آنها فزونی یابد و توسعه ثروت و امور تجملی آنانرا بصنایع گوناگون نیازمند کند، آنوقت صنایع از مرحله قوه به فعل میرسد، و خدا دانای نادر است.

[و نیز صنایع از نظر دیگر بدینسان تقسیم میشود:

صنایعی که به امر معاش انسان خواه ضروری یا غیر ضروری اختصاص دارد. و صنایع مخصوص به اندیشه‌هایی که خاصیت انسانی است مانند دانشها و هنرها

و سیاست.

۱ - نظر مؤلف در اینجا کاملاً موافق نظریه دانشمندان جدید آموزش و پرورش است که شیوه حسی و عملی را بر شیوه نظری ترجیح می‌دهند.

صنایع گونه‌نخستین مانند بافندگی و کفشدوزی^۱ و درودگری و آهنگری و صنایع گونه‌دوم چون وراقه (صحافی)^۲ که ممارست در استنساخ و تجلید کتب است و موسیقی و شعر و تعلیم دانش و مانند اینها و صنایع گونه‌سوم مانند سپاهیگری و نظایر آن، و خدا داناتر است^۳

فصل هفدهم

در اینکه صنایع در پرتو تکامل و توسعه اجتماع شهرنشینی تکمیل میشود

زیرا تا هنگامیکه اجتماع شهرنشینی و تمدن شهر بمرحله کمال نرسد مردم تنها بکسب ضروریات معاش همت می‌گمارند که عبارت از وسائل خوراکی چون گندم و جز آن است، ولی هر گاه شهر بمرحله تمدن برسد و بهره کارهای مردم فزونی یابد و برای ضروریات آنان کافی باشد و بلکه زاید بر آن گردد آنوقت آن مقدار اضافه را صرف امور تجملی معاش میکنند. سپس باید دانست که صنایع و دانشها فقط از جنبه اندیشه آدمی بهوی اختصاص یافته است که بدان از دیگر جانوران باز شناخته میشود، ولی مواد خوراکی از جنبه حیوانی و تغذیه برای او ضرورت دارد و بنا بر این مواد خوراکی از لحاظ ضرورت بر علوم و صنایع مقدم است و نوع اخیر نسبت بضروریات در مرتبه دوم قرار دارد.

و نیکوئی صنایع بنسبت اجتماع و ترقی یکشهر پیشرفت میکند چه در این مرحله زیبایی آنها توجه میکنند و میکوشند صنایع بهتر و ظریف تر تولید کنند تا مورد پسند مردمی باشد که بمرحله تجمل خواهی و توانگری رسیده اند، و اما در اجتماع بادیه نشینی یا اجتماعات کوچک و شهرهای کم جمعیت مردم تنها به صنایع

۱- در متن «جزارة» بمعنی قصابی و شترکشی است، ولی «خرازة» صحیح تر بنظر میرسد. ۲- وراقه (بکسر اول) کاغذ تراشی و کتاب نویسی (منتهی الارب). ۳- قسمت داخل کروش در چاپ پاریس نیست.

بسیط نیازمندان بویژه صنایعی که در ضروریات زندگی بکار میروند مانند درودگر یا آهنگر یا خیاط یا بافنده یا قصاب^۱. و وقتی هم اینگونه صنایع در اجتماعات مزبور یافت شود به هیچر و کامل و نیکو نیست، بلکه از حد ضرورت تجاوز نمیکند، زیرا همه آنها وسائلی برای چیز دیگر هستند و ذاتاً و مستقلاً مورد نظر نمیباشند. و هنگامیکه اجتماع توسعه یابد و بر جمعیت و تمدن آن افزوده شود و در آن ذوق تقن و امور تجملی پدید آید آنوقت زیبایی و بهتر کردن هنرها نیز از جمله خواسته‌های چنین اجتماعاتی خواهد بود؛ و صنایع با کلیه وسایل مکمل آنها رو بکمال خواهد رفت و صنایع دیگری که لازمه عادات و رسوم ثروت و تجمل است نیز همراه آنها پدید خواهد آمد از قبیل کفشدوز و دباغ و ابریشم باف و ریخته‌گر (زرگر) و مانند اینها. و گاهی که اجتماع بیش از حد توسعه می‌یابد انواع صنایع مزبور بجائی میرسد که در میان آنها بسیاری از هنرهای تقنی و کمالی پدید می‌آید و آنها را در نهایت زیبایی و ظرافت می‌سازند و وسیله معاش کسانی میشوند که در آن شهر آنها را حرفه خود میکنند و بلکه از لحاظ سود و بهره برداری از مهمترین کارها بشمار می‌روند چه پیشرفت ثروت و تجمل خواهی آنها را جزو نیازمندیهای مردم شهر قرار میدهد مانند: روغنر (عطر ساز) و رویگر و حمامی و آشپز و سازنده شیر و رب انگور^۲ و سازنده هریسه^۳ و معلمی که آواز خوانی و رقص و نواختن طبل را ب دیگران می‌آموزد و وراقانی (صحافان) که در صنعت استنساخ کتب و تجلید و تصحیح آنها ممارست میکنند چه این صنعت از لوازم توسعه ثروت و رفاه و تجمل خواهی در شهر است که بامور فکری اشتغال می‌ورزند و صنایع دیگری نظیر اینها. و گاهی که ترقی اجتماع و تمدن از حد میگذرد پیشرفت صنایع نیز بیش از اندازه ترقی میکند چنانکه درباره مردم مصر می‌شنویم در میان ایشان کسانی هستند که پرندگان بیزبان و خرهای اهلی را تعلیم میدهند و اشیای شگفت آوری را تجسم میدهند چنانکه ذاتی

۱- در تمام جاهها «جزا» است. ۲- شمع ساز، (ك) و (ا) و (ب). ۳- نوعی طعام است.

را به‌ذات دیگر منقلب می‌کنند و سرود خواندن و رقص و راه رفتن روی طنابهارا در هوا باشخاص می‌آموزند، و بارهای سنگین مانند حیوانات و سنگهای عظیم را از زمین بلند میکنند، و دیگر صنایعی که در نزد ما مردم مغرب یافت نمیشود، زیرا عمران و تمدن شهرهای مغرب بمرحله تمدن مصر و قاهره نرسیده است، و خدا دانای حکیم است^۱.

فصل هجدهم

در اینکه رسوخ صنایع در شهرها وابسته برسوخ تمدن و طول مدت آن است

و علت آن واضح است، زیرا کلیه صنایع از عادات و انواع^۲ عمران و تمدن بشمار می‌روند و عادات در نتیجه کثرت تکرار و مرور زمان رسوخ می‌یابد و آنگاه آیین (صبغه) آن استحکام می‌پذیرد و در نسلهای پی در پی ریشه می‌دواند و هرگاه صبغهای (رنگ - آیین) استوار و پا برجا گردد زدودن و زایل کردن آن دشوار می‌شود.

و ازاینرو می‌بینیم شهرهای کهن که در آنها تمدن توسعه یافته است اگر تمدن و جمعیت آنها نقصان پذیرد و دچار عقب ماندگی بشوند باز هم آثاری از صنایع دوران عمران در آنها باقی می‌ماند بطوریکه صنایع مزبور را در شهرهای نوپنپادی که تازه در مرحله تمدن و عمران گام نهاده‌اند نمی‌یابیم هرچند اینگونه شهرها از لحاظ تمدن و جمعیت پایه شهرهای کهن هم رسیده باشند و تنها علت آن این است که در شهرهای کهن بسبب مرور زمان و دست بدست گشتن و تکرار عادات و رسوم

۱ - والله علیم حکیم. سورة النساء، آیه ۳۱. در متن چاپ پاریس و «ینی» چنین است، «والله العلیم الحکیم». این آیه در چاپهای مصر و بیروت نیست و فصل بدینسان پایان می‌یابد، خداوند عمران آن (مصر) را به نیروی مسلمانان پاینده وارد». ۲ - کلمه الاوان در (۱) غلط و صحیح الوان است.

آئین‌های زندگی استوار شده و ریشه دوانیده در صورتیکه شهرهای نو بنیاد هنوز باین پایه تکامل نرسیده‌اند.

و این کیفیت در این روزگار بر اندلس تطبیق می‌شود، چه می‌بینیم در آن کشور کیفیات و شیوه‌های صنایع در کلیه عادات و رسوم که در شهرهای آن معمول می‌دارند همچنان پایدار و استوار و راسخ است مانند بنائی ساختمانها و هنرهای آشپزی و انواع سرودخوانیها و وسایل سرگرمیهای طرب‌انگیز از قبیل ابزار موسیقی گوناگون و رقص و هنر فرش کردن و اثاث کاخها و بکار بردن حس سلیقه در ترتیب و وضع ساختمانها و ساختن ظروف و کلیه لوازم آشپزخانه و اثاث زندگی از مواد فلزی و سفالین و روش برپا کردن مهمانیها و جشنهای گوناگون و دیگر هنرهایی که لازمه عادات یک زندگی پر تجمل و ترقی یافته‌است. از اینرو می‌بینیم که مردم اندلس در این صنایع ماهر تر و بصیر تر اند و صنایع گذشته آنان همچنان در آن کشور استوار بجای مانده‌است چنانکه هم‌اکنون بهره و افری در هنر دارند و در این باره نسبت به مردم کلیه شهرها متمایز اند هر چند عمران و تمدن آن کشور نقصان یافته‌است و قسمت عمده آن با تمدن دیگر ممالک ساحلی مغرب (موریتانی) برابر نیست.

و این وضع هیچ دلیلی ندارد جز آنچه ما یاد کردیم، زیرا در نتیجه رسوخ دولت اموی و دولت پیش از آن یعنی قوط (گت‌ها) و دولت‌های پس از آن از ملوک طوایف گرفته تا این روزگار، تمدن در آن سرزمین ریشه دوانیده و استوار شده است و از اینرو تمدن در اندلس بمرحله‌ای نائل آمده که هیچ سرزمین دیگری جز عراق و شام و مصر بدان پایه نرسیده‌است، چه اخباری که در باره کشورهای مزبور نقل می‌کنند نیز نشان می‌دهد که بعلت دوام دولت‌ها در آن ممالک صنایع آنان نیز استحکام یافته و کلیه انواع آنها از لحاظ زیبایی و ظرافت تکمیل شده و آئین و شیوه آنها همچنان در اجتماع کنونی آنان باقی مانده است و از آن سرزمینها دور

نمیشود مگر آنکه بکلی عمران آنان منقرض گردد، مانند رنگ ثابتی که در پارچه‌ای نفوذ کند و تا پارچه باقی باشد رنگ هم از آن جدا نمیشود.

وضع تونس هم بنسبت تمدنی که در سایه فرمانروائی دولتهای صنهاجه و از آن پس موحدان بدست آورده اند و بسبب تکمیل صنایع آنان در همه کیفیات و احوال از لحاظ صنایع نظیر اندلس است و هر چند کشور مزبور از این نظر نسبت به اندلس در مرتبه دوم قرار دارد، ولی بعلت عادات و رسوم که مردم تونس از مصریان اقتباس میکنند صنایع آنان هم اکنون از صنایع آن کشور افزون تر است، زیرا مسافت میان دو کشور تونس و مصر نزدیک است و مسافران همه ساله از آن کشور بمصر مسافرت میکنند و چه بسا که سالیان دراز در مصر سکونت میگزینند و از عادات و رسوم تجملی و صنایع استوار مردم آن کشور آنچه را که می‌پسندند فرامیگیرند.

و بنابراین اوضاع تونس بعلت آنچه یاد کردیم از لحاظ صنایع از یکسو مشابه مصر و از سوی دیگر مانند اندلس است، زیرا بیشتر ساکنان آن از مردم شرق اندلس اند که هنگام آواره شدن آنان در قرن هفتم به تونس پناهنده شده اند و در نتیجه اصول و کیفیاتی از صنایع در این کشور رسوخ یافته است و هر چند در این روزگار وضع عمران تونس مناسب ترقیات صنعتی مزبور نیست، ولی هنگامیکه (صبغه) آئین هنر در کشوری رسوخ یابد کمتر ممکن است از آن رخت بر بندد مگر آن سرزمین بکلی ویران شود. همچنین می‌بینیم که در قیروان و مراکش و قلعه ابن حماد نیز آثاری از این صنایع بجای مانده است هر چند کلیه شهرهای مزبور امروزیا ویرانه و یا در حکم ویرانه هستند و جز مردم بصیر، دیگری نمیتواند اینگونه آثار را دریابد و از صنایع مزبور آثاری در آن شهرها مشاهده می‌کند که کیفیات و احوال گذشته آنها را نشان میدهند مانند خطی که پس از محو کردن اثر آن در کتاب بجای میماند، و خدا آفریدگار داناست^۱.

۱ - وهو الخلاق العليم. سورة يس، آیه ۸۱.

فصل نوزدهم

در اینکه صنایع هنگامی نیکوتر میشود و توسعه می یابد
که طالبان آنها افزون گردد

و علت آن این است که انسان اجازه نمیدهد کار او مفت و مجانی انجام یابد، زیرا کار هر کس وسیله بهره برداری اوست که معاش خویش را از آن بدست می آورد و در سراسر دوران زندگی خود از هیچ چیز بجز کارش سود بر نمیگیرد. از اینرو کار خود را تنها در راهی صرف میکند که ثمره آن در شهری که ساکن آن است ارزش داشته باشد تا سود و بهره آن عاید وی شود. و هر گاه صنعتی خواستارانی داشته باشد و در نتیجه روی آوردن مردم بدان رواج یابد در این هنگام صنعت مزبور بمنزله کالائی خواهد بود که بازار آن رواج داشته باشد و برای فروش جلب گردد. در چنین شرایطی مردم شهر میکوشند که آن صنعت را بیاموزند تا بوسیله آن معاش خود را فراهم سازند. ولی اگر صنعتی خواستارانی نداشته باشد بازار آن رواج نخواهد یافت و کسی هم آهنگ آموختن آن نخواهد کرد و آنوقت مردم آنرا فرو خواهند گذاشت و بدین سبب از دست خواهد رفت و بهمین سبب از علی، رض، روایت میکنند که فرموده است «قیمت هر کس چیز است که آنرا نیکو انجام میدهد» بدین معنی که صنعت هر کس قیمت او را میرساند، یعنی ارزش هر کس کاریست که آنرا وسیله معاش خود میسازد.

و نیز در اینجا راز دیگری هم نهفته است و آن این است که پیشرفت و بهتر شدن صنعت هنگامی میسر میشود که دولت خواستار آن باشد چه دولت است که بازار آنرا رواج میدهد و خواستاران دیگر را بدان متوجه میسازد و تا هنگامیکه دولت طالب صنعتی نباشد و تنها دیگر مردم شهر خواستار آن باشند رواج آن هیچگونه تناسبی با زمانیکه دولت خواهان آن است نخواهد داشت، زیرا دولت

بزرگترین بازار بشمار میرود و رواج هر چیزی در آن دستگاه است و اندک و بسیار در آن دارای یک نسبت میباشد و از اینرو هر چه در آن رواج یابد ناچار بزرگترین رقم را نشان خواهد داد، ولی عامه مردم هر چند خواستار صنعتی باشند خواستشان جنبه عمومی نخواهد داشت و بازارشان رونق و رواج پیدا نخواهد کرد. و خدا [سبحانه و تعالی]^۱ بر هر چه بخواهد تواناست.

فصل بیستم

در اینکه هرگاه شهرها در شرف ویرانی باشند صنایع آنها رو به زوال میرود

از اینرو که بیان کردیم صنایع تنها هنگامی پیشرفت میکنند که مورد نیاز مردم باشند و خواستاران آنها فزونی یابند (و بنا بر این) هرگاه ترقیات شهری به انحطاط مبدل شود و بعلمت درهم شکستن عمران و تقلیل یافتن ساکنانش در سراسیمه فر توتی (بحران) واقع گردد، آنوقت تجمل خواهی و ثروت در آن نقصان خواهد یافت و مردم مانند دوران ده نشینی به همان ضروریات اکتفا خواهند کرد و در نتیجه صناعی که از لوازم تجمل خواهی بشمار میرود بی رونق خواهد شد، زیرا سازنده آنها در چنین شرایطی نمیتواند از راه آن صنایع معاش خود را تأمین کند و ناچار بسوی دیگری می گریزد یا میمیرد و از وی جانشینی هم باقی نمیماند و در نتیجه نشانه اینگونه صنایع بکلی محو میشود. چنانکه نقاشان و ریخته گران و زر گران و نویسندگان و استنساخ کنندگان کتب و دیگر صنعتگرانی که مانند آنان لوازم تجملی و وسایل تقنی را میسازند از میان میروند و پیوسته صنایع رو بنقصان میرود تا آنکه بکلی مضمحل میگردد، و خدا آفریدگار داناست.^۲

۱ - در (پ) نیست . ۲ - وهوالخلاق الملیم . سورة یس، آیه ۸۱ . در چاپهای مصر و بیروت یس از این آیه افزوده شده است : «سبحانه و تعالی» .

فصل بیست و یکم

در اینکه تازیان از همه مردم از صنایع دورتراند

زیرا آنها در بادیه نشینی ریشه دارتر و از اجتماع شهر نشینی و تمدن که انسان را بصنایع و دیگر لوازم شهر نشینی جلب میکند دورتراند و اقوام غیر عرب مشرق و ملت های مسیحی ساحل دریای روم بیش از همه مردم در صنعت مهارت دارند زیرا آنان در اجتماع شهر نشینی و تمدن ریشه دارتر و از اجتماع بادیه نشینی دورتراند. حتی این ملتها بکلی فاقد شتر هستند که عرب را بر وحشیگری و سکونت در دشتها و اصالت در بادیه نشینی یاری میکند و دارای چپرا گاههای شتران و ریگزارهایی که توالد و تناسل آنها را آسان میکند نیز نمیباشند، این است که می بینیم در زاد و بوم عرب و هم در سرزمینهایی که آنها را در دوران اسلام متصرف شده اند کلیه صنایع اندک و ناچیز است چنانکه مواد صنعتی را از اقطار دیگر بدان کشورها وارد میکنند. باید به ممالک غیر عربی مانند چین و هند و سرزمین ترکان و ملل مسیحی نگریم و دید که چگونه در میان آنان صنایع توسعه دارد و از اینر و ملت های دیگر آنها را از کشور های مزبور بخاک خود وارد میکنند. و ملت های غیر عرب مغرب از قبیل بربرها نیز از لحاظ صنایع مانند تازیانند، زیرا از قرنهای پیش زندگی بادیه نشینی در میان آنان نیز رسوخ یافته است و گواه بر این امر این است که در سرزمین آنان شهرهای اندکی بیش وجود ندارد چنانکه در فصول گذشته یاد آور شدیم و بهمین سبب صنایع در مغرب اندک است. و آنچه هم هست چندان مستحکم و ماهرانه نمیباشد بجز آنچه مربوط بصناعت پشم است از قبیل بافتن آن و دباغی پوست و ساختن کفش و مشک از آن، ولی همینکه اقوام مزبور بشهر نشینی گرائیدند در صنایع یاد کرده مهارت یافتند و آنها را بهترین مرحله ای که باید تهیه شود رساندند، زیرا ساخته های آنان

مورد نیاز عمومی بود، و علت اینکه تنها دو صنعت یاد کرده قسمت عمده کارهای آن سرزمین را تشکیل می‌دهد این است که آنان بسبب بادیه‌نشینی صنایع مزبور آشنا بوده‌اند، ولی در مشرق صنایع از روزگار فرمانروائی ملتهای باستان آن سرزمین رسوخ یافته است مانند ایرانیان و ببطیان و قبطیان و بنی اسرائیل و یونانیان و رومیان که در طی قرون متمادی سلطنت داشته‌اند، و از اینرو چنانکه یاد کردیم عادات و احوال تمدن و شهرنشینی و از آن جمله صنایع درمیان آنان رسوخ یافته است و هنوز هم آثار آنها محو نشده است. و اما یمن و بحرین و عمان و جزیره^۱ هرچند در تصرف عرب بوده است، ولی فرمانروائی نواحی مزبور هزاران سال در میان ملت‌های بسیاری از آن بلاد دست بدست شده است و اقوام مزبور شهرها و بلاد آن نواحی را بنیان نهاده و بآخرین مرحله تمدن و تجمل‌خواهی رسیده‌اند مانند عاد و ثمود و عمالقه و پس از ایشان حمیر و تباعه و ادواء^۲. و بنا بر این مدت پادشاهی و تمدن در آن ناحیه بطول انجامیده و آئین (صبغت) آن استوار شده و صنایع آن توسعه یافته و ریشه دوانیده است و بدین سبب چنانکه یاد کردیم کهنگی دولت در آنها تأثیر نبخشیده و آنها را فرسوده نساخته است، چنانکه تا هم اکنون صنایع آن بارونق و نوین است و بدان سرزمین (یمن)^۳ اختصاص دارد مانند صنعت پارچه‌های زربفت (وشی) و برد عصب^۴ و دیگر جامه‌های زیبائی که از پارچه‌های نخ و ابریشمی در آن شهر می‌بافته‌اند.

و خدا وارث زمین و کسانی است که بر آنند^۵.

۱- منظور «جزیره العرب» است.
 ۲- گروهی از ملوک یمن که نام آنان به «ذو» شروع میشود مانند ذوالاذعار و ذوالقرنین و غیره.
 ۳- در «ینی» و چایهای مصر و بیروت بجای یمن در (ب) وطن است.
 ۴- برد (بضم ب) جامه خط دار و عصب (بفتح ع) نوعی برد یمنی بوده که نخست نخ آنرا رنگ میکردند و سپس آنرا می‌بافته‌اند و عصب بقول بعضی رنگی بوده است که گیاه آن فقط در یمن می‌روئیده است (اقرب‌الموارد).
 ۵- اشاره به: نحن نرت الارض و من علیها. سوره مریم، آیه ۴۱ و در چایهای مصر و بیروت اضافه شده است: «واو بهترین وارثان است». اشاره به: و انت خیر الوارثین. سوره انبیاء آیه ۸۹. و در «ینی» نیز آخر فصل مانند (ب) است.

فصل بیست و دوم

در اینکه هرگاه برای کسی ملکه‌ای (استعداد و مهارت) در یک صنعت حاصل شود کمتر ممکن است از آن پس در صنعت دیگری برای وی ملکه نیکی حاصل آید

برای مثال خیاط را نام میبریم که هر گاه بخوبی و استواری ملکه خیاطی برای او حاصل شود و درجان (نفس) او رسوخ یا بداز آن پس دیگر نمیتواند ملکه درودگری یا بنائی را نیک فرا گیرد، مگر، آنکه ملکه نخستین هنوز در نهادش استوار نشده و آئین (صبغت) آن در وی رسوخ نیافته باشد. و سبب آن این است که ملکات برای نفس بمنزله صفات و رنگهایی هستند که یکباره بر آن وارد نمی‌شوند و در آن نقش نمی‌بندند و کسی که بر فطرت خود باشد سهلتر ملکات را می‌پذیرد و استعداد نیکو-تری برای حصول آنها دارد، و هنگامیکه نفس بمملکه دیگری متلون شود و از فطرت خارج گردد و استعداد آن بعلت نقش بستن رنگ آن ملکه ضعیف شود آنوقت برای پذیرفتن ملکه دیگر ضعیف‌تر خواهد بود.

و این امر آشکار است که نمونه‌های موجود آن گواه بر صحت آن است چنانکه کمتر صنعتگری را می‌یابیم که هنر خود را با مهارت و استواری فرا گرفته باشد و سپس بتواند در هنر دیگری نیز مهارت یابد و در هر دو به یک اندازه شایستگی خود را نشان دهد. حتی صاحبان دانش که ملکه فکری حاصل می‌کنند (نه عملی) نیز بمثابه هنرمندان هستند و دانشمندی که برای او ملکه یکی از دانشها در نهایت خوبی و استواری حاصل آید کمتر ممکن است بهمان نسبت در دانش دیگری استاد شود و ملکه آنرا بخوبی و استواری فرا گیرد، بلکه اگر در صد آموختن آن بر آید فرو خواهد ماند مگر در موارد بسیار نادر؛ و منشأ آن بنا بر آنچه یاد کردیم همان چگونگی استعداد و تغییر یافتن آن بر رنگ ملکه ایست که درجان حاصل می‌شود، و

خدا داناتر است^۱

فصل بیست و سوم در اشاره به امهات صنایع

باید دانست که صنایع بعلمت فزونی کارهای متداول در اجتماع بسیار و انواع گوناگونی از آنها در میان نوع بشر معمول است که در شمار نیاید و از حد و حصر بیرون است، ولی از میان همه آنها ما دو گونه را بخصوص یاد می‌کنیم و بقیه را فرو می‌گذاریم و دو گونه مزبور عبارتند از:

۱ - صنایعی که در اجتماع ضروری هستند.

۲ - صنایعی که از لحاظ موضوع شریف شمرده میشوند.

گونه نخستین مانند کشاورزی و بنائی و خیاطی و درودگری و بافندگی. و گونه دوم چون قابلگی (تولید) و نویسندگی و وراقه (صحافی) و غنا (موسیقی) و پزشکی.

اما قابلگی از صنایعی است که در اجتماع ضروری و مورد نیاز همگان می‌باشد، زیرا بدان نوزاد جان می‌گیرد و غالباً هستی او حفظ میشود و موضوع آن در باره نوزادان و مادران ایشان است.

و پزشکی عبارت از حفظ تندرستی انسان و دفع بیماری از اوست. و ازدانش طبیعی منشعب میشود و موضوع آن با اینوصف بدن انسان است.

و نویسندگی و دیگر هنرهای وابسته بدان مانند وراقه (صحافی) نیاز انسان را حفظ میکند و آنرا از دستبرد فراموشی نگه میدارد و اندیشه‌ها و خاطرات درونی انسان را بکسان غایبی که از وی دوراند میرساند و نتایج اندیشه‌ها و دانشها

۱ - از «پوینی» در چاپهای مصر و بیروت پایان فصل چنین است: «خدا سبحانه و تعالی داناتر است و کلمیابی به اوست پروردگاری جز وی نیست».

رادر کتب جاویدان میسازد و مراتب وجود را از معانی بلند میکند. و اما غنا (موسیقی) عبارت از نسبت‌های آوازه‌ها و نمودار زیبایی آنها برای گوشه‌است. و کلیه این هنرهای سه‌گانه سبب میشود که دارنده آنها با پادشاهان بزرگ همبزم شود و به محفل خلوت و بزم انس آنان راه یابد. بنا بر این صنایع سه‌گانه مزبور را از این راه شرفی است که دیگر صنایع را نیست و صنایع دیگر تابع آنها هستند و آنها را برای کسب روزی پیشه خود میسازند و گاهی این پیشه‌ها بر حسب اختلاف مقاصد و موجبات فرق میکند و خدا آفریننده داناست^۱

فصل بیست و چهارم

در صناعت کشاورزی

نتیجه این صناعت بدست آوردن مواد خوراکی و (غلات) حبوبات است بدینسان که زمین را شخم میکنند و تخم در آن میکسارند و گیاه را پس از روئیدن مواظبت می‌کنند و آنرا با آبیاری^۲ مرتب نگه میدارند تا رشد کند و بمرحله ثمره دادن برسد. سپس خوشه آنرا میدروند و دانه را از درون پوست بیرون می‌آورند و این اعمال را با مهارت انجام میدهند و وسایل و موجبات آنرا فراهم میسازند. کشاورزی از قدیمترین صنایع بشمار می‌رود، زیرا بوسیله آن مواد غذایی انسان بدست می‌آید که اغلب مکمل حیات اوست، زیرا انسان ممکن است [بدون همه اشیاء بسربرد، ولی نمیتواند بی مواد غذایی بزندگی خود ادامه دهد]^۳ و بهمین سبب این صنعت به صحرا نشینان و ده نشینان اختصاص یافته است،^۴ چنانکه در فصول پیش

۱ - آیه ۸۱، سوره یس این آیه در چابهای مصر و بیروت نیست و به جای آن فصل بدینسان پایان می‌یابد: «و خدا بر استی داناتراست، «آخر فصل در «ینی» هم مانند «پ» است ۲ - در برخی از چاپها بجای «بالسقی» کلمه «بالسعی» است و صورت متن از «ینی» است. ۳ - از «ینی» در چابهای مصر و بیروت عبارت درست نیست. ۴ - در برخی از چاپها پیش از (اختصاص) حرف (ما) به غلط افزوده شده است.

یادآور شدیم که زندگانی بادیه‌نشینی کهن‌تر از شهرنشینی است و بر آن مقدم می‌باشد و از اینرو صنعت کشاورزی از حرفه‌های دوران بیابان‌گردی است که شهریان آنرا پیشه خود نمیسازند و به اصول آن آشنا نیستند، زیرا کلیه عادات و احوال آنان نسبت به عادات و کیفیات زندگانی بادیه‌نشینی در مرتبه دوم واقع است و صنایع ایشان نیز در مرتبه دوم صنایع بادیه‌نشینان قرار دارد و بدنبال آنهاست، و خدا آفریدگار داناست^۱

فصل بیست و پنجم

در صناعت بنائی

بنائی از نخستین صنایع اجتماع شهرنشینی و کهن‌ترین آنهاست و عبارت از شناختن کاریست که بدن انسان برای سکونت و پناهگاه خویش خانه‌ها و جایگاه‌هایی آماده می‌کند [چه انسان بر سرشتی آفریده شده است که در سرانجام کار و آینده زندگی خود می‌اندیشد و از اینرو ناچار است بنیروی اندیشه خود خانه‌هایی که دارای دیوارها و سقف از همه جهات می‌باشد برای جلوگیری از رنج گرما و سرما برگزیند. و جماعات بشری در این اندیشه طبیعی که معنی انسانیت است بایکدیگر متفاوتند پس آنانکه در مناطق معتدل می‌زیند^۲، هر چند باهم اختلاف سلیقه و سبک هم داشته باشند بعلت اعتدال مناطق خود این اندیشه را اجرا میکنند و برای خود خانه‌هایی می‌سازند مانند ساکنان اقلیم دوم و ما بعد آن تا اقلیم ششم، ولسی ساکنان اقلیم نخست و هفتم از برگزیدن چنین مساکنی دوراند، زیرا از یکسو در مناطق غیر معتدل سکونت دارند و از سوی دیگر اندیشه آنان از درك چگونگی صنایع انسانی عاجز است و از اینرو

۱ - سوره یس، آیه ۸۱ این‌آیه در چاهای مصر و بیروت نیست و پایان فصل در چاهای مزبور چنین است: «و خدا سبحانه و تعالی بهرگونه بخواهد بندگان خود را براه راست رهبری می‌کند.»

۲ - (مقیدون) در چاپ «ب» بجای معتدلون درست نیست.

به غارها و شکاف‌های کوهها پناه میبرند چنانکه غذای خود را بدون اصلاح و طبخ میخورند. [۱] سپس باید دانست آنانکه در مناطق معتدل بسر میبرند و برای پناهگاه خویش خانه میسازند گاهی منازل فراوان بنیان مینهند چنانکه خانه‌های ایشان در يك سرزمین آنقدر توسعه مییابد که یکدیگر را نمیشناسند و بحال هم آگاهی ندارند و بدین سبب میترسند که مبادا شبانه بخانه‌های یکدیگر هجوم برند. این است که ناچار میشوند جایگاه اجتماعی خود را از دستبرد حفظ کنند و برای این منظور در گرداگرد مرکز تجمع خویش باره‌هایی میسازند که کلیه خانه‌های آنان را احاطه میکند و يك شهر تشکیل می‌یابد.

و حاکمان از تجاوز آنان بیکدیگر ممانعت میکنند و گاهی برای نگهبانی خویش از دشمن به جایگاه‌های امن و استوار نیازمند می‌شوند و کوه‌های بلند و دژهای مستحکم را پناهگاه خویش میسازند و خود و زیردستانشان را از گزند دشمن نگه میدارند و چنین کسانی پادشاهان و عناصری مشابه آنان اند مانند امیران و سران قبایل.

آنگاه باید دانست که چگونه ساختن هادرشهرهای گوناگون، متفاوت است و در هر شهری بر حسب عادات و رسوم که در میان مردم آن متداول است و فراخور وضع هوای آن ناحیه و اختلاف ایشان از لحاظ توانگری و ناداری خانه‌های گوناگون میسازند. همچنین در داخل یکشهر نیز خانه‌ها همه یکسان نیست چنانکه برخی کاخها و دستگاه‌های عظیم میسازند که دارای فضای پهناور و اتاقها و غرفه‌های متعدد است چه اینگونه کسان بعلت داشتن فرزندان و خدمتگزاران و زنان و پیروان بسیار ناچارند در منازل خود اتاقهای متعدد داشته باشند. طبقات مزبور دیوارهای خانه‌هایشان را از سنگ بنیان می‌نهند و فواصل میان سنگها را با آهک بند کشی میکنند و روی دیوارهای داخلی را با رنگها و گچ می‌آرایند و در این باره

۱ - از «پ» و «ینی» در چاپهای مصر و بیروت اختلاف بسیار است.

هر چه بیشتر در تزیین و آرایش بنا میکوشند تا عنایت و اهتمام خود را به اقامتگاه‌های مکمل و باشکوه نشان دهند و گذشته از اینها در هر عمارتی سردابها و زیرزمینهایی برای انبار کردن و انداختن مواد غذایی از قبیل غلات و حبوبات و غیره نیز میسازند و اگر از سپاهیان و طبقاتی باشند که وابستگان و حاشیه نشینان و چاکران بسیاری داشته باشند مانند امیران و نظایر آنها آنوقت اسطبلهایی نیز برای بستن اسبهای نجیب در آنها آماده میکنند. و گروهی هم کلبه‌های محقر و زاغه‌های تنگی برای خود و فرزندان و خانواده خویش میسازند و از این حد در نمیگذرند، زیرا تنگدستی و فقر بیش از این بآنان اجازه نمیدهد و ناچار به پناهگاهی طبیعی اکتفا میکنند.

و در میان طبقات مختلف در این باره مراتب نامحدود است که هر يك فراخور حال خویش خانه برای خویش مهیا میسازند و گاهی نیز هنگام بنیان نهادن شهرهای بزرگ بوسیله پادشاهان و اهل دولت و بنا کردن ساختمان‌های بلند و باشکوه بدین صنعت نیازمند میشوند و در چنین مواقعی در زیبایی و استحکام پایه‌ها و برافراشتن دیوارهای آنها بسی نهایت میکوشند تا این صنعت را بحد اعلاي آن برسانند و صنعت بنائی است که موجدات آنها را بدست می‌دهد.

و این صنعت بیشتر در اقلیم‌های معتدل یعنی اقلیم چهارم و اقلیم‌های نزدیک آن متداول است، زیرا در اقلیم‌های غیرمعتدل بنائی وجود ندارد، بلکه ساکنان آنها بجای خانه پناهگاههایی از نی و گل تهیه میکنند [یا به غارها و شکافهای کوهها پناه می‌برند].^۱

و اهل این صنعت که آنرا پیشه خود میسازند از لحاظ مهارت و استادی با یکدیگر تفاوت بسیار دارند چنانکه برخی از آنان بصیر و ماهر و گروهی قاصراند. و نیز باید دانست که صنعت مزبور دارای انواع گوناگون نیست:

از آنجمله بعضی از ساختمانها را از سنگ تراشیده [یا آجر] بنا میکنند و ملاط وسط دیوارها را از گل آهک تهیه میکنند و این گل آهک چنان به سنگ یا آجر می چسبد که مانند یک جسم جلوه میکند.

و نوع دیگر ساختمانی است که آنها را بویژه از خاک میسازند و دیوارها را بدینسان برپا میکنند که دو تخته چوبی بر میگزینند و اندازه این تختهها از لحاظ طول و عرض بر حسب اختلاف سلیقهها و عادات محلی فرق میکند، ولی اندازه متوسط آنها چهار ذراع در دو ذراع است. این تختهها را روی پایه‌ای نصب میکنند و فاصله آنها را از یکدیگر بهر اندازه که صاحب بنا عرض پایه را بخواهد قرار میدهند، سپس دو تخته مزبور را بوسیله چند ذراع چوب بهم متصل میکنند و آنها را به ریسمان یا زنجیر بدان می بندند و دو جهت خالی را که میان دو تخته مزبور باقی میماند با دو تخته کوچک دیگر سد میکنند و آنگاه در درون آن خاک آمیخته با آهک میریزند و آنها را با کوبه‌های مخصوصی که برای همین منظور آماده شده است میفشرند و در هم میکوبند تا وقتی که خوب نرم میشوند و اجزای خاک با آهک مخلوط میگردد، سپس بار دوم و سوم در آن خاک میریزند تا وقتی که فضای خالی میان دو تخته بکلی پر شود. در نتیجه این روش ذرات خاک و آهک چنان بهم میآمیزند که گوئی جسم واحدی تشکیل داده‌اند. و باز مجدداً دو تخته را بطرز نخستین نصب میکنند و بهمان طریق خاک و آهک را در هم میآمیزند و میکوبند تا عمل مزبور پایان می‌یابد و هر بار تختهها را در خط مستقیمی پیوسته بخط پیشین قرار میدهند تا آنکه کلیه قسمتهای دیوار چنان بهم می‌پیوندد و جوش میخورد که گوئی از یکپارچه ساخته شده است و این شیوه را «طابیه» (چینه) و سازنده آنرا «طواب» (چینه کش) مینامند.

دیگر از صنایع بنائی فرو پوشیدن دیوارها بوسیله آهک است بدینسان که آهک را در آب حل میکنند و گل آنرا یک یا دو هفته باندازه‌ای که ترکیب آن

معتدل شود نگه‌مدارند و حرارت شدیدی را که تباه‌کننده بهم پیوستن است از دست بدهد، آنگاه که باندازه لازم نگهداری شود آنرا روی دیوارها آتقد می‌مالند تا بهم جوش خورد.

دیگر از صنایع بنائی زدن سقف بناست چنانکه ستونهای استوار تراشیده یا ساده روی دو دیوار اطاق میکشند و بالای آنها تخته‌هایی که هم‌نچار آنها را تراشیده است میخکوب میکنند و آنوقت روی آنها خاک و آهک میریزند و آنها را با کوبه در هم میفروشند تا اجزای خاک و آهک بهم درآمیزد و جوش خورد و سپس روی این طبقه آهک و خاک را به آهک می‌اندایند همچنان که دیوارها را آهک اندود میکنند.

دیگر از صنایع بنائی که مربوط به آرایش و تزئین بناهاست ساختن اشکال برجسته بوسیله گچ بریست، بدینسان که گچ را با آب مخلوط میکنند و پس از آنکه می‌بندد و هنوز نمناک است با پرماه آهنی اشکال و نقوش متناسبی از آن می‌سازند و آنقدر روی آن کار میکنند که رونق و شادابی خاصی پیدا میکند. و گاهی هم روی دیوارها را با تکه‌های مرمر یا آجر یا سفال یا صدف و یا شبه آن آرایش میدهند، چنانکه اجزای متساوی متجانس یا مختلفی از آنها جدا میکنند و آنها را بنسبت‌ها و اندازه‌هایی که خودشان میدانند در آهک می‌نشانند. پس از ساختن دیوار آنقدر زیبا بنظر می‌آید که گوئی منظره‌ای از بوستان آراسته بگلهاست.

از جمله هنرهایی که در بنائی بکار می‌برند ساختن چاهها و حوضها برای جریان آب در منازل است که پس از اینگونه منابع آب حوضخانه‌هایی می‌سازند و در آنها حوضچه‌های بزرگی از مرمر در نهایت استواری می‌تراشند و در وسط آنها

۱- کلمه «دسار» (بکسر د) که بمعنی میخ است در چایهای مختلف بصورت‌های «دساتر» و «دساتر» و «دسانر» آمده است و در چاپ پاریس «دساتر» است و بهمین سبب دسلان نوشته است این کلمه در کتب لغت پیدا نشد، ولی بمعنی میخ چوبین است. قیاساً جمع دسار «دسر» است، ولی ممکن است مؤلف که غالباً کلماتی مخالف قیاس بکار میبرد آنرا بر «دساتر» جمع بسته و بنا بر این صورت صحیح‌تر «دساتر» باشد.

فواره‌هایی تعبیه میکنند تا آب از آنها جستن کند و از آنجا داخل حوض شود و این آبها را از قنواتی که در داخل منازل جریان دارد بحوضچه میبرند، و امثال اینها از انواع دیگر ساختمانها.

وصنعتگران (و بنایان) در همه اینها بنسبت مهارت و بصیرتی که دارند با هم تفاوت دارند و هر چه عمران و تمدن شهر بیشتر شود ساختن بناها نیز بهمان میزان توسعه و فزونی می‌یابد .

و چه بسا که حاکمان شهر در اینگونه امور از نظر بنایان و صنعتگران استفاده می‌کنند، چه آنها بوضع بناها بصیرتر اند چه می‌بینیم که مردم در شهرهای پر جمعیت و آباد درباره اینگونه امور با یکدیگر بمنازعه و ستیزه می‌پردازند حتی بر سر فضا و قسمت بالاتر و فروتر و بخش خارج بنا همچنین درباره اموری که می‌تسند زیانی به دیوارهای آنها برساند به اختلاف و مشاجره می‌پردازند و همسایه خود را از آن منع میکنند مگر آنکه در آن ذیحق باشد. همچنین درباره حق استفاده از معابر و راه - باز کردن به آبهای روان و فاضل آبهایی که به قنوات راه می‌یابند نیز با هم بنزاع بر می‌خیزند و چه بسا که یکی بر دیگری بعلت تنگی جوار درباره دیوار یا بلندی آن یا قناتی که نزدیک آنهاست ادعا میکند، یا یکی مدعی میشود که دیوار همسایه اش کهنه و دارای شکاف است و بیم سقوط آن میرود و ناچار باید برای خراب کردن و دفع ضرر آن از همسایه نزد حاکم برود و حکم خرابی آنرا بر حسب نظر کسی که آنرا معاینه می‌کند بگیرد یا برای تقسیم خانه یا عرصه‌ای میان دو شریک نیاز بکسی دارند که اهل بصیرت باشد تا از این راه نه فسادی بخانه راه یابد و نه نفع کسی فرو- گذارده شود و از این قبیل مسائل بسیار است که همه آنها بر مردم پوشیده است و بجز کسانی که در بنائی بصیرت دارند و بکیفیات آن آشنا هستند دیگری نمیتواند آنها را حل کند، چه ایشان به چگونگی بندها و رموزی که در استحکام بنا بکار میرود و جایگاههای چوبهای بنا و کجی یا راستی دیوارها و تقسیم منازل بنسبت

پایه‌ها و منافع آنها و جاری ساختن آب در آبروهای منازل خواه مجرای ورودی و خواه خروجی^۱ چنانکه از عبور آنها زیانی به اطاقها و دیوارها نرسد و دیگر موضوعات مربوط به بنائی کاملاً آگاه‌اند و در همه اسرار آن تجربه و بصیرت دارند، ولی کسان دیگر از تجربیات آن آگاه نیستند.

لیکن این گروه با همه اینها از لحاظ مهارت یا ناتوانی در این صنعت در طی نسلهای (پیاپی) نسبت باقتدار یا ضعف دولتها با یکدیگر تفاوت بسیار دارند و ما در فصول پیش یاد کردیم که کمال صنایع وابسته به کمال حضارت و شهرنشینی و توسعه آن مربوط به بسیاری طالبان آن است. بهمین سبب هنگامیکه دولت در مرحله بادیه نشینی است در آغاز کار مجبور میشود از کشورهای دیگر بنا بخواند و در این صنعت بدیگران نیازمند میگردد، چنانکه این امر برای ولید بن عبدالملک روی داد و هنگامیکه تصمیم گرفت مسجد مدینه و قدس را تعمیر کند و مسجد شام را بنام خود بنیان نهد نماینده‌ای بسوی پادشاه روم بقسطنطنیه فرستاد تا کارگرانی که در کار ساختمان مهارت داشته باشند نیز وی گسیل دارد و او درخواست وی را اجابت کرد و کسانی را بسوی او فرستاد که منظور وی را درباره مساجد مزبور تکمیل کردند.

و گاهی این صنعتگران در مسائلی از هندسه تصرف می‌کنند^۲ مانند هموار کردن دیوارها از لحاظ وزن و تعیین ارتفاع سطح زمین برای جاری کردن آب و امثال اینها.

و بنا بر این بنایان ناچار باید در اینگونه مسائل هندسه بصیر باشند، همچنین بهرموز جراثقال بوسیله دستگاه (ماشین) آن آگاهی دارند، زیرا هر گاه ساختمانهای عظیم را بخواهند با سنگهای بزرگ بنیان نهند نیروی کارگران از برداشتن سنگها و بردن آنها بجائی که در دیوار باید بکار رود عاجز خواهد بود، از اینرو این امر را

۱- مرفوعة در (۱) بجای مدفوعة غلط است. ۲- از «ینی» در چاپهای بیروت و مصر (تعرف) است.

بدینسان چاره جوئی کرده اند که نیروی ریسمان را دو برابر میکنند بدینگونه که آنرا از سوراخهایی که نسبت های هندسی سنجیده شده است داخل چنگکهای منجنیق میکنند آنوقت بارهای سنگین هنگام بلند کردن سبک میشود و ابزار آنرا «میخال» (منجنیق) مینامند.

و بدین وسیله بدون تحمل رنجی منظور حاصل میگردد. و این عمل از روی اصول هندسی معروفی که در میان بشر متداول است درست میشود و بدان بناهای بلند و عظیمی را که تا این روزگار هم نمودار است بنیان نهاده اند. بناهای شگفت آوری که مردم گمان میکنند آنها از ساختمانهای روزگار جاهلیت است و مردم آن دوران بهمان نسبت بلند قد و تنومند بوده اند، در صورتیکه این پندار درست نیست بلکه آنها را بتدایر هندسی بنیان نهاده اند چنانکه یاد کردیم. پس باید به اینگونه نکات پی برد، و خدا آنچه بخواهد میآفریند.

فصل بیست و ششم

در صنعت درودگری

این صنعت از ضروریات اجتماع بشمار میرود و ماده آن چوب است، زیرا خدا سبحانه و تعالی در هر يك از موجودات برای آدمیان منافی قرار داده است که بدان ضروریات یا نیازمندیهای خود را تکمیل میکند و یکی از آنها درخت است که انسان از آن سودهای بیشماری میبرد و هر کس آنها را میداند. و یکی از آن سودها این است که وقتی خشک شود از چوب آن استفاده ها میکنند که نخستین فواید آن عبارت است از سوختن برای وسایل معاش و ساختن عصا برای تکیه کردن بر آن و دفاع از خویش و جز اینها از ضروریات ایشان.

۱ - یخلق مايشاء. سورة مائدة، آیه ۲۰. در چاپهای مصر و بیروت پس از آیه کلمه « سبحانه » اضافه شده است.